به عون صانع مکین و مکان فضل خلاق زمین و زمان

الحمد لله تقدس و تعالی که بری خجسته مآب فضائل ... مکارم ... وزیر اعظم ... دستور معظم ... شجاع الدوله ... حبیب ...

این نسخه شهر بقیه ... نامی

قانون نامی انشا

معروف به

[illegible]

از تصانیف ...

عمدة العلماء والاکرام زبدة الفضلاء العظام ... معقول و منقول ...

... مولانا مولوی محمد یوسف علی ...

در مطبع نامی منشی نولکشور ... مطبوع جهان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از گزارش سپاس حضرت یزدان و نگارش نعوت وارث هر دو جهان و اهلبیت و اقربا و موالی آن
منبع اوزان اخوان عجلان سمو المکان باد که از دیر باز بعض احباب و دوستان این نامه نگار اول من
محمد یوسف علی ابو الحامد سنبلی الاصل گوپاموی مولدا لکهنوی موطنا مستدعی آن بودند که کتابی در علم
مواریث محتوی جمیع مسائل و متضمن اختلافات جماعه اهل سنت و جماعت و شیعه امامیه اثنا عشریه جمع و تالیف نماید
تا معین استخراج مسائل فریقین و مبین احکام مشربین باشد لکن تشتت خاطر و پریشانی باطن و ظاهر از اجابت مسئول این
جماعه باز میداشت تا آنکه احب الاخلاء اصدق الاحباء حبیب ملکات روحانیه روح کمالات جسمانیه مستعد فیض لم یزلی
حکیم غلام علی رقاه الله العلی بمعارج مقصده الخفی و مطلبه الجلی ازین کار معذورم نداشته بر آنم داشتند که شرحی
وافی ببیانی کافی بر نظم الفرائض منظومه جامع فضائل نوع انسان حاوی اوصاف زائد از حد بیان اعنی المرحوم
مولوی جعفر علی ساکن کسمنڈی اغرقه الله فی بحار الرحمة و الغفران مشتمل بر جمیع مسائل این علم و متضمن شرح
اختلاف فریقین با اختصار کلام و ایجاز تمام نوشته آید و چون نظم فرائض سراجیه ناظم علیه الرحمة را تا بحث رد کمتر
از نصف کتاب بست و سه بهم داده بود که بدست برد موکلان اجل نقد حیاتش بتاراج فنا رفت و نظم مذکور
مطبوع طبع آن محب نواز بود بستبداد و در تکمیلش از حد گذرانیدند و بر نظم جدید از سر تا پا راضی نگردیدند ناچار بحکم خیر الناس
من ینفع الناس دست بخامه و قرطاس بردم و آنچه در تصحیح این فن بود و طبیعت بدان مسامحه نمود بصفحه کاغذ سپردم
بر اصل نظم و تکمله اش مقدمه و خاتمه تکثیرا للفوائد افزودم و باسرع ازمنه ختم نمودم و آنرا هدیه جناب فضائل ایاب
تحفه حضرت فواضل آب چشم و چراغ دودمان سیادت و گل و باغ خاندان ریاست حائز کمالات بنی نوع انسان جامع
مناقب خارج از حیطه شرح و بیان قیم قیام مملکت حیدرآباد ناظم نظام سلطنت امین البلاد دستور آصف نشان ارسطو شان
مختار الملک شجاع الدوله میر تراب علیخان صاحب بهادر سالار جنگ ایده الله البریه بادامة ذاته العالی
مدی الایام و اللیالی گردانیدم بیت یک نگاهش بران زعین قبول * نور بخشد بدیده مامول *

مقدمه از حضرت ختم المرسلین سید الاولین و الآخرین صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین ماثور ست که تعلموا الفرائض و علموها الناس فانها نصف العلم پس انستن این علم از واجبات ست و فرائض علمیست که ازان مصرف ترکه میت دانسته میشود و این را علم مواریث نیز گویند و مواریث جمع میراث ست یعنی حقی که منتقل شود از میت بدیگری و فرائض جمع فریضه ست و آن عبارت از حصه ایست که در کتاب و سنت برای ورثه معین گشته و موضوع این علم ترکه میت ست بوجه صرف در مصارفش و غرض ازان عصمت از خطا در تقسیم ترکه ست فهما انا اشرع

فی شرح الکتاب والله الموفق للصواب والیه المرجع والمآب بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا میکنم بنام خدا ✣ که بود بی شریک و بی همتا ✣ نقشبند طراز کون و مکان ✣ چهره پرداز پیکر دو جهان ✣ نقش بند و چهره پرداز بمعنی نقاش و مصور ست و طراز بکسر طای مهمله بمعنی نقش و نگار اوست موجود و ما همه معدوم ✣ عقل از فهم کنه او محروم ✣ خرد نکته سنج اهل خرد ✣ خطی از فهم ذات او نبرد ✣ اوست محیی ممیت و وارث هم ✣ غیر او نیست مالک عالم ✣ نعت صلوات خدای عز و جل ✣ بر نبی محمد مرسل ✣ اضافت نبی بسوی محمد اضافت مبدل منه بسوی بدل ست و مرسل اگرچه بظاهر صفت محمد ست لکن در حقیقت صفت نبی ست ✣ زبده کائنات و سرور دین ✣ سر بفتراکش آسمان و زمین ✣ زبده بضم زای معجمه بمعنی خلاصه و سر بفتراک کسی بودن بمعنی مطیع و منقاد او شدن ست ✣ شرف گوهر وجود باو ✣ نقش ایجاد را نمود باو ✣ باد بر هر دو جا سپیده نمود بمعنی ظهور ست ✣ خوشترین نامها بود نامش ✣ واجب الامتثال احکامش ✣ رحمت حق که نیست پایانش ✣ باد دائم بر آل و یارانش ✣ مناجات جعفر از جرم خود پشیمانم ✣ آتش حسرت در جانم ✣ آتش در جان کسی بودن عبارت از بیقراری ست ای از حسرت اینکه چرا از گناه بغضب نور گردیدم بیقرارم ✣ شرمها بس جرمها دارم ✣ نظر خود به پشت پا دارم ✣ نظر به پشت پا داشتن کنایه از شرمندگیست که شرمنده چشم خود بلند نمیکند ✣ منم و گریه در دل شبها ✣ منم و سیل اشک و یاربها ✣ منم و روز و شب دعا کردن ✣ از معاصی خدا خدا کردن ✣ آوردن اشعار برای مصاحبت و ملازمت ست ای منم مصاحب و ملازم گریه و منم ملازم سیل اشک و ملازم گفتار یارب و منم ملازم دعا کردن در روز و شب و خدا خدا کردن کنایه از توبه کردن و عذر کردن ست ✣ یا الهی بحال من نظری ✣ ده به آه و فغان من اثری ✣ یعنی خدایا بر حال من نظر رحمت فرمای و در آه و فغان من اثری بخش که خرمن گناهان مرا سوخته برباد دهد ✣ جز در تو مرا پناهی نیست ✣ جز بسوی تو هیچ راهی نیست ✣ بتمنای لطف سرشاری ✣ آمده بر درت گنهگاری ✣ سرشار اینجا بمعنی بسیار ست و یا در گنهگاری و زائد ست و یای گنهگاری تنکیر یست برای تحقیر ✣ ای خداوند کارساز جهان ✣ بی نصیبش ز لطف خویش مران ✣ بیان مصرف مال متروک ✣ هر که میرد بعین مالش اگر ✣ حق غیر ست و نیست مال دگر ✣ اول این حق ادا کن و

بیان مصرف اول مال میت

پس از آن بصرف دفن و ادای وام بدان یعنی هرکس که بمیرد و مالی گذارد باید دید که در عین آن مال حق دیگری

هم متعلق ست یا نه اگر حق دیگری متعلق باشد دیت سوای آن مال مشغول بحق الغیر چیزی فارغ از حقوق غیر

نگذاشته مثلا میت زیوری گذاشت که نزد دیگری رهن ست پس حق مرتهن دران متعلق ست یا خانه گذاشت که خریده بود

و چیزی از قیمتش بائعش نرسیده پس حق بائع دران مکان متعلق ست یا غلامی گذاشت که در حالت حیاتش جنایتی

کرده بود که دیت آن جنایت هنوز ادا نشده پس حق مجنی علیه دران عبد متعلق ست در هیچ صور ازین متروکه ابتدا باداء

این حقوق کنند و از باقی تجهیز و تکفین میت علی نهج الشریعت پردازند و اگر مالی بلا شرکت دیگری گذاشته اولا آنرا

بصرف دفن و کفن کما هو المسنون صرف نمایند و بعد این مصارف هرچه باقی ماند از ان ادای قرضیکه در ذمه میت

باشد نمایند باتفاق فریقین سه کن وصیت از سه یک باقی جاری و پس بوارثان بدهی سه یک مراد از ثلث

ست و ضافتش بسوی باقی غیر مستحسن پس تبدیلش باین شعر انسب سه کن وصیت ز ثلث باقی آن

نافذ و پس بوارثان برسان و لفظ ثلث بضم لام و سکون آن هر دو صحیح ست یعنی بعد ادای دیون از ثلث

ترکه باقیه وصیت میت جاری کنند خواه آن ثلث مکتفی بانفاذ وصیت باشد یا نه و اگر از ان ثلث بعد ادای وصیت

چیزی فاضل برآید آنرا شامل هر دو ثلث باقی نمایند و بعد اجرای وصیت بقیه مال را بوارثان میت دهند

باتفاق فریقین بیان اسباب ارث و موانع آن سه سبب ارث نزد هر عالم شد ولاد و ولا نکاح

و رحم یعنی اسباب ارث که بسبب آن یکی مر دیگری را وارث میشود چهار اند یکی ولاد بالکسر بمعنی زادن

و مراد از ان درینجا قرابت نسبی ست هرجا که ولاد متحقق شود ارث هم ثابت خواهد شد و این شامل ست ابوین

اولاد و اجداد و اعمام و عمات و اخوة و اخوات را دوم ولا بالکسر اینجا بمعنی یاری کردن و آزاد کردن ست

پس ولاء العتاقه و ولاء الموالات را شامل خواهد بود و مقرله بالنسب هم درین داخل ست سوم نکاح و آن

ظاهر ست چهارم رحم بفتح رای و کسر حای مهملتین بمعنی خویشی ست و آن عبارت از قرابتی ست

که فرضیت و عصوبت از ان متحقق نشود مثل اولاد دختر و اجداد فاسده و اخوال و خالات و تفصیل

اینهمه در محل خود مذکور خواهد شد سه مانع ارث نیز چار شمار قتل و رق خلاف دین و دو یار یعنی

امور یکه شخص را از وارث گردیدن مانع میشوند مانند موجبات ارث چهار اند یکی قتل ست یعنی اگر کسی

مورث خود را بکشد بوجهی که از ان قتل بر قاتل قصاص یا کفاره واجب شود آن شخص از ترکه مقتول محروم

خواهد ماند و این صورت در قتل عمد و شبه عمد یا قتل خطا و جاری مجری خطا متحقق میشود پس قتل بالتسبیب

و قتل بوجه قصاص و حد و مدافعه و قتل بحالت جنون و بزمان صبا مانع ارث نیست و کشتن پدر پسر را

اگرچه موجب قصاص و کفاره نیست لکن مانع ارث ست و نزد اثنا عشریه قتل عمد مانع ارث ست بدیده ما مول

بالاتفاق و در شبهه عمد اختلاف ست و باقی اقسام مانع نیستند دوم رق یعنی غلامی خواه کامل باشد مثل قن یعنی
غلام خالص یا ناقص مانند مکاتب و مدبر و ام ولد پس عبد وارث حر نمیشود و نه بالعکس و معتق البعض نزد امام
ابو حنیفه رحمه الله در حکم مملوک ست و نزد صاحبین حکم حر دارد و همچنین ست نزد امامیه سوم اختلاف دین یعنی
کفر و اسلام که کافر از مسلم و علی العکس وارث نمیشود و نزد امامیه مسلم از کافر وارث میشود و نه بر عکس و بالاتفاق
سنی و شیعه مسلم از مرتد یعنی کسیکه از اسلام برگشته است وارث میشود و نه بر عکس و نزد اهل سنت در فرق اسلامیه
باوجود اختلاف مذاهب باهم توارث متحقق ست و امامیه خروج و نصب و غلو را از موانع ارث نوشته اند و
در توارث کفار باهم نزاعی نیست و بعضے علما بدان رفته اند که میان یهود و نصاری توارث ست و میان
اینها و مجوس توارث نیست و قس علیه عبدة الاوثان و در زمان اعتبار این موانع ثلثه مذکوره اختلاف
هست اهل سنت وجودش هنگام موت مورث در منع معتبر دارند و امامیه هنگام تقسیم ترکه اعتبار کنند
پس اگر بعد موت مورث قبل تقسیم ترکه قاتل از قتل بری شد یا غلامے که استحقاق وراثت دارد آزاد
گردید یا کافریکه وارث تواند اسلام آورد نزد امامیه میراث خواهد برد بخلاف اهل سنت چهارم
اختلاف دیار یعنے اختلاف حکومت و این بر دو قسم ست یکی اختلاف حقیقی دارد اسلاماً و کفراً
چنانچه دار الحرب و دار الاسلام مثلاً کافرے حربی در دار الحرب ست و ذمی از اقربایش در دار الاسلام
است پس یکی از دیگری وارث نخواهد شد دوم اختلاف حکمی دارد چون مستامن و ذمی که اگرچه هر دو
در دار الاسلام اند لکن حکم هر یکے مختلف ست که مستامن در شمار اهل حرب ست که رجوع بدار حرب
تواند نمود و همیشه مقیم دار الاسلام نتواند ماند بخلاف ذمی و اختلاف دارد در حق کفار مانع ارث ست
نه در حق مسلمین چنانچه اهل بغی و ارباب عدل اگرچه در لشکر و ملک اختلاف داشته باشند یکی از دیگری وارث
تواند شد و نزد شافعیه و امامیه اختلاف دیار مانع ارث نیست و پنجم از موانع ارث ابهام وقت موت ست
چنانکه چند اشخاص که باهم متوارث اند بمیرند و تقدم موت یکی بر دیگری معلوم نشود مثلاً در دریا غرق شوند
یا در آتش بسوزند پس یکی از دیگری وارث نخواهد شد بلکه مال هر یکے بوارثان زنده او خواهد رسید و ناظم علیه الرحمه
این مانع پنجم را نظم نکرده زیراکه در اکثر کتب این فن برای بیان آن در آخر کتاب فصلی جداگانه منعقد میکنند
تعداد ورثه مستحق ده کس اند بالترتیب ارث را نزد هر فهیم و لبیب یعنی مستحق میراث ده فرقه اند به ترتیب
تقدیم و تاخیر که در اشعار آینده مذکور میشوند اولاً اهل فرض و بعد ازان نسبی از ذوی العصوبة دان
یعنے از ترکه میت بعد تقدیم ما یتقدم علی الارث اولاً اهل فرض را حصه دهند بعد ازان عصبات نسبی را و فرض در
لغت بمعنے عطا می مرسوم ست و در اصطلاح فن سهم مقدر ست و اهل فرض کسانی از ورثه هستند که برای آنها

سهمی معین از سهام سته که نصف وربع وثمن وثلثان وثلث وسدس ست بکتاب وسنت واجماع امت
ثابت شده باشد وعصبه در لغت بمعنی پی ومعنی اقربای پدری ست ودر اصطلاح این علم عبارت از وارثی ست
که هرچه از اهل فرض باقی ماند همه اش بوی رسد واگر بدون اصحاب فرض باشد تمام را برباید وعلمای امامیه عصوبت را
از اسباب ارث نشمرده اند بلکه نسب وقرابت را از موجبات ارث دانند وعصبه نسبی وذورحم هر دو را اهل قرابت
وذورحم میگویند ونزد شان درین فن سبب ارث دوگونه است یکے نسب ودران داخل اند اصول
وفروع میت وفروع اصول وفروع فروع دیگری سبب وآن دو قسم ست نکاح وولاء سببی بعد ازوکه
نام او گشت مولی العتاقه ای خوشخو ٭ یعنی بعد عصبات نسبی مرتبه عصبه سببی ست وآن عبارت از مولی العتاقه است
که معتق بکسر تا باشد یعنی آزاد کننده مرد باشد یا زن در صورت نبودن عصبه نسبی وارث ترکه معتق بالفتح
میشود ونزد امامیه باوجود اقربای نسبی مولی العتاقه مستحق میراث نیست سه عصبات ذکور وپس ازان ٭
رد بذوالفرض از نسب میدان ٭ لفظ پس ازان درمصرع اول یا متعلق بعصبات ذکور باشد یا متعلق برد و
ناظم رحمه الله تعالی بیک لفظ برای هردو کافی شمرده میگوید که درصورت نبودن مولی العتاقه بعصبات نسبیه
ذکور مولی العتاقه بدهند وعصبات نسبیه اناث وذوی الفروض وذوی الارحام مولی العتاقه را درین
نصیبی نیست ومختار امامیه همین است لیکن فرق آنست که نزد ایشان بصورت انوثت آزاد کننده
ولای او به برادران واجداد واعمامش واولاد اعمامش منتقل نشود بدیگران نمیرسد واگر عصبات ذکور مولی العتاقه
هم معدوم باشند پس ترکه میت را بذوی الفروض نسبیه رد نمایند وبرلے ذوی الفروض سببیه
یعنی زوج وزوجه رد نیست وچون نزد امامیه اهل قرابت نسبی عصبه باشند یا ذوالرحم مقدم اند
بر مولی الموالات رد موخر از ذوی الارحام خواهد بود ورد بر زوج بصورت انعدام ورثه نسبی متفق علیه
این قوم ست ودر رد بر زوجه اختلاف کرده اند ومختار عدم رد بر اوست سه ذورحم است بعد ازان مولی
الموالات نزد ما هر دو ٭ یعنی اگر کسی از عصبات واهل فرائض سوای احد الزوجین نباشد ذورحم وارث میشود
وذوی الارحام نزد علمای فرائض کسانی هستند که با میت قرابت دارند لکن عصبه واهل فرض نیستند و
نزد امامیه اینها در زمرهٔ اقربا بر وارثان سببی تقدم دارند ودر صورت انعدام ذوی الارحام مولی الموالات
وارث ست وعقد موالات عبارت ست ازینکه شخصی مجهول النسب با کسی بگوید که تو مولای من هستی
اگر جنایتی از من سر بزند متحمل غرامت آن باشی وبعد مرگ من مال مرا بگیری وآن کس گوید که قبول کردم پس
قبول کننده را مولی الموالات گویند واگر این قبول کننده هم مجهول النسب باشد وبا گوینده مسطور همچنین عقد بندد
موالات از جانبین متحقق شود وهر یکی مر دیگری را مولی الموالات باشد وهر واحد آخر را وارث تواند شد

ونزد امام شافعی ولاء الموالات را اعتباری نیست ومذهب امامیه درین مسئله مثل حنیفه است وعلمای ایشان
این ولا را بولای ضمان جریره تعبیر میکنند سه بعد ازینها مقرله ایجان * بالنسب بر دگر باین عنوان * که بدیگر
شود نه زین اقرار * نسبش ثابت و مقر آهی یار * مرد بر قول خویش هم ظاهر * نشد او را تکذیب ای ماهر *
یعنی بعد مولی الموالات مقرله بالنسب علی الغیر وارث است ای شخصیکه اقرار کرده شده برای او به نسب بر دیگری
باین طریق که ازین اقرارش نسب مقرله با آن غیر ثابت نشود ومقر یعنی اقرار کننده برین اقرار خود بمرد وتکذیب
او را ظاهر نشد یعنی کسی آن اقرار کننده را تکذیب نمود وپوشیده نماند که مقرله بچند شرط مشروط است اول اینکه اقرار
نسبش بر غیر باشد نه بر خود مثلاً شخصی مجهول النسب را کسی نگوید که این برادر من است یا عم من است پس اقرار
نسبش بر پدر یا جد خود کرد واگر بر خود اقرار کند چنانچه گوید که این پسر من است نسبش باقرار مقر ثابت خواهد شد
وداخل ورثه نسبیه خواهد گردید دوم آنکه ازین اقرارش نسب مقرله بغیر ثابت نشود مثلاً برین اقرارش اب وجد
تصدیق وی نمایند واگر ازین اقرار نسبش ثابت شود وی وارث بوراثت شرعی خواهد شد سوم آنکه مقر بر اقرار خود
بمیرد چه اگر از اقرار برگردد وراثت بنوعی ثابت نخواهد شد وشرط چهارم اینست که اقرار نسبش بر دیگری که
از اقربای نسبی مقر باشد نماید لیکن این شرط را ذکر نکرده که بتامل در وجه وراثت مقرله باین شرط
توان رسید و مقرله باین شرائط ازان وارث میشود که مقر بوجه ادعای قرابتش بخود مستحق مال
خودش گردانیده ونزد اثنا عشریه بعد ولای ضمان جریره یعنی ولای موالات آخرین مراتب ارث
ولای امامت است که در صورت وجود امام ونبودن وارثی تمام ترکه میت بامام مصطلح الشیعه خواهد رسید
ودر صورت بودن تنها زوجه از زمره ورثه بعد ادای حقش باقی مال بامام زمان میرسد وبر تقدیر غیبت
امام اختلاف است که برای امام امانت دارند یا بر فقرا قسمت نمایند سه پس ادای وصیتی است که آن
به زیاده شد از ثلث ایجان * یعنی بعد ازان از مال متروک باداء وصیتی که زائد بر ثلث مال است
بردارند واز بعض کتب امامیه مستنبط میشود که اجرای وصیت زائد بر ثلث ترکه مقدم بر ارث امام
هست سه بعد ازینها بنه به بیت المال * مال متروک ای خجسته خصال * بیت المال آنست که حکام
عادل جاسے مقرر میکردند تا مال لاوارث را آنجا ذخیره نهند ودفع حوائج محتاجان ازان نمایند
ونزد امامیه چون خاتمه مراتب ارث ولاء الامامة است بیت المال سلاطین را از مال متروک نصیبی
نیست **در بیان ورثه نسبی که اهل فرض وعصبه وذو رحم اند** سه اهل فرض از
سه قسم وارث دان * عصبه وذو رحم بود پس ازان * یعنی وارثان قرابت نسبی سه قسم اند ازان سه
قسم یکی اهل فرض دوم عصبات سوم ذو رحم اند حالا تعریف این هر سه قسم می کند ومی گوید

؎ اہل فرض آنکہ در شرع متین * سہم خاص از برای او تعیین * یعنی اہل فرض کسی ست کہ در شرع متین از کتاب و سنت و اجماع امت سہمی خاص از سہام ستہ کہ نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس باشد از برای او تعیین یافتہ و نزد امامیہ ورای این سہام ستہ سدس الثلث و ثلث الثلث ہم از فرائض ست ؎ کل بفقدان اہل فرض رسان * عصبہ را و گرنہ باقی شان * یعنی عصبہ آنست کہ در صورت فقدان اہل فرض کل ترکہ و با وجود آنہا بقیہ اش باو برسد و این مصطلح اہل سنت ست نہ ارباب تشیع کہ عصوبت را نزد آنہا دخلی در توریث نیست بلکہ قرابت را بجای عصوبت گیرند ؎ غیر ازین ہر دو از قرابتیان * ای خردمند ذو رحم میدان * یعنی اہل قرابت کہ سوای اہل فرض و عصبات اند آنہا را ذو رحم میگویند و ذوی الارحام را علمای امامیہ داخل اقربای نسبی کردہ اند و اطلاق ذو رحم نزد ایشان سوای اصحاب فرض بر ہمہ اقربای نسبی ست

تعداد اہل فرض

؎ اہل فرض ای یگانۂ دوران * منحصر در دوازدہ کس دان * اب و جد زوج و اخ لام مادر * جدہ و زوجہ بنت و بنت پسر * اخت عینی و مادر پدری * ہمہ ز اہل فرض بر شمری * یعنی اہل فرض کہ برای آنہا سہمی در شرع متین معین شدہ از دوازدہ کس بیش نیستند چہار از مردان کہ پدر و جد و شوہر و برادر اخیافی ست و ہشت از زنان کہ مادر و جدہ و زوجہ و دختر و دختر پسر و خواہر اعیانیہ و خواہر علاتیہ و خواہر اخیافیہ ست و نزد امامیہ اہل فرض نوزدہ نفر اند کہ برای سہولت حفظ چنین در سلک نظم کشیدم ؎ ہست در مذہب امامیہ * نوزدہ ذو فروض ثابتہ * اب و ام بنت و مطلقا خواہر * اخ و جد جدہ از سوی مادر * زوج و زن عم و عمہ اخیاف * ہر یک از خال و خالہ اصناف * بدین تفصیل ہشت از رجال اول اب کہ از طبقۂ اولی و فرضش با ولد میت سدس ست ثانی جد مادری کہ فریضہ اش با برادر و جد پدری ست ثلث باشد ثالث اخ اخیافی کہ حظ یکی سدس و حظ زائد از یک ثلث بود و این ہر دو از طبقۂ ثانیہ اند رابع عم اخیافی کہ با عم علاتی سہم یکی سدس و سہم زائد از یک ثلث ست خامس خال علاتی سادس خال علاتی کہ حصہ ہر یکی ازین ہر دو اگر با عم باشد یک ثلث ست سابع خال اخیافی کہ نصیبش تنہا با عم یک ثلث و با خال علاتی نخال وحدت سدس الثلث و بصورت زیادت ثلث الثلث تعین یافتہ و این ہر چہار از طبقۂ ثالثہ اند ثامن زوج کہ با ہر سہ طبقہ سہیم ست با ولد میت نصیبش ربع و بدون او نصف ست و یازدہ از نسا اول ام کہ با ولد میت حق وی سدس ست و بدونش ثلث دوم بنت کہ بدون ابن اگر واحدہ باشد مستحقہ نصف ست و اگر زائدہ بود مستحقہ ثلثان و این ہر دو از طبقۂ اولی اند سوم اخت اعیانیہ چہارم اخت علاتیہ کہ ہر یکی ازینہا اگر واحدہ بدون جد پدری و اخوۂ عینی یا علاتی باشد استحقاق نصف و اگر زائدہ بدون اینہا بود استحقاق ثلثین دارد پنجم اخت اخیافیہ کہ واحدہ را سدس و زائدہ را ثلث میرسد ششم جدۂ مادری کہ با اخوۂ و اجداد پدری ثلث بر ایشان قرار یافتہ و این ہر چہار از طبقۂ ثانیہ اند ہفتم عمۂ اخیافیہ کہ با عم و عمۂ غیر اخیافیہ در صورت وحدت سدس و بصورت زیادت

ثلث حق وی است هشتم خالهٔ عینیه نهم خالهٔ علاتیه که هر یکی از اینها را با اعمام ثلث فرضا میرسد دهم خالهٔ اخیافیه که با عم برای وی تنها یک ثلث و با خال و خالهٔ غیر اخیافیه بعالم وحدت سدس الثلث و بحالت زیادت ثلث الثلث معین گردیده و این هر چهار از طبقهٔ ثالثه اند یازدهم زوجه که با هر طبقه وارثه است با ولد میت ثمن و بدونش ربع فریضهٔ اوست و شرح اینها بعد ازین در مقامات مناسبه درج خواهد شد پس نزد ایشان جدین پدری و بنت الابن از اهل فرض نیستند که برای اینها سهمی معین نیست بل از ذوی الارحام و ذوی القرابت اند **سهام اب** ؎ فرض خالص سدس دهی به پدر ✤ ابن یا ابن ابن او ست اگر ✤ مصرع اخیر خالی از سقم نیست پس تغیر درین شعر چنین مناسب است ؎ فرض خالص سدس رسد به پدر ✤ هست با ابن و ابن ابن اگر ✤ یعنی پدر را سه حالت اول فرض محض که سدس هست بوی میرسد سوای آن چیزی دیگر با وی نمیرسد و این در صورتیست که پدر با پسر میت یا پسر پسر او و آن سفل باشد و نزد امامیه پدر را فرض محض با مطلق اولاد میت ست ذکور باشند یا اناث عالی بوند یا سافل دوم عصوبت محضه چنانچه میگوید ؎ غیر تعصیب حق دیگر نیست ✤ ولد ابن هم ولد گر نیست ✤ یعنی در صورتیکه اولاد میت و اولاد پسر میت نباشد پدر عصبه میشود که آنچه از اهل فرض باقی ماند تمام آنرا میگیرد و نزد اثنا عشریه درینصورت سدس بفرض و باقی برد خواهد گرفت سوم فرض و عصوبت هر دو ؎ فرض و تعصیب حق او هر دو ست ✤ بنت یا بنت ابن اگر با او ست ✤ یعنی اگر با پدر میت دختر یا دختر پسر میت باشد درینصورت فرض و عصوبت هر دو پدر راست سدس با دختر بفرضیت خواهد گرفت و آنچه باقی خواهد ماند بعصوبت و نزد علمای امامیه درینصورت سوم باقی ترکه را اب و بنت یا بنت الابن رد خواهند کرد و تخصیص این حکم به بنت و بنت الابن نیست بلکه بنت البنت هم نزد ایشان درین حکم مشارکت دارد **سهام جد** ؎ چون پدر دان نصیب جد صحیح ✤ لیک در پنج جاست فرق صریح ✤ بعد ازین فرق راست شرح و بیان ✤ حاجب و مگر پدر را دان ✤ گر بمیت بدخل اب پیوست ✤ جد صحیح ست ورنه فاسد هست ✤ یعنی حصهٔ جد مثل حصهٔ پدر ست بزیادت یکحالت پس جد را چهار حال باشد یکی آنکه اگر ابن یا ابن الابن با او باشد سدس بفرضیت خالصه خواهد یافت دوم اگر اولاد میت نباشد عصبه خواهد گردید سوم با بنت یا بنت الابن فرض و عصوبت هر دو حق او باشد لکن در پنج جا فرقی ظاهر ست که بعد ازین شرح و بیانش خواهد آمد چهارم پدر میت حاجب جد میت ست و جد صحیح آنست که در نسبش بسوی میت پدر میت دخلی داشته باشد مثل اب الاب و اب اب الاب و هر جدیکه بدخل ام بمیت پیوندد آن جد فاسد ست چنانچه اب الام و اب ام الام و اب ام الاب و آن پنج مقام اختلاف جد با اب که شرحش بر مابعد محول نموده یکی آنکه در سهام ام خواهد آمد که پدر حاجب مادر خود ست و جد حاجب نیست باتفاق فریقین دوم آنکه در سهام مادر مذکور خواهد شد که مادر را

سهام اب

سهام جد

ثلث ما بقی از نصیب احد الزوجین ست اگر با پدر واحد الزوجین باشد و نزد امامیه ثلث کل ترکه ست بهر حال واگر
اینجا جد بجای پدر باشد نزد حنفیه بمادر ثلث کل مال خواهد رسید خلافا لابی یوسف رحمه الله و نزد امامیه جد خود محجوب
الارث بوجه مادر ست سوم آنکه در سهام اخت عینی مبین ست که پدر مسقط بنو الاعیان ست بالاجماع و جد مسقط آنها
نیست بالاتفاق فریقین مگر نزد امام ابوحنیفه چهارم آنکه در احوال اخت علاتی بیان کرده بنو العلات با وجود پدر
ساقط میشوند بالاجماع و بجد ساقط نمیشوند باتفاق فریقین مگر نزد امام ابی حنیفه پنجم آنکه پدر معتق را با پسرش سدس ولا
میرسد نزد ابی یوسف و جد را چیزی نمیرسد و نزد دیگر ائمه اهل سنت و نیز نزد امامیه همه ولا به پسر خواهد رسید
و پدر و جد را با وجود پسر حظی از ولا نیست و این مسئله درین منظوم جای مذکور نشده پس داخل در وعده بیانش
نخواهد بود و نزد امامیه در توریث اجداد مجتمع فاسد باشند یا صحیح اختلافی نیست اگرچه در سهام آنها تفاوتی هست پس
حق جد و جده پدری دو ثلث ست للذکر ضعف الانثی و حق جد و جده مادری حصه مادر ست که یک ثلث باشد
بالسویه میان زن و مرد و در صورت تنهائی همه مال بیکی میرسد و ابوین و اولاد میت حاجب اجداد و جدات اند
و با برادران و خواهران وراثت مییابند پس سهام برادران عینی و علاتی با جد پدری و حصص خواهران
کذائی با جدات پدری مساویست و همچنین برادران و خواهران اخیافی با جد و جده مادری در یک سلک
منسلک اند و زوج و زوجه با اینها نصیب اعلی خود میگیرند و جد و جدات و اخوة و اخوات از طبقه ثانیه وارثاند
که با وجود ورثه طبقه اولی یعنی ابوین و اولاد حظی از ارث نمی برند و با وجود این طبقه ثانیه اهل طبقه ثالثه که
اعمام و عمات و اخوال و خالات باشند بهره از میراث ندارند سهام زوج و زوجه سه نسل یا نسل
ابن اگر با اوست ✽ ده ربع ورنه نصف حصه شوست ✽ هر دو جا نصف شو بزن برسان ✽ کن همین نصف
منقسم بزنان ✽ یعنی شوهر را دو حال ست یکی آنکه با شوهر اولاد میت یا اولاد پسر میت یافته شود درین صورت
حصه شوهر ربع ست و اگر کسی از آنها یافته نشود حصه اش نصف ست و حصه زوجه درین هر دو صورت نصف
حصه زوج ست یعنی با وجود ولد یا ولد الابن ثمن ست که نصف ربع باشد و بصورت فقدان اینها ربع ست
که نصف نصف باشد و نزد امامیه در تنقیص حصه زن و شوهر تخصیص با ولاد الابن نیست بلکه اولاد الاولاد
کافیست پس با وجود ابن البنت نزد ایشان حصه ادنی بزوج یا زوجه خواهد رسید و نزد اهل سنت حصه اعلی و اگر
زوجات متعدد باشند همین سهمش را که ربع یا ثمن ست بر همه آنها بالسویه تقسیم نمایند بالاتفاق بین اهل السنة
والشیعة و نزد امامیه زوج از زمره من یرد علیه ست و زوجه مستحقه رد نیست و نزد اهل سنت کسی از زوجین از
اهل رد نیست چنانچه گذشت و اختلافی دیگر آنست که زوجه وارث زمین عمارت و زمین زراعت و عین ابنیه
و عین آلات نمیشود لکن از قیمت ابنیه و آلات مثل چوب و خشت و غیره بهره می برد عند الامامیه خلافا

سهام اولاد الام

لاہل السنة که نزد ایشان از ہر قسم ترکه نصیبی دارد سهام اولاد الام سه ده بیک کس سدس زیاده یان + بهر زائد ثلث ولی یکسان + مانع ارث شان شدند مگر + پدر و جد و نسل و نسل پسر + یعنی اولاد مادر را سه حالت اول آنکه اگر یکے باشد مرد بود یا زن سدس باید داد دوم آنکه اگر زائد از یکے باشند ثلث باید داد ذکور واناث اینها در استحقاق و تقسیم مساوی اند سوم آنکه پدر و جد و اولاد میت و اولاد پسرش حاجب اینهاست و درینجا امامیه اختلاف کرده اند درین که اولاد اولاد را حاجب میدانند و تخصیص باولاد الابن نمیکنند پس اولاد دختری حاجب بود اگرچه بنت البنت باشد و نیز جد را حاجب اولاد ام نشمارند

سهام مادر

سهام مادر سه ده بمادر سدس اگر با اوست + نسل یا نسل ابن اگرچه فروست + یا اخ و اخت لیک فوق زیک + ورنه از کل ثلث حر بی بینک + بدانکه مادر را سه حال ست یکے آنکه اگر ولد میت یا ولد الابن یا فوق الواحد از برادر و خواهر عینی باشد یا علاتی یا اخیافی یافته شود سدس بمادر باید داد و علمای امامیه برادران فوق الواحد و خواهران فوق الثلثه و یک برادر و دو خواهر را که اعیانی باشند یا علاتی نه اخیافی در صورت اجتماع پدر با مادر حاجب نقصان مادر یعنی مانع ازدیاد سهم او بر سدس میدانند لکن با مادر خود آنها را محجوب الارث می شمارند دوم آنکه اگر ازینها کسی نباشد ثلث کل ترکه بوی بدهند و نزد امامیه حجب نقصان منحصر بر ولد الابن نیست بلکه اولاد دختری و پسری درین طریقه متساوی الاقدام اند سوم سه ماں پدر با یکی ز شوہر و زن + گر با وہست پس شنو از من + بعد سهم زن نصیب شود از تتمه ثلث دهند باو یعنی حالت سوم آنست که اگر با مادر پدر و احد الزوجین باشند پس بعد برآوردن حصه احد الزوجین هرچه از ترکه باقی ماند ثلث این باقی بمادر باید داد تا زیادت نصیب او بر حصه پدر لازم نیاید و نزد امامیه ثلث کل ترکه حق مادر است و همچنین از ابن عباس رحمه الله نیز مرویست و جای اب جد بود اگر اینجا + حکم جد نیست چون پدر اینجا + یعنی اگر با مادر بجای پدر جد صحیح مع احد الزوجین باشد حکم جد مثل پدر نیست بلکه مادر مستحق ثلث از کل ترکه خواهد بود و هرچه از حصه احد الزوجین و ام باقی خواهد ماند در صورت استحقاق به جد خواهد رسید لکن نزد امام ابی یوسف رحمه الله پدر و جد در یک حکم ست پس مادر درین صورت هم ثلث ما بقی بعد نصیب احد الزوجین خواهد یافت و بمذهب اثنا عشریه مادر حاجب جده است و جد در تنقیص حق وی دخلی ندارد پس باقی بر مادر رد باید کرد و باید دانست که نزد شیعه ابوین میت و اولادش طبقه اولی از ورثه اند که با وجود اینها غیر احد الزوجین کسی وارث ترکه میت نیست

سهام جده

سهام جده سه حصه جده صحیحه ششم ز ان لاب جده است خواه لام + لکن بجدات این سدس مقسوم + لیک هر که زنا ام شود محروم + یعنی جده صحیحه را دو حال ست اول آنکه سهم جده صحیحه خواه پدری باشد یا مادری سدس ست و اگر جدات فوق واحد باشند همین سدس میان آنها علی السویه قسمت پذیرد و حال دوم آنست که گفته لکن هر یک از جدات امیه باشند یا ابویه

یا ابویه با وجود ام محجوب نمیشود یعنی مادر حاجب جدات هر قسم ست و در مذهب امامیه اثنا عشریه جده از اهل فرض نیست و وراثتش بقرابت ست و ابوین و اولاد حاجب او نیستند و سهم جدهٔ مادری بصورت اجتماع او با جد یا جدهٔ پدری یک ثلث ست تنها باشد یا با جد مادری و واحد باشد یا متعدد و اولاد ام درین ثلث با وی شریک نیست و تقسیمش بالسویه بین الذکور والاناث ست و جدهٔ پدری با جد یا جدهٔ مادری مستحق دو ثلث ست تنها باشد یا با جد پدری و واحد بود یا متعدد و اخوة و اخوات درین ثلثین با وی شرکت دارند و این ثلثین بصورت اختلاط ذکور و اناث للذکر ضعف الانثی منقسم خواهد شد سے گفت ابو یوسف این سدس یکسان + سازتقسیم برسر ایدان + کرد قسمت محمد ایجانان + بر جهات این سدس نه بر ابدان + بدانکه نزد حنفیه بصورت تعدد جدات در تقسیم سدس میان آنها اختلاف ست قول امام ابی یوسف رحمه الله آنست که این سدس را بالسویه بر ابدان جدات تقسیم نمایند یعنی اگر دو باشند بالمناصفه و اگر سه باشند اثلاثا و اگر چهار باشند ارباعا قسمت کنند و همین قول راجح ست و امام محمد این سدس را بر جهات قرابت جدات تقسیم میفرماید بر ابدان قسمت نمیکند پس اگر یک جده بدو وجه قرابت دارد و جدهٔ دیگر بیک جهت قریب باشد ذات القرابتین دو ثلث از ان سدس خواهد یافت و ذات قرابت واحده یک ثلث از ان سدس و همین ست مذهب شیعه توضیحش چنانست که مثلا شخصی با دختر عمهٔ عینیه خود تزوج نمود و از وی پسرے بوجود آمد پس مادر جد پدری این مولود جدهٔ ذات القرابتین ست که مادر جدهٔ مادری او هم همان ست و مادر جده پدری وے ذات قرابت واحده ست بدین صورت

ام ام

ام اب ام

الام الاب

سے سبب با جد که جد است اگر + پدری راست حاجب او چو پدر + میگویند که سبب جده گر دیدن اگر جد واقع شده یعنی در انتساب او بسوی میت جد واسطه باشد مثل مادر جد پس چنین جدهٔ پدری را جد حاجب ست چنانکه پدر حاجب جمیع جدات پدری ست و ازینجاست که ام الاب و ام ام الاب را جد حاجب نیست سے باز قربی بهر طریق که هست + کمر از بهر حجب بعدی است + یعنی بعد ازین باید دانست که جدهٔ قریب تبعیت از هر طریق که باشد مادری یا پدری برای محجوب کردن جده که بعیدتر باشد کمر بسته ست ای جدهٔ قربی حاجب جدهٔ بعدی ست و جد قریب هم حاجب جد بعید ست باتفاق فریقین سے جد فاسد به نسبتش دو انثی + گر نشد دان صحیح ای عاقل + سوی من بات فاسده پیوست + باز زان اب که بین الاثنین ست + این تعریف جدهٔ صحیحه و فاسده ست

اما جدهٔ صحیحه آنست که در نسبت او بسوی میت جد فاسد داخل نشود و جدهٔ فاسده آنکه چون بسوی میتش نسبت کنند
یک اب یا زائد از یک میان دو ام واقع شود و هر جده که در نسبتش بسوی میت اب در میان دو ام واقع نشود
صحیحه باشد پس در بطن دوم ام الاب و ام الام هر دو جدهٔ صحیحه اند و در بطن سوم از چهار جدات ام اب الاب و ام ام الاب
هر دو صحیحهٔ پدری و ام ام الام صحیحهٔ مادری و ام اب الام فاسدهٔ مادری که در وی اب میان دو ام واقع شده
و در بطن چهارم از هشت جدات ام اب اب الاب و ام ام اب الاب و ام ام ام الاب هر سه جدات صحیحهٔ پدری
اند و ام اب ام الاب بجهت دخول اب میان دو ام فاسدهٔ پدری است و ام اب اب الام و ام ام اب الام و ام
اب ام الام هر سه جدهٔ فاسدهٔ مادری اند و یک ام ام ام الام صحیحهٔ مادری است و در بطن پنجم اعداد جدات شانزده
میرسد پنج از آن صحیحه و یازده فاسده اند و دریافت تعداد جدات در بطن دوم محتاج دقت نظر نیست لکن در
مراتب فوقانی پس قاعدهٔ دریافت اعداد جدات و امتیاز صحیحات از فاسدات آنست که از شمار مراتب بطن دو بگیرند
و هرچه باقی ماند این دو را برابر شمار باقی تضعیف نمایند حاصل تضعیف اعداد جدات در آن بطن خواهد بود
و آن شماره مراتب بطن عدد جدات صحیحه است و باقی لامحاله فاسده باشند مثلا از بطن ششم دو گرفته شد
چهار باقی ماند تضعیف نمودیم سی و دو شد شش از آن بشمار مراتب بطن صحیحه اند و بست و شش فاسده
و علمای امامیه را احتیاج امتیاز صحیحات از فاسدات نیست که نزد ایشان فساد و صحت جدات مانع ارث نمیشود

سهام بنات

سهام بنات سه بهر یک بنت نصف و بهر کثیر دو ثلث میدهند بی تاخیر عصبات اند با پسر بشریک
نصف حظ پسر برد هر یک یعنی بنات صلبیه را سه حال است اول در صورتیکه میت را پسری نیست اگر
یک دختر باشد سهم او نصف معین شده دوم همان صورت اگر دختران فوق الواحده باشند حصهٔ آنها دو ثلث
است سوم عصوبت که با پسر میت عصبه میشود و بقدر نصف سهم پسر نصیبه می برد بالاتفاق بین الفریقین سهام

سهام بنات الابن

بنات الابن سه همچنین است فرض بنت پسر نیست بنتی ز صلب میت اگر یعنی دختر پسر را شش
حال است پس اگر دختر صلبیهٔ میت با او نباشد مثل دختر صلبیه فرض دو حال است که نصف واحده را و دو
ثلث فوق الواحده را و مراد از بنت پسر دختر پسر صلبی بخصوصها نیست بلکه عام از آنکه دختر پسر صلبی باشد یا فروتر
از آن چون بنت ابن الابن و بنت ابن ابن الابن و الی غیر ذلک بعد ازین حالت سوم و چهارم را بیان میکند
سدس ور بود یک ز صلب ار نیست پسر آنکه علیا ست انی تو ده سیر جز سدس نیست فرض بنت پسر ور دو باشند ساقطش شمر
یعنی حالت سوم این است که اگر با این بنت الابن یک دختر صلبیهٔ میت باشد یا بنت الابن دیگر باشد لکن آنکه در درجه از این بنت
الابن علیا ست مثلا یکی بنت ابن الابن است و آن دیگر بنت الابن است درین صورت سهم مفروض بنت الابن
مذکوره زائد بر سدس نخواهد بود زیرا که بنت صلبیهٔ واحده خواه بنت الابن واحدهٔ علیا هر گاه نصف را سهم خود گرفت

برای تکمیل ثلثین یک سدس به بنت الابن سفلی خواهد رسید وحالت چهارم آنکه اگر بنات صلبیه یا بنات الابن علیا دو یا فوق الواحده باشند این بنت الابن را ساقط باید شمرد که آنها ثلثین کامل خواهند گرفت و احتیاج تکمیل آن باقی نخواهد ماند و بحکم القربی تحجب البعدی این بنت الابن محجوب خواهد گردید باید دانست که قول ناظم رحمه الله که علیا ای ستوده بیر ظاهر الدلالة بر مراد ناظم نیست درین صورت اگر این هر دو شعر را چنین تبدیل کنند اظهر باشد نظم

بت سه بنتے ز صلب میت اگر ۞ جز سدس نیست فرض بنت پسر ۞ گر ز صلب ست فوق یک دختر ۞ حجب باشد نصیب بنت پسر ۞ ور دو بنت پسر که یک علیاست ۞ یک سدس فرض دختر سفلی ست ۞ زائد از یک اگر بود علیا ۞ نیست جز حجب بهره سفلی ۞ وحالت پنجم اینست که میگوید ہان غلام معصب اربا اوست ۞ بخدا لے ولیت یا که فرو ست ۞ عصبه بنت ابن را میدان ۞ نصف سهم معصبش برسان ۞ ای البته این بنت الابن ساقط نمیشود وقتیکه غلامی یعنی پسری عصبه کننده بنت الابن مذکوره باشد بشرطیکه این بنت الابن از ذوات الفروض نباشد خواه این پسر در درجه محاذی آن بنت الابن بود یا فروتر ازان باشد و درین صورت این بنت الابن را عصبه باید شمرد و از بقیه ترکه بقاعده للذکر حظ الانثیین نصف حصه پسر مذکور که معصب شده به بنت الابن باید رسانید و مقصود از غلام پسر صلبی نیست بلکه ابن الابن و این سفل مراد ست وحالت ششم اینکه بے بنت ابن از پسر شود محروم ۞ همچنین گفته اند اهل علوم ۞ یعنی از پسر صلبی بنت الابن از ارث محروم میشود و علمای امامیه بنت الابن را در زمره اهل فرض نشمرده اند بلکه اولاد اولاد را در صورت فقدان اولاد صلبی قائم مقام اولاد میدانند و اقرب ایشان را حاجب ابعد میشمارند و اولاد پسر را حصه پدرش و اولاد دختر را حصه مادرش میدهند و ازینجاست که حصه اولاد پسری پسر باشد یا دختر مضاعف حصه اولاد دختری ست ابن بود یا بنت ۞ سهم هر یکے ازین دو قسم در صورت اجتماع ذکور و اناث در هر قسم للذکر ضعف الانثی بر رؤس تقسیم نمایند الحاصل ناظم رحمه الله مسئله را که بمسئله تشبیب شهرت دارد بیان میکند سه از کسی ماند گر سه بنت پسر ۞ بعض از بعض اسفل و پستر ۞ همچنین سه دگر بماند از و ۞ لیکن از ابن ابن ای خوش خو ۞ سه دگر دان و همچنین بشمار ۞ لکن از ابن ابن ابن ای یار ۞ یعنی شخصی هر دو سه فریق بنات ابن گذاشت فریق اول سه دختران از اولاد یک پسر لیکن یکی از دیگری در درجه فروتر ست که یکے بنت الابن و دیگری بنت ابن الابن المذکور و سومی بنت ابن ابن الابن المذکور و فریق ثانی سه دختر از اولاد پسر پسر دیگر و بهمان طریق ثالثه از ثانیه و ثانیه از اولی سافلة الرتبه و پست تر که یکے بنت ابن الابن و دوم بنت ابن ابن الابن المسطور و سوم بنت ابن ابن ابن الابن المسطور و فریق ثالث سه بنات از اولاد ابن ابن الابن آخر بر طریقه مذکوره در تفاوت درجه که اولی بنت ابن ابن الابن و ثانیه بنت ابن ابن ابن الابن المرقوم و ثالثه بنت ابن ابن ابن ابن الابن المرقوم ست ۞ نصف علیا بصورت اولی ۞ گیر دو نیست همسر او را ۞ ده بوسطی ز من بواز مہیا ۞ از فریق دوم تو شش یکے ۞ بهر شش سفلیات باقی یار ۞

این مسئله را تشبیب نام کردند و میتوانند که وجه تسمیه بیان حال زنان باشد ۱۲ منه

رہیچ حظی نمیرسد زنہار یعنی ازین نہ دختران سہ گانہ از فریق اول علیا کہ بنت الابن ست و دختری دیگر از ہر سہ فریق
باوی محاذی و مساوی الدرجہ نیست نصف ترکہ خواہد گرفت و وسطی را از ہمین فریق اول با دختری کہ موازی
و محاذی اوست یعنے علیا از فریق ثانی یک سدس بدہند باقی ماندند شش کہ سفلی از فریق اول و وسطی و سفلی
از فریق ثانی و ہر سہ از فریق ثالث باشند حصہ با بنہا از ترکہ میت نخواہد رسید بلکہ باقی ترکہ را بحالت انعدام مستحقین
بر ذوات الفروض مذکورہ رد خواہند کرد و اگر غلام میت نیز با اینہا عصبہ زین ہمہ کند آنرا کوخذ ای
ولیت یا بالا صاحب سہم نیست اصلا نصف سہم غلام او گیرد ہست ساقط سوای او بے کدہ یعنی
اگر با این بنات الابن پسری از اولاد ابن نیز در یکے ازین سہ فریق باشد ازین ہمہ بنات الابن آن بنت را عصبہ
میکند کہ پسر مذکور در درجہ با وی محاذی باشد و نیز آن بنت را عصبہ میکند کہ در درجہ ازین پسر علیا و بالا باشد
بشرطیکہ علیا از ذوات الفروض نباشد پس علیای ذوات الفروض را عصبہ نخواہد کرد بلکہ آنہا بر فرضیت خود
خواہند ماند و دخترے کہ بوجود این پسر عصبہ شدہ ست بقدر نصف حصہ پسر مذکور میگیرد و بنات کہ
سوای عصبہ اند یعنے آنہا کہ در درجہ سفلی از پسر مذکور باشند ساقط میشوند و صورت مسئلہ اینست

نہ بنت

الفریق الاول		الفریق الثانی	الفریق الثالث
علیا بنت الابن	نصف	الابن	الابن
وسطے بنت ابن	سدس بہنہا	علیا بنت ابن	ابن
سفلے بنت ابن		وسطے بنت ابن	علیا بنت ابن
		سفلے بنت ابن	وسطے بنت ابن
			سفلے بنت ابن

بر تقدیر غلام در ین صورت این مسئلہ بر پنج نوع متنوع میشود اول اینکہ محاذی علیا از فریق اول پسری باشد
پس این ہر دو ترکہ را بعصوبت اثلاثا باہم خواہند گرفت و ثمانیہ باقیہ محروم خواہند ماند دوم اینکہ موازی وسطے
از فریق اول باشد پس نصف بعلیای اول و باقی بوسطی اول و علیای فریق ثانی و این پسر ارباعا
خواہد رسید و ستہ باقیہ محجوب خواہند ماند سوم اینکہ مساوی الدرجہ سفلی فریق اول باشد پس نصف بعلیای
اول و سدس بوسطی اول و علیای ثانی واصل خواہد شد و باقی میان سفلی اول و وسطی ثانی و علیای ثالث و
این غلام اخماسا انقسام خواہد یافت و ثلثہ باقیہ ساقط خواہند شد چہارم اینکہ بحذای سفلی فریق ثانی باشد پس نصف
بعلیای اول و سدس بوسطی و علیای ثانی میرسد و باقی مابین این عصبہ و سفلی اول و وسطی و سفلی ثانی و علیا و وسطی
ثالث اسباعا قسمت پذیرد و سفلی ثالث بی بہرہ ماند پنجم اینکہ غلام در برابر سفلی ثالث باشد پس نصف و سدس

بمذکورات رسد و بقیه میانه غلام و بنات ستة اثمانا منقسم گردد و در تقسیم جمیع صور مذکوره للذکر ضعف الانثی ملحوظ باید داشت
و نزد امامیه درین مسئله در صورت اول همان حکم است که نزد اهل سنت است و در صور باقیه وجود و عدم غلام
مساوی است همه ترکه بعلیا می‌رسد فریق اول به نیابت پدرش خواهد رسید و دیگرانرا نصیبی از ترکه نخواهد بود **سهام**
اخوات عینیه سه بهر یک زن خواهر اعیان ❊ نصف بخش کثیر الثلثان ❊ یعنی اخوات اعیانیه را پنج حال است
اول اگر تنها یک است نصف باو باید داد دوم اگر فوق الواحده باشد دو ثلث بدهند بالاتفاق بین الفریقین و
لفظ بخش درین شعر تواند که امر از بخشیدن باشد و محتمل که بمعنی سهم و حصه باشد حالت سوم سه عصبه با اخ
چو خود گردد ❊ ده بهر اخت نصف اخ بے کد ❊ یعنی خواهر اعیانیه با برادر که مثل خودش یعنی اعیانی باشد عصبه
خواهد گردید پس ترکه میان اخ و اخت للذکر حظ الانثیین خواهد بود بالاتفاق حالت چهارم سه با بنات و بنات
ابن رسان ❊ آنچه باقی است حصهٔ ایشان ❊ یعنی دختران صلبی و دختران پسری خواهران اعیانیه را عصبه میکنند
پس اولاً حصص بنات صلبیه و بنات الابن از ترکه رسانیده باقی را در حصهٔ خواهران بدهند و بمذهب امامیه
با دختران صلبیه و دختران پسری بلکه اولاد الاولاد اخوات اعیانیه را نصیبے در ترکه نیست حالت پنجم سه مانع
ارث شان چهار شمر ❊ اب و جد نیز ابن و ابن پسر ❊ یعنی پدر و جد و پسر و ابن الابن خواهران اعیانیه را از
ارث مانع میشوند لکن در مانعیت جد اختلاف است امام ابوحنیفه او را مانع میداند و همین قول مختار حنفیه است
و نزد صاحبین و علمای امامیه مانع نیست بلکه در مذهب امامیه جد و جده گویا معصب خواهران اعیانیه اند
و نیز نزد این فرقه در مانعیت تخصیص با بن الابن نیست بلکه اولاد الاولاد مانع و حاجب اخوات است **سهام**
اخوات علاتیه سه نیست ار خواهری ز اعیانی ❊ پدری اخت مثل او دانی ❊ نصف یک را کثیر را ثلثان ❊
ای برادر زراه فرض رسان ❊ یعنی هرگاه که خواهری اعیانیه نباشد اخت لاب را که خواهر علاتیه باشد
مثل و قائم مقام آن دانند و این خواهران علاتیه را هفت حال است اول اگر واحده باشد نصف دوم
اگر زائد از یک باشد دو ثلث بفرضیت رسانند بالاتفاق بین الفریقین سه اخت عینی اگر یک است دهی ❊
پدری را سدس همین است بهی ❊ ور زیک زائد اند پس پدری ❊ میشود از نصیب ارث بری ❊ و حالت
سوم نیست که اگر با اخوات علاتیه یک اخت اعیانیه باشد علاتیه را سدس خواهند داد برای تکمیل
ثلثین حالت چهارم اینکه اگر با وے اخوات اعیانیه زائد بر یکے باشند اخوات پدری از ارث محروم مے مانند
و نزد امامیه خواهر اعیانیه واحده باشد یا زائده مسقط علاتیه است سه گر اخ او معصبش باشد ❊ میدہد نصف سهم
خود بے کد ❊ حالت پنجم اگر برادر علاتی هم با خواهران علاتیه با وجود خواهران اعیانیه یافته شود خواهران علاتیه عصبه
میگردانند و باقی ترکه میان پسر و خواهران پدری للذکر ضعف الانثی تقسیم پذیرد و نزد امامیه درین صورت هم به بنو العلات چیزے

نیرسد وحالت ششم آنکه سه با بنات وبنات ابن رسان * از عصوبت تتمه با ایشان * اگر بجای مصرع ثانیه
چنین میگفت بهتر بود ع باقی حصه عصوبت شان * ومعنی آنست که اگر بنات صلبیه یا دختران پسری با اخوات
علاتیه یافته شوند خواهران علاتیه را عصبه میگردانند وهرچه از حصص بنات مذکوره باقی ماند بوجه عصوبت بخواهران
رسانند وعند الامامیه اولادمیت از ذکر و اناث هرکه بود گو فروتر باشد حاجب آنهاست وحالت هفتم حالت
حرمان آنهاست باین طریق سه بهمه علاتی وبنو الاعیان * از اب وجد وابن وابن ابنش دان * ساقط از
ارث دهم بنو العلات * از اخ عینی ای گرامی ذات * یعنی جمله برادران وخواهران علاتیه واعیانیه بوجود
چهار شخص از در ارث ساقط باید دانست یکی جد میت نزد امام ابوحنیفه رحمه الله وهو المختار خلافا للصاحبیه
والامامیه دوم پدرست سوم پسرش چهارم ابن الابن و نزد امامیه بجای جد وابن الابن اولاد واولاد
الاولاد ست کما مر واگر و نیز برای بنو العلات مسقط پنجم هم هست که آن برادر اعیانی باشد و بمذهب امامیه
در اسقاط بنو العلات تخصیص اخ عینی نیست بلکه بنو الاعیان عموما مسقط بنو العلات اند و برای بنو العلات
مسقط ششم هم هست که بیانش میکند سه اخت عینی به بنت و بنت پسر * عصبه گشت ای برادر اگر بهر علاتیان
بود حرمان * لحاجب سادس ست بهرشان * یعنی هرگاه خواهر اعیانی با دختر صلبیه یا دختر پسری عصبه شود بنو العلات
را محروم خواهد گذاشت وبرای شان حاجب سادس خواهد گردید وباقی مال را بالاستیعاب بعصوبت خواهد
گرفت ونزد امامیه چون باوجود بنت یا بنت الابن اخت عینی خودش محجوب ست بدیگرے چه رسد **بیان**
احوال ام سه مادری اخت راگذشت بیان * ور میان سهام مادریان * یعنی احوال اخت اخیافی
بنابق در ضمن بیان سهام اولاد الام بشرح و بسطیکه تعلق بحال او دارد بیان کردم آنجا باید دید **بیان**
عصبات سه عصبه را اگر شرح طلبی * نسبی هست یا رهم سببی * همچنین ست در نسخ موجوده این منظومه
لیکن آوردن لفظ شرح بالتحریک مستغرب ست پس مناسب آنست که باندک تغیر چنین خوانند ع عصبه را
چو شرح میطلبی * یعنی اگر شرح وبیان عصبه میخواهی بدانکه عصبه دو قسم ست یکی عصبه نسبیه ودیگری عصبه
سببیه و تعریف عصبه قبل بیان اصحاب فرائض گذشت سه نسبی وان بنفسه بالغیر * هم مع الغیر یار بی ضیر *
ضیر بفتح ضاد معجمه وسکون تحتانیه بمعنی ضرر وگزند واینجا از قبیل حشوست یعنی شعر نیست که عصبه نسبیه سه
قسم ست اول عصبه بنفسه آن مردیست که در انتساب او بسوی میت دخل انثی نباشد دوم عصبه بالغیر
وآن زنیست که با عصبه بنفسه عصبه شود سوم عصبه مع الغیر آن زنیست که با زنی دیگر عصبه شود وهرچه از فرض
زن حصه باقی ماند آنرا گیرد **بیان عصبه بنفسه** سه منحصر دان بنفسه اشمار * یار در چار قسم بی تکرار * جزو میت پس
اصل او میدان * جزء اب جزء جد بود پس از ان * یعنی قسم اول که عصبه بنفسه ست در چار قسم منحصر ست

بیان احوال اخت لام

دربیان عصبات

بیان عصبه بنفسه

قسم اول جزء میت قسم ثانی اصول میت قسم ثالث جزء اب میت قسم رابع جزء جد میت الحال تفصیل این اقسام اربعه مے کند یعنی ابنش اگرچه باشد پست ✤ اب و جد هم اگرچه برتر هست ✤ اخ لابوین اخ لاب پس او ✤ ابن اخ دان اگرچه هست فرو ✤ همچنین عم و ابن عم میدان ✤ هست گر غیر مادری یکسان ✤ هکذا بر شمر علی الترتیب ✤ گر تو داری ز عقل و فهم نصیب ✤ میفرماید که قسم اول که جزء میت باشد پسر میت ست اگرچه فروتر باشد یعنی ابن الابن و ابن ابن الابن و ان سفل و قسم دوم که اصل میت ست اب و جد باشد هر چند که بالاتر رود مثل اب الجد و جد الجد و ان علا قسم سوم که جزء اب میت بود برادران عینی و بعد او برادران علاتی اند اگرچه فروتر باشند یعنی ابناء اینها چنانچه ابن الاخ و ابن ابن الاخ و ان سفل قسم چهارم که بجزء جد معبر شده اعمام و ابنای اعمام همچنین اند یعنی اول اعمام میت و ابناء آنها اگرچه فروتر باشند و بعد آنها اعمام اب میت و ابنای ایشان و پس از ان اعمام جد میت و ابنای اینها و در هر یکے ازین انواع اعمام اعیانی را تقدم ست بر علاتی و قوله هست گر غیر مادری یکسان معنیش این ست که شرط عم آنکه غیر مادری باشد یعنی برادر اخیافی پدر و جد نبود و تقیید عم باین شرط هر چند ضرورت نداشت که بنو الاخیاف از تعریف عصبه بنفسه خارج اند لکن برای تصریح و توضیح واقع شده و این تقدم و تاخر به ترتیبی که مرقوم شد در توریث عصبات ملحوظ باید داشت که قول امام ابیحنیفه رحمه الله همین ست و علیه الفتوی و صاحبین و امام شافعی رحمهم الله بنو الاعیان و العلات را با جد صحیح وارث میشمارند و یکی را حاجب دیگری نمی انگارند و مذهب امامیه هم همین ست و اختلاف دیگر درین مقام این ست که نزد اهل سنت در اخذ میراث جمله پسران تساوی دارند کبر و صغر آنها را در ازدیاد و انتقاص میراث دخلے نیست و احدی از ابنا استحقاق اختصاص بچیزی از ترکه زائد بر حصه خود ندارد و علمای شیعه بحبوه قائل شده اند و آن بفتح حای مهمله و سکون بای موحده در لغت بخشش بی منت و بی جزا ست و در اصطلاح ایشان تخصیص ابن اکبر ست بلباس بدن میت و انگشتر و شمشیر و مصحف خاصه او اگر میت ترکه سوای این اشیا گذاشته باشد و پسر بزرگ فاسد الرای و سفیه نباشد پس این اشیا زائد بر سهمش بوی خواهد رسید و باید دانست که ازین اقسام اربعه عصبات اب و جد از جمله اهل فرائض اند که گاهے فرضیت خالصه دارند و زمانے عصوبت خالصه و وقتی عصوبت و فرض مجتمعه چنانکه گذشت ✤ هست اقرب پس اقرب و ترجیح ✤ بجهات قرابت ست صریح ✤ اقرب ذو قرابت ار باشد ✤ میکند ذو قرابتینش رد ✤ یعنی درین انواع اربعه هر که قریب تر بمیت ست پس همان قریب تر باخذ میراث ست پس عم میت مقدم ست بر عم پدرش و وی بر عم جدش همچنین بصورت اجتماع اخ علاتی و ابن الاخ اعیانی اخ علاتی بوجه اقربیت وارث و حاجب ابن الاخ اعیانی میشود و ترجیح درین انواع بجهات قرابت ست هر که اقرب ذو قرابت واحده باشد اقرب ذو القرابتین را رد و محجوب میکند مثلاً بر تقدیر اجتماع عم اعیانی و عم علاتی اول ثانی را مانع و حاجب باشد

وہمچنین در اجتماع ابن الاخ اعیانی وابن الاخ علاتی اعیانی مقدم ست بر علاتی الحال ناظم رحمہ اللہ برای توضیح قوت
جہات قرابت بیان میکند سے پدری را تو ہیچ چیز بدہ * ہست عینی اگر ہمنت بہ * اگر من میبودم بجای این شعر
چنین میگفتم * سے پدری را شمار کن لاشئے * ہست عینی اگر محاذی وی * کہ توضیح اقربیت وقوت قرابت
ازان متبادر بفہم میباشد بالجملہ حاصل مضمون شعر آنست کہ باوجود اعیانی برادر باشد یا عم برادر یا عم پدری یعنی
علاتی را کہ متساوی الرتبہ باشد ہیچ چیز نباید داد کہ ہمین ندادن یا ہمین اعیانی برای تو بہتر ست زیرا کہ علاتی
قرابت واحدہ دارد واعیانی ذو القرابتین ست ومذہب امامیہ ہم ہمین ست کہ ترجیح بجہات قرابت بعد اقربیت ست
مگر در یک مسئلہ خاص کہ اجتماع ابن عم اعیانی با عم علاتی ست پس ابن العم اعیانی حاجب عم علاتی ست نزد شان

بیان عصبہ بالغیر

بیان عصبہ بالغیر * دان تو بالغیر چار زن کایشان * فرض دارند نصف یا ثلثان * بنت وہم بنت ابن
ہر شمری * اخت عینی وبعدہ پدری * عصبہ دان لغیرہا ہر یک * باخ ونصف اخ بدہ بیشک * یعنی عصبہ
بالغیر آن زنیکہ با عصبہ بنفسہ عصبہ شود چہار زن اند ذوات الفروض کہ فریضہ اینان نصف ودو ثلث ست و
آن دختر ودختر پسر وخواہر اعیانیہ وخواہر علاتیہ است کہ ہر یکی ازینہا با برادر خود تا کہ ابن وابن الابن وبرادر اعیانی
وبرادر علاتی باشند عصبہ بالغیر میشوند ونصف نصیب اخ در حصہ خود می برند بالاتفاق فرق ہمین قدر ست
کہ امامیہ چنین ارث را بارث بالقرابۃ تعبیر میکنند واہل سنت بارث بالعصوبۃ گویند ودیگر فرق آنست کہ دختران
پسری با ابن الابن کہ اسفل ازانہا باشد نیز عصبہ میشوند در مذہب اہل سنت چنانچہ در مسئلہ تشبیب گذشت ونزد
امامیہ اقرب مسقط ابعد خواہد بود سہ زن کہ اورا نشد ز فرض نصیب * باخ خود نگشت وتعصیب * عمہ وبنت
عم چنین میدان * بنت اخ نیز ہمبرین عنوان * ذو تعصیب بمعنی ذات العصوبۃ ہر چند تحکم ست شاید بضرورت شعری
در تخیلہ ناظم رحمہ اللہ طرفی از جواز بست اگر چنین میگفت بہتر بود ع نرسد از برادرش تعصیب * یعنی برادرش را
عصبہ کردن او نمیرسد خلاصہ اشعار آنست زنیکہ او را نصیبی از فرض نیست واز ذوات الفرض نباشد با برادر خود
عصبہ نمیگردد وبرادرش ہر چند عصبہ باشد لیکن چنین خواہر را عصبہ نتواند کرد وآن زنان عمہ وبنت عم وبنت
اخ اند کہ در زمرہ ذوی الارحام انسلاک دارند وباوجود برادران خود کہ عم وابن العم وابن الاخ باشند
حظی از میراث ندارند ونزد علمای امامیہ اینہا نیز از ارباب قرابت یعنی از قبیل عصبات مصطلحہ اہل سنت اند

بیان عصبہ مع الغیر

کہ با برادران خود با نصف حصہ برادران میگیرند بقاعدہ للذکر مثل حظ الانثیین **بیان عصبہ مع الغیر**
دان مع الغیر ہر زنی کو شد * عصبہ با زن دگر لابد * خواہر غیر مادری را گیر * یار با بنت وبنت ابن نظیر * یعنی
عصبہ مع الغیر زنیست کہ با زن دیگر عصبہ شود وہر چہ از فرض آن زن باقی ماند بگیرد ونظیر آن خواہر غیر مادری ست
یعنی اخت اعیانیہ یا علاتیہ کہ با بنت صلبی میت یا بنت الابن عصبہ میشود وباقی ترکہ را فرا میگیرد

ونیز و اما بید اخت اعیانیہ و علاتیہ با بنت و اولاد ابن حاجب ست کما مر الحاصل فرق در عصبہ مع الغیر و عصبہ بالغیر بیان
میکند ست آنکہ بالغیر گشت غیر دران ٭ عصبہ ہست منفرد ایجان ٭ و در مع الغیر غیر را می یار ٭ عصبہ منفرد و دان تنہا
یعنی تفرقہ درین ہر دو عصبات اینست کہ آنکہ عصبہ بالغیر ست غیر او را عصبہ ساختہ خود ش بحالت تنہائی
نیز عصبہ ہست و آنکہ عصبہ مع الغیر ست غیر او را عصبہ ساختہ خودش بحالت انفراد عصبہ نیست بلکہ این مع الغیر را
بمعیت آن غیر عصوبت حاصل شدہ بیان عصبہ سببی ست یافتم چون فراغ از نسبی ٭ باتو اکنون بیان
کنم سببی ٭ بندۂ گر کسی کند آزاد ٭ اوست مولاش ای خجستہ نہاد ٭ نیست از اہل فرض و تعصیب ٭ از
نسب وارثش بعید و قریب ٭ اوست مولی العتاقہ و اثبات ٭ شد ہمین کو ست آخر عصبات ٭ یعنی باید کہ چون از
بیان عصبات نسبیہ فراغت یافتم اکنون بیان عصبات سببیہ میکنم بانکہ اگر کسی غلامی را آزاد کند آنکس
مولی العتاقہ آن عتیق خواہد بود بدلیل اگر از اہل فرض و عصبات نسبیہ عتیق مذکور قریب باشند یا بعید کسی موجود
نیست بالشریعت ثابت شدہ کہ ہمین مولی العتاقہ آخر عصبات معتق ست و وارث ترکہ معتق خواہد شد و تعصیب
درینجا بمعنی فی العصوبہ ہست و شعر آخر خالی از خدشات نیست اگر چنین گویند ست وارثش او بود ہمان مولی ٭ ثبوت
عصوبت ست او را ٭ ظاہر الدلالۃ بر مدعا و از خدشات پاک و صاف باشد ست لکن این خواجہ بود تقدیم ٭ یا بر ذوی رحم
بنز دفہیم ٭ بعد ازین بند از ہمہ اولی ٭ عصبات ذکور این مولی ٭ یعنی این مولی العتاقہ را بر ذوی الارحام تقدیم ست کہ
باوجود او بذوی الارحام چیزی نمیرسد و بعد ازین یعنی در صورت فقدان مولی العتاقہ عصبات ذکورش در میراث
اولی از ہمہ ذوی الارحام ہستند و بعصبات اناث چیزی نمیرسد باید دانست کہ مختار اہل سنت تقدیم مولی العتاقہ
بر رد و ذوی الارحام ست و ابن مسعود رض مؤخر از ذوی الارحام دانستہ و در عتق ہم شرطی نکردہ اند
کہ لوجہ اللہ باشد یا للشیطان و بشرط ولا آزاد کردہ باشند یا بنفی آن و بمال یا بلا مال و بطریق کتابت باشد
یا بدون آن و غیر ذلک و امام مالک اعتاق شیطانی و اعتاق مشروط بنفی ولا را نافی و لا شمردہ و در مذہب امامیہ
مولی العتاقہ از ذوی الارحام مؤخر ست کہ آنہا داخل و رثہ نسبی اند و در عتق شرط ست کہ بہ تبرع باشد نہ عتق
واجب بوجہ نذر و یمین و کفارہ و غیر آن و عتق قہری ہم نباشد مثل انعتاق بوجہ زمین گیری و کوری و شرای قریب
و غیرہ و اینہا را سائبہ گویند یعنی غلامیکہ باعتاقش ولا نرسد و نیز عتق مشروط بعدم الولا نباشد و مولی از ضمان
جریرہ عتیق یعنی ضمان غرامت جنایات او برائت نکردہ باشد پس بدین شرط مذکورہ مولی العتاقہ وارث عتیق
خود میشود اگر عتیق وارث نسبی نداشتہ باشد و در صورت انعدام معتق و لا باولاد ذکور او منتقل نشود و بحالت
فقدان اینہا بعصبات نسبیہ بنفسہ منعم میرسد و در زبان انعدام معتقہ ولا بعصبات ذکور آن نخواہد رسید بالاتفاق
بین الفریقین ست محرم ذو رحم شود آزاد ٭ خود بخود گر بملک کس افتاد ٭ بعصوبت مگر و لای و ٭ بہر آنکس رسد بوجہ نکو ٭

مفید حصر نیست و اینجا محل حصر نیست سوم لفظ اثبات شد خلاف محاورہ چہارم لفظ ہمین زائد ست پنجم عصبات بسکون بنا د غلط ست اگرچہ بوجہ شعر

الحال ناظم رحمه الله بیان میکند که عتق اضطراری هم موجب ولاست پس میگوید که اگر ذی رحم محرم کسی در ملک وی
در آید خود بخود بلا اعتاقش آزاد میشود و بآنکس عصوبت ولای او میرسد و مولی العتاقه او میگردد و ذو رحم عبارتست از
صاحب قرابتی که بسبب رحم ولادت متحقق شده باشد و ذو رحم محرم آن ذو القربی ست که بصورت ذکورت احدهما
والوثت اخری شرعاً نکاح بینهما جائز نباشد و بقید ذی رحم محارم رضاعی خارج شدند که اگر مالک آنها شود
منعتق نخواهند شد و مختار امامیه انعتاق محارم رضاعیه ست باید دانست که اقربا سه قسم اند یکی قریبه
و آن اصول اند هر چند بالا روند و فروع هر چند فرو تر باشند هر کسی که مالک یکی ازین اقسام شود
خواه اراده آزادی کند یا نکند آزاد خواهد شد بالاتفاق بین الفریقین دوم متوسطه که اخوة و اخوات و اولاد
آنها و اعمام و عمات و اخوال و خالات اند هر کس که مالک اینها شود اینها نیز بلا قصد آزاد شوند خلافاً
للشافعی رحمه الله و نزد امامیه در شرای رجال اقربای متوسط را همین حکم ست و در شرای
نسوان این حکم نیست که بشرای آنها سوای عمودین دیگری بلا قصد آزاد نمیشود و عمودین مراد از اصول
و فروع ست سوم بعیده که اولاد اعمام و عمات و اولاد اخوال و خالات باشد اینها بمجرد ملک بلا قصد
آزاد نخواهند شد بلا خلاف میان فریقین باید دانست که لفظ کس در مصرعه ثانیه بیت اول
ازین ابیات دلالت بر عموم مالک دارد که از اقربای مملوک باشد یا از غیر اقربای او
و مقصود آنست که محرم ذی رحم اگر بملک کسی که محرم اوست افتد خود بخود بلا قصد عتق آزاد میشود
پس بجای مصرع ثانی چنین بایستی گفت مصرعه گر بملک قریب خود افتاد *
و لفظ شود آزاد ضمناً مفید معنی خود بخود ست تصریح بدان ضرور نیست * گر ز آزاد و عبد ای دلبند *
متولد سه بنت حره شدند * پس بپنجاه زان سه ای دلبر * بنمودند دو شرای پدر * اتفاق
اینچنین گر افتاد * که یکی بیست و دیگری سی داد * پس ز مال پدر نه سه و خشد * دو ثلث
فرض شان ده ای دلبر * آن دو دختر که بود ای دانا * پدر شان خریده آنها * ثلث باقیش ره ولا *
بعد تخمیس ده مر آنها را * بدهی سه خمس بصاحب سی * صاحب بیست را دگر دو دهی * صحت مسئله شود ظاهر * از جهل
بیچ گر تو کی ماهر * این مثالی ست از مسئله مولی العتاقه تفصیلش اینست که اگر زنی حره را عبدی در نکاح خود
آورده سه دختر ازان متولد شدند و این هر سه دختران حره خواهند بود که اولاد در حریت و عبدیت متبع مادر
میباشند پس ازین هر سه دختران دو دختر که کبری و صغری باشد بعوض پنجاه دینار پدر خود را که عبد ست
از مالکش خرید کردند لکن هر دو قیمت مساوی ندادند بلکه صغری بیست دینار و کبری سی دینار در وجه قیمت
داد پس بعد وفات پدر از ترکه اش دو ثلث از روی فریضه بهر سه دختران باید داد و باقی ماند یک ثلث

آنرا آن دو دختران که پدر خود را خریده اند از روی ولا باید داد بعد تخمیس یعنی آن ثلث باقی را پنج حصه باید کرد سه خمس بصاحب سه دینار یعنی بنت کبری بدهند و صاحب دو دینار یعنی صغری را دو خمس باید داد چون اصل مسئله از سه است و دو ثلث بر رؤس بنات ثلثه منقسم نمیشود و نیز یک ثلث باقی بر سهام ولا که پنج اند استقامت ندارد و میان هر دو تباین ست پس این پنج را گرفتیم و در عدد رؤس بنات که سه است ضرب کردیم پانزده حاصل شد و این پانزده را در سه که عدد اصل مسئله ست ضرب نمودیم چهل و پنج حاصل شدند پس مسئله این بنات ثلثه از چهل و پنج تصحیح یافت که تقسیم از آن مستقیم میشود به بنات ثلثه در فرض یعنی دو ثلث که سی باشد خواهد رسید از آن هر یک دختر ده ده خواهد گرفت و از پانزده باقی نه بکبری و شش بصغری در وجه ولا خواهد رسید و نزد علمای امامیه درین مسئله ولا هم شتریات نمیرسد که انعتاق اشترای محارم مورث ولا نیست بلکه اثنین بفرض یعنی و یک ثلث بر رد بر هر سه دختران منقسم خواهد شد و مسئله از سه درست شده یک یک سهم بر یک خواهد رسید بدانکه لفظ چهل و پنج در مصرعه اخیر تصحیح ست پس بتبدیلش بچهل و پنج واجب ست

بیان حجب

بیان حجب

٭ قسمی از حجب حجب نقصان ست ٭ قسم ثانیش حجب حرمان ست ٭ حجب نقصان ست سهم کم گشتن ٭ بوجود کسی چنین بیان ٭ حجب بفتح حای مهمله و سکون جیم در لغت یعنی باز داشتن ست و در اصطلاح این علم باز داشتن وارثیست بوجود وارثی دیگر از سهم خودش کلا او بعضا و آن دو قسم ست یکی حجب نقصان دوم حجب حرمان حجب نقصان عبارت از کم گردیدن سهم ست بوجود شخصی دیگر از ورثه ٭ اهل آن پنج کس زن و شوهر ٭ پدری اخت و ام و بنت پسر ٭ حجب نقصان الیهم روشن ٭ در بیان سهام کردم من ٭ یعنی اهل حجب نقصان ای کسانیکه بوجود دیگری در حصه شان نقصان حادث میشود پنج نفر اند زوجه و زوج و خواهر علاتی و مادر و بنت الابن که زوجه از ربع بثمن و زوج از نصف بربع با وجود ولد یا ولد پسر بحجب نقصان محجوب میشود و اخت علاتیه بوجود واحده عینیه از نصف بسدس محجوب میشود و مادر از ثلث بسدس بوجود ولد و وجود فوق الواحد از برادران و خواهران تنزل میکند و بنت الابن با وجود واحده صلبیه از نصف بسدس منحط میشود و نزد امامیه زوج و زوجه و مادر محجوب بحجب نقصان اند و خواهر علاتی و بنت الابن محجوب بحجب حرمان اند و شرح حجب نقصان این پنج نفر در بیان سهام آنها بروشن ترین وجهی مبین شده و اختلافیکه دران بین الفریقین واقع ست مشرح گردیده ٭ حجب حرمان چه باشد ای پسر فن ٭ از همه ارث بی نصیب شدن ٭ پس تو میدان بشستش دو فریق ٭ هر یکی زان و میکنم تحقیق ٭ بهر یک نیست حجب حرمان گه ٭ یافت گاهی بسوی دیگر ره ٭ از فریقی که اول ست ششم ٭ ابن و اب زوج و ام زن و دختر ٭ غیر ازین شش بدان فریق دوم ٭ کوست محجوب حجب حرمان هم ٭ حالا بیان قسم ثانی از حجب یعنی حجب حرمان میکند و میگوید که حجب حرمان محروم شدن کسی ست از همه میراث و بملاحظه نسبت حجب

حرمان وارثان دو فریق اند تحقیق هر یکی بیان میکنم یکی ازان فریق آنست که گاهی بحجب حرمان محجوب نشود
و فریق دیگر آنست که حجب حرمان گاهی بوی راه نیابد و فریق اول که حجب حرمان گرد اینان نمیرسد شش نفر اند
پسر و پدر و شوهر از رجال و مادر و زن و دختر از نسا و آنچه سوای این شش نفر اند از فریق دوم دانند که گاهی وارث
میشوند و در بعض احیان محجوب بحجب حرمان سه بهر ادراک حجب حرمان کان * در فریق دوم بود ایجان *
باتو گویم دو اصل بس محکم * تا نباشد بنز تو مبهم * یعنی برای دریافت کیفیت وزمان حجب حرمان که در فریق دوم
واقع میشود دو اصل و قاعده مستحکم بیان میکنم تا این فهم مبهم نماند اصل اول اینکه سه غیر نسل ام شود منسوب
بکسی سوی میت ای محجوب * تا بود واسطه نزار دگار هیچ ذی واسطه بارث ای یار * یعنی ابناً در بکسی برای توسط و توصیل
است یعنی سوای اولاد مادر اگر شخصی دیگر بسوی میت بواسطه کسی منسوب شود با وجود واسطه ذی الواسطه از ارث کار
ندارد و واسطه حاجب ذی الواسطه میشود و ویست شنای اولاد ام انست که اینها با آنکه بواسطه مادر منسوب بمیت میشوند
لکن مادر حاجب اینها نیست و شرح این اصل بعد ازین در شرح اشعار یا بعد گزارش خواهد یافت سه اصل ثانی
همین کرای محجوب * هر بعید از قریب باشد محجوب * ضابطه دان همان که در عصبات * پیش ازین بر تو کرده ام
اثبات * عصبات را بسکون صاد نباید خواند بلکه بفتح صاد بر وزن فعلات بفتح عین است بخلاف اثبات که
فعلان بسکون عین چنین اختلاف درین بحر جائز است بالجمله اصل ثانی اینست که بعید یک صنف از قریب همان صنف
محجوب میشود همان ضابطه که در عصبات بشرح و بسط بیان شده پس همان ضابطه در ورثه دیگر هم مرعی باید داشت
لکن در عصبات اتحاد سبب ضروری نیست و درینجا اتحاد سبب ضروری است چنانچه جدات با مادر که سبب
ارث اینجا امومیت است و بنات الابن با بنات صلبیه که موجب ارث فرعیت است و ازین دو اصل اکتفا بیک
اصل نتوان نمود که بنا بر اصل اول ولد الابن المتوفی مع الابن الحی وارث تواند شد که واسطه یعنی پدرش
باقی نیست حالانکه بقاعدة الاقرب یحجب الابعد وارث نمیشود و بنا بر اصل ثانی ام الام با اب وارث نتواند شد
که اب قریب است و ام الام بعید با آنکه وارث میشود بسبب انعدام واسطه که ام است و در مذهب امامیه
هم بنای دریافت حجب حرمان دو اصل توان یافت یکی ترتیب طبقات که ورثه را چند طبقه کرده اند لابد
طبقه متقدمه حاجب طبقه متاخره است پس طبقه اولی ابوین و اولاد حاجب طبقه ثانیه اخوة و اخوات و اجداد
و جدات است و اینها حاجب طبقه ثالثه اعمام و عمات و اخوال و خالات و اینها حاجب ارباب ولاء بچنین
مراتب و لا مولی العتاقه حاجب معلی الموالات و وی مانع ولاء الامامة است دوم همین اصل مذکور درین
کتاب که اقرب حاجب ابعد است در هر صنف پس ولد حاجب ولد الولد است و اخوة حاجب بنی الاخوة اند
و هکذا سه اندرین باب هست قاعده * با تو گویم بطور فائده * هست مدلی به زیکره گر * مستحق جمیع

ای دلبر* ارث مدلی ست منعدم بشک* گو شد وجه ارث هر دو یک* مدلی اسم مفعول ست از ادلا بمعنے انتساب و توسل پس مدلی به شخصی ست که بواسطهٔ او انتساب حاصل شود و مدلی کسی ست که منتسب شود بسوی کسی مثلا جد نسبت بمیت مدلی ست و اب که واسطهٔ این ادلا ست مدلی به باشد و همچنین ابن الابن مدلی و ابن که واسطهٔ انتساب او بمیت شده مدلی به ست ازین اشعار تحقیق اصل اول منظور ست اندرین باب یعنی در باب ادلا و انتساب قاعده ایست که بطریق فائده آنرا بیان میکنم که اگر مدلی به مستحق جمیع ترکهٔ میت شود بجهت واحده مثل عصوبت ارث مدلی معدوم خواهد شد و این مدلی به حاجب مدلی خواهد گردید اگرچه وجه ارث هر دو یکی نباشد مثل پدر که با اخوة مدلی به ست و بجهت واحده که عصوبت ست تمام ترکه را فرا گرفته مدلی را که اخوة اند از ارث محروم کرده با آنکه جهت ارث پدر دیگر ست و جهت ارث اخوة دیگر و همچنین بصورت اتحاد سبب ارث چنانچه اب جد را و ابن الابن که مدلی به اعنی اب و ابن حاجب مدلی ای جد و ابن الابن ست ورنه شد مستحق کل پس اگر* شد بیک جا ارث یکدگر* نیست مدلی ز وارثان نهار* ورنه او را از اهل ارث شمار* آنی و اگر مدلی به مستحق جمیع ترکه نباشد پس اگر سبب ارث یکدیگر از مدلی به و مدلی متحد باشد مدلی از وارثان نخواهد بود مثلا ام با ام الام که درینصورت مدلی به یعنی مادر مستحق جمیع ترکه بجهت واحده که فرضیت باشد نیست لکن حاجب مدلی یعنی ام الام ست که مدلی را استحقاق بهمان سبب امومت بود که مدلی به فرا گرفته است ورنه ای اگر سبب ارث هر یکے از مدلی و مدلی به متحد نباشد درینصورت مدلی را از اهل ارث باید شمرد چنانکه مادر و اخ و اخت مادری که مدلی به یعنی مادر حاجب مدلی یعنی اخ و اخت نیست زیرا که سبب ارث مادر امومت و سبب ارث اخ و اخت اخوت ست

بیان فرق در محروم و محجوب بحجب حرمان

آنکه از ارث خود شود محروم* نزد ما بشک ست کالمعدوم* نیست حاجب بهر دو حجب اصلا* دیگری را گهی بمذهب ما* همچو کافر رقیق و هم قاتل* حاجب غیر نیست ای عاقل* ز ابن مسعود میکنند اظهار* کو ست حاجب بحجب نقصان یار* آنی کسیکه بسببی از اسباب مثل کفر و غیره از ارث خود محروم شود نزد ما حنفیه بے شک مثل معدوم ست که گاهے بهیچ یکی از حجب نقصان و حرمان حاجب دیگری در مذهب ما نمیشود چنانچه کافر و رقیق و قاتل مورث که خودش محروم از میراث ست لکن حاجب کسی نیست بالاتفاق بین الفریقین اگر پدر قاتل پسر باشد و مقتول هم برادر اخ لاب گذاشته است این پدر حاجب عم و اخ نخواهد شد و ترکه بعم و اخ خواهد رسید و از ابن مسعود چنین آورده اند که محروم حاجب دیگری بحجب نقصان ست نه بحجب حرمان درین شعر اسقاط الف اظهار که همزه قطعی ست محل تامل ست ام کافر ربع و بد شوهر را نزد او و لیک نصف نزد ما* این مثال محرومی ست که کفرش باعث حرمان گردید میگویند که مادر کسی کافر باشد نزد ابن مسعود ربع شوهر را میرسد بدچه که ابن هر چند بوجه کفر محروم از میراث ست لکن حاجب زوج ست از نصف بربع ست نزد ما فرقهٔ حنفیه و کذا عند الامامیه نصف بشوهر خواهد رسید و وجود ابن کافر نقصانی بزوج نخواهد

بیان فرق در محروم و محجوب بحجب حرمان

رسانیده واین مثال ماخوذ از روایتی ست که زنی مسلمه پسری کافر وزوج واخوین مسلم گذاشته در گذشت حضرت علی
وزید بن ثابت رضی الله عنهما حکم نصف ترکه برای زوج کردند همچنین وان مثالها که دیگر یک برادر کی ست
بس نموده‌شد یعنی مثالهای دیگر را که رقیق و قاتل باشد برهمین قیاس کنند و یک مثال که ذکر کردیم برای ذکی کافیست
وتوضیح امثلهٔ باقیه چنانست که شخصی مرد و دختری کافره و زوجه وابوین گذاشت حنفیه زوجه را با وجود بنت ربع ستانند
حنفیه امامیه و ثمن نزد ابن مسعود رضی الله عنه و همچنین اگر شخصی بنت کافره و بنت الابن مسلمه گذاشت قریبه کافره
حاجب بعیدهٔ مسلمه نخواهد بود بالاتفاق بین الفریقین و بنا بر مذهب ابن مسعود باید که بنت الابن از نصف بسدس
محجوب شود سه وانکه محجوب بحجب حرمان ست به حاجبش غیر او نمایان ست * حاجب او بهر دو حجب و نزاع *
نیست در دو که هست بالاجماع * هرگاه که حال محروم ذهن نشین گردید پس حال محجوب بشنو تا امتیاز میان هر دو
حاصل شود هر کسی از ورثه که غیری حاجب او نمایان گردیده آنرا محجوب بحجب حرمان ساخته هست این محجوب
دیگرا نرا بهر دو حجب حرمان ونقصان حاجب ست بالاجماع و نزاعی وخلافی از ابن مسعود درین خصوص مروی
نشده و همین مختار امامیه هست الحال دو مثال برای توضیح باید شنید اول آنکه محجوب بحجب حرمان حاجب
بحجب نقصان باشد سه احتراز مطلقا بلا التقیید یا دو زینها اگر بهم گردید * اب وام پس زاب اگرچه شدند *
هر دو محجوب لکن ای دلبند * حجب نقصان بام رسد زینها * وه بجای ثلث سدس او را * یعنی خواهر و
برادر میت مطلقا که دران قید عینی و علاتی واخیافی ملحوظ نیست اگر دو نفر باشند یا زائد و با اینها اگر مادر و پدر
بهم گردیدند واجتماع اینها با ابوین صورت بست پس از پدر هرچند آن اخوة واخوات محجوب شده اند لکن مادر را
از ینها حجب نقصان عائد میشود که بجای ثلث او را سدس میرسد و نزد امامیه اگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و
دو خواهر باشند واعیانیه یا علاتیه و نه حاجب با در حجب نقصان خواهند شد ورنه نقصانی بمادر نخواهد رسید
دوم مثال آنکه محجوب بحجب حرمان حاجب بحجب حرمان باشد سه مادر ام ام اگر باد * هست ام اب پدر دو *
گرچه محجوبه ام اب ز پدر * شد ولی گشت از وزارت بدر * مادر ام ام که شد او را * حجب حرمان ز ام اب پیدا * یعنی اگر
با ام ام الام ام الاب و پدر هر دو باشند هرچند درین صورت ام الاب با وجود اب محجوبة الارث بحجب حرمان شد
لکن ازان ام الاب محجوبه ام ام الام از ورث خارج گردید زیرا که ام الام مذکوره را از ام الاب حجب حرمان پیدا
شد ولکن اینجا التعلیل الشیء بنفسه لازم می آید الحال فرقی معنوی میان محروم و محجوب بیان میکند و میگوید سه معنی
اصطلاحی محروم * با تو گویم که تا کنی معلوم * نیست محجوب حجب حرمان او * هست فرقی میان آن هر دو وارث را
گفته ام موانع چار * شد از ینها یکی او را چار * نیست محجوب هست او ممنوع * گشت از عالمان چنین مسموع
نیست وارث جمیع ره محروم * هست در ذات خویش کالمعدوم * یعنی معنی اصطلاحی محروم با تو بیان

کنم تا معلوم کنی که محروم عبارت از محجوب بحجب حرمان نیست بل میان هردو فرقی ست و آن اینست که آنچه موانع چهارگانه
ارث بیان کرده ام که رق و قتل و اختلاف دین و اختلاف دیار باشد هر که او بیکی ازین موانع اربعه متلبس باشد
پس او محجوب نیست بلکه ممنوع و محروم ست همچنین از علما مسموع شده و محروم بهیچ راه وارث نیست بلکه فی نفسه مثل
معدوم ست که وجودش حکم عدم دارد و معنی گشت اندرو پیدا مطلقاً شد ز اهل ارث جدا یعنی یک معنی در
محروم پیدا شد که بحدوث آن معنی ز اهل ارث مطلقاً جدا گردید که نه بوجهی خودش وارث تواند شد و نه بنوعی
از انواع حجب حاجب وارثی تواند گردید و آن معنی عبارت از مانع ست اگر بجای معنی مانعی بسفر بود قصر مسافت بغیر
متصور بود بخلاف کسی که او محجوب بوجود کسی شد ای محجوب مطلقاً غیر اهل ارث مدان بل بوجهی ست وارث
او ایجان وارثش دان بحق حجب گر غیر وارث بحق خویش شمر یعنی محروم بخلاف آنکس ست او بوجود کسی
محجوب شده پس محجوب را مطلق غیر اهل ارث نباید دانست بل او بوجهی وارث ست آن وجه چیست که در حق حجب
دیگران او را وارث باید دانست که وارث دیگر را از ارث محجوب میگرداند و نظر بذات خودش غیر وارث باید شمرد

بیان مخارج فروض شش بیان گشت حصه در قرآن نصف دان هم ربع ثمن لیس از آن نوع اول
همین ست نوع دگر ثلثان و ثلث سدس شمر دان همی مخرج احادا ما مخرج نصف دو شناسی دانا مقصود بیان اصولی
چند ست از علم حساب که در تقسیم ترکه احتیاج بدان بیشتر ست پس میگوید که در قرآن شریف شش فرض بیان گردیده
سه از ان یک نوع که نصف و ربع و ثمن ست و سه از ان نوع دیگر که ثلثان و ثلث و سدس ست و درین فروض لطفی
عجیب ست که هر نوعی ازین هردو به تضعیف از مرتبهٔ ادنی بمرتبهٔ اعلی ترقی مینماید و به تنصیف از مرتبهٔ اعلی بادنی تنزل مینماید
ثمن را چون مضاعف کنند ربع شود و ربع را چون تضعیف نمایند نصف شود و همچنین نصف به تنصیف ربع شود و ربع
آن ثمن و برهمین قیاس مضاعف سدس ثلث ست و مضاعف آن ثلثین و نصف ثلثین ثلث و نصفش سدس
بالجمله هرگاه یک یک تنها تنها ازین فروض سته در مسائل یافته شود همی یعنی همنام آنرا مخرج هر یکی باید دانست
مگر نصف که همنامی ندارد مخرجش دو ست بدانکه مخرج کسر عبارت از اقل عددیست که این کسر از ان عدد واحد
صحیح برآید و همی اینجا عبارت از عددیست که اسمش از ما خذ کسر گرفته اند مثل ربع و اربع و ثمن و ثمانیه و ثلث و ثلاثه
و سدس و سته و در یک نوع شد دو و سه یکجا مخرجی جزء کل بس ست ترا یعنی مخارج فرادی فرادی
بیان کردم و اگر از یک نوع دو یا سه کسر مجتمع شوند مخرج کسری که آن کسر جزوی ست از کسر دیگر گرفتن کافی ست
مخرج کل آن جزو را نباید گرفت پس بصورت ترکیب ثنائی باشد یا ثلاثی اکتفا بمخرج اقل الکسور باید
کرد چنانچه بر تقدیر اجتماع نصف و ثمن بر مخرج ثمن اکتفا نمایند و در صورت ترکیب ثلثین با سدس نیز
مخرج سدس اختیار کنند سه مخرج نصف شش نه غیر از ان با کل و بعض نوع ثانی دان شد ربع گر بنوع

بیان مخارج فروض

بیع

ثانی ضم * مخرجش دوان دوازده بی کم * گر بنوع دوم ثمن بپیوست * بیست و چار مخرج ثمن ست * این بیان مخارج صور اختلاط نوع اول با نوع ثانی ست اگر نصف از نوع اول باکل یا ببعض نوع ثانی مختلط شود مخرج این کسور مختلطه شش باشد نه غیر آن واگر ربع از نوع اول بکل یا ببعض نوع ثانی ضم شود دوازده بی کم و کاست مخرج آن خواهد بود واگر ثمن از نوع اول باکل یا ببعض نوع ثانی اختلاط یافت مخرجش بیست و چار خواهد بود الحال درینجا برای توضیح اختلاطات نوع ثانی با نوع اول و امثلهٔ آنها جدولے مینویسیم

جدول اختلاط صور نوع اول بکل یا ببعض با نوع ثانی	نصف		ربع		ثمن	
	مخرج	مسئله	مخرج	مسئله	مخرج	مسئله
با ثلثان و ثلث و سدس	٦	زوج و ام و دو خواهر عینیه دو خواهر اخیافیه نزد امامیه ممتنع که عول جائز نیست و اینجا ام حاجب اخوات ست	١٢	زوجه و ام و بنتین عینیتین و بنتین اخیافیتین نزد امامیه ممتنع ست کما مر	٢٤	ممنوع باتفاق فریقین بخلاف ابن مسعود رض بصورت ابن کافر و زوجه و ام و اخوات عینیه و اخوات اخیافیه
با ثلثان و ثلث	٦	زوج و اخوات عینیه و اخوات اخیافیه خلافا للامامیه که ضرر با اخوات عینیه عائد نمایند	١٢	زوجه و اخوات عینیه و اخوات اخیافیه ممتنع عند الامامیه نقصان عائد به سهام اخوات نمایند	٢٤	ممنوع بالاتفاق مگر نزد ابن مسعود رض در ابن کافر و زوجه و اختین عینیتین و اختین اخیافیتین
با ثلثان و سدس	٦	زوج و ام و اخوات عینیه و نزد امامیه ممتنع که ام حاجب اخوات ست	١٢	زوجه و ام و دو خواهر عینیه و نزد امامیه ممتنع که ام حاجب اخوات ست	٢٤	زوجه و ام و بنتین بالاتفاق
با ثلث و سدس	٦	زوج و اخوات اخیافیه و جدهٔ صحیحه بخلاف امامیه که جده را از اهل فرض ندانند	١٢	زوجه و جده و اختین لام خلافا للامامیه	٢٤	ممنوع بالاتفاق بخلاف ابن مسعود در ابن کافر و اخوات اخیافیه و زوجه و ام
با ثلثان	٦	زوج و اخوات عینیه و نزد امامیه ممتنع و نقصان راجع به سهم اخوات	١٢	زوجه و اخوات اعیانیه بالاتفاق	٢٤	زوجه و بنات صلبیه بالاتفاق
با ثلث	٦	زوج و اخوات اخیافیه بالاتفاق	١٢	زوجه و ام بالاتفاق	٢٤	ممنوع بالاتفاق الا نزد ابن مسعود رض در زوجه و ابن کافر و اخوات اخیافیه
با سدس	٦	مادر و یک دختر بالاتفاق	١٢	زوجه و اخ لام بالاتفاق	٢٤	زوجه و مادر و پدر و ابن بالاتفاق

وجدول دیگر که متکفل استخراج مخارج کسور یک یک نوع اول و ثانی علی سبیل الانفراد و الاختلاط باشد بدون لحاظ صحت و امتناع آن نوشته

جدول [illegible]	نصف	ربع	ثمن	ثلثان	ثلث	سدس
نصف	۲ صحیح مثل یک اخت عینیه و شوهر					
ربع	۴ صحیح مثل زوجه و یک اخت عینیه	۴ غیر صحیح				
ثمن	۸ صحیح مثل زوجه و یک بنت	۸ غیر صحیح	۸ غیر صحیح			
ثلثان	۶ صحیح مثل زوج و اختین عینیتین [illegible]	۱۲ صحیح کزوج و بنتین	۲۴ صحیح مانند زوجه و بنتین	۳ غیر صحیح		
ثلث	۶ صحیح مثل زوج و ام	۱۲ صحیح کزوجه و ام	۲۴ غیر صحیح باتفاق [illegible] بخلاف ابن مسعود [illegible] در صورت زوجه و بنتین و ام و ابن کافر	۳ صحیح چون اختین عینیتین و اختین لام	۳ صحیح چو ام و اخوین لام بخلاف امامیه	
سدس	۶ صحیح مثل ام و یک بنت	۱۲ صحیح کزوجه و اخ لام	۲۴ صحیح مانند زوجه و ام و ابن	۶ صحیح چون ام و بنتین	۶ صحیح چو ام و اخ لام خلافاً للامامیه	۶ صحیح کسدسان ابوین با ابن

[illegible]

بیان عول که تنگ کند مخرج ازو فا بسهام و سازد صاحب این حساب تمام یعنی افزا بمخرج مفروض عددی تا وفا کند بفروض. عول در لغت بمعنی جور و میل از حق نقصان و زیادت و غلبه است در اصطلاح این علم زیادت جزوی از اجزای مخرج است که کافی بفروض مجتمعه نباشد بر مخرج مذکور یعنی چون مخرجی از وفا بفروض مجتمعه تنگی کند بر مخرج مذکور عددی زیادت کنند که بفروض مذکوره وفا نماید و نقصان در حصه یک کس واقع نشود بلکه نقصان رسد در فروض جمیع ورثه بر نسبت واحده باشد و علمای امامیه بعول قائل نیستند و آنرا ناجائز شمارند و صورت ازدیاد فروض مجتمعه و انتقاص مخرج نقص بر مادر و پدر و زوجین عائد نمایند و بنات و اخوات

را مورد ضرر میدارند و این مذهب ابن عباس ست رضی اللہ عنہ پس مسئله زوج و دو خواهر اعیانیه و در مسئله ابوین و زوج و اخوات
اعیانیه نقصان راجع بخواهران خواهد شد و نزد اهل سنت در اولی از شش بهفت عول کنند سه که نصف شش ست
(و در مسئله اعیانیه ابن عباس و الامامیه متفق اند و مسئله ثانیه مذهب ابن عباس خلافا للشیعة که نزد ایشان با خوات)
بشوهر و چهار که ثلثین شش ست با ختین دهند و در ثانیه از شش بنه عول واقع شود و که سه یعنی سدس با بوین و سه که
نصف ست بزوج و چهار که ثلثان ست با خوات رسد هرگاه این مطالب جاگزین قلب گردید پس بدانکه ناظم علیه الرحمه
میفرماید که اگر مخرج فرضی بسهام کفایت نکند بلکه سهام فریضه زائد و مخرج ناقص باشد از عول این حساب تمام
باید ساخت مراد از عول آنست که بیفزائی بر مخرج مفروض که ناقص از فروض مجتمعه ست عددی را تا که ازین
افزایش مخرج بفروض مجتمعه وفا کند سه میشود مخرجی که شد حاصل ز اختلاط دو نوع گه عائل یعنی مخرجی که
از اختلاط هر دو نوع فرض حاصل شد آن مخرج گاهی عائل میشود و این شعر ظاهر الدلالة بر آنست که عول در
همان مخرج واقع میشود که از اختلاط هر دو نوع حاصل شده و در مخارج فروض فرادی یا مختلط از نوع واحد
عول واقع نمیشود لکن این سخن درست نیست زیرا که در مختلط از یک نوع هم عول واقع میشود مثل مسئله اخوات عینیه
و دو اخت اخیافیه و یک جده که مسئله از شش ست باختلاط ثلثین و ثلث و سدس و عول بهفت پس تبدیل این
یک شعر بدین دو شعر ضروریست سه فرضهای مقدر قرآن هفت عدد دان مخارج آن چهار عائل نمیشود
زنهار سه از آن گاه عائل ست ای یار غرض آنست که فروض مذکوره کتاب الله را جمله هفت مخارج ست
سه از آن مخصوص نوع اول ست که دو و چهار و هشت باشد و یکی خصوصیت بنوع ثانی دارد که سه بود و یکی مشترک
ست در نوع ثانی و در مختلط از نوعین که شش باشد و دو مختص بمختلط النوعین ست که دوازده و بست و چهار بود
چهار از این مخارج هفتگانه که دو و سه و چهار و هشت ست اصلا محتاج عول نیست که بهر صورت کمتر از فروض متعلقه
خود نمیتواند بود ما بقی سه که شش و دوازده و بست و چهار باشد گاهی محتاج بعول میشود که این مخارج در بعض اوقات
بفروض متعلقه خودها وفا نمیکنند چنانچه از ما بعد ظاهر شود و تفصیل عول هر یکے ازین مخارج ثلثه باید شنید سه عول
شش نزد جمله اهل خرد تا بده جفت و طاق هر دو بود یعنی شش عول میکنند تا ده هم بطریق طاق و هم بطریق جفت
طاق در دو حالت یکی با زدیاد سدس شش بر ذات خود شش تا هفت شود و این بصورت اجتماع زوج و اختین عینیتین و
همچنین زوج و اخت اعیانیه و اخت اخیافیه دوم با زدیاد نصفش بر ذاتش تا نه شود چون زوج و دو خواهر عینیه و دو خواهر
اخیافیه و مثل زوج و اخت عینیه و اختین لام و ام و جفت هم بدو صورت یکے بزیادت یک ثلث تا هشت برسد
مثل زوج و دو خواهر عینیه و مادر و مثل زوج و یک خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه و دیگری بزیادت دو ثلث تا ده گردد
مثل زوج و دو خواهر اعیانیه و دو خواهر اخیافیه و مادر و این مسئله مسمی ست بشریحیه که قاضی شریح آنرا فیصل کرده بود
سه طاق باشد دوازده را عول تا بهفده بحفظ آر این قول چون بیان عول شش جاگزین خاطر گردید گوش

بشرح عول دوازده باید نهاد که عول آن و تر وطاق باشد و زائد بر هفده نبود گاهی بزیادت نصف سدس عائل
بسیزده میشود بصورت اجتماع زوجه و دو خواهر عیانیه و یک خواهر خیافیه و زمانی بازده یا دو ربع خود به پانزده عول کند
بحالت اجتماع زوجه و دو اخت اعیانیه و دو اخت اخیافیه یا بر تقدیر اجتماع زوجه و دو خواهر عینیه و یک خواهر خیافیه و مادر و احیانا بزیادت
یک ربع و یک سدس به هفده عائل شود وقتیکه زوجه و دو اخت اعیانیه و دو اخت اخیافیه و ام مجتمع شود و نیست شرح
عول دوازده الحال اندکی بیا بعد از وقف سماع بیان عول بست و چهار باید نمود و سابیست و چهار عول دارد یک
بیست و هفت نی دگر بشک و یعنی بست و چهار یک عول دارد که آن بست و هفت ست نه عولی دیگر چنانچه در
مسئلهٔ منبریه که از حضرت علی مرتضی سلام الله علیه در کوفه بر سر منبر پرسیدند که بصورت اجتماع زوجه و دو دختر و ابوین
چگونه تقسیم کنند آنحضرت فی البدیهه بعول بست و چهار سوی بست و هفت ارشاد فرمود سائل گفت که مگر حق زوجه
ثمن نبود فرمود که ثمنش تسع گردید همین ست مذهب ائمهٔ اهل سنت لکن نزد ابن مسعود رضی الله عنه گاهی بست و چهار
بزیادت یک ثمن و یک سدس به سی و یک عول کند مثل زوجه و ام و اختین عینیتین و اختین اخیافیتین و ابن محروم الارث
تعجب ست از ناظم که این اختلاف را نظم نفرمود بل نفی عول دیگر را محو کرد بلفظ بشک گردانید با آنکه مذهب
ابن مسعود را در حجب ذکر کرده ست و بنا بر آن مذهب این عول هم لازم می آید لهذا افزودن این شعر در مقام
اولی و انسب مینماید ابن مسعود عول بست و چهار و سی و یک نیز کرده ست شمار بیان نسبت اعداد
سه عددی گر نسبت دیگر عین او شد مماثلش بشمر و ر اقل عاد اکثر ست ای جان متداخل باصطلاحش خوان
ور نه گر گشت عاد آن هر دو عدد ثالثی پس ای خوش خو متوافق بهم بکسری خوان مخرج کسر عاد ثالث دان
قول جعفر مر چنین یاد ست و فق کسری که مخرجش عاد ست غیر ازین هر سه قسم هر دو عدد متباین بهم بدان گر بنج گذر
از انجا که در تقسیم ترکه دریافت بعض قواعد و مصطلحات علم حساب از ضروریات و از انجمله علم نسب اربعه که میان
دو عدد تقرر یافته اهم مهام ست لهذا عادت علمای این فن جاری شده که قبل بیان تصحیح مسائل نسب
اربعه را ذکر می کنند و آن تماثل و تداخل و توافق و تباین ست هرگاه عددی را با عدد دیگر نسبت کنند پس اگر این عدد به نسبت
آن عدد دیگر عینش باشد هر یکی را به نسبت دیگری مماثل و باید شمرد و این نسبت یعنی عینیت را که میان هر دو ست تماثل
نامند چنانچه دو و دو و سه و سه و اگر یکی به نسبت دیگری عین نباشد لابد احد هما اقل و آخر اکثر خواهد بود پس اگر
اقل المعددین عاد ای فنا کننده اکثر ست که چون اقل را دو بار یا زیاده از اکثر طرح کنند چیزی باقی نماند آنرا
باصطلاح محاسبین متداخل خوانند و این نسبت عدد را افنا را تداخل گویند مثل سه و شش و چهار و دوازده و اگر
اقل عاد و مفنی اکثر نباشد نظر کنند که عدد ثالث غیر واحد عاد هر دو تواند شد یا نه اگر عدد ثالث مفنی هر دو باشد آن
هر دو را باهم متوافق خوانند و نسبت افنای ثالثی هر دو را به توافق موسوم ست مثل چهار و شش که هر دو را افنا

میکنند و هشت و بست که چهار هر دو را عاد ست و این متوافق را متوافق بکسری از کسور تسعه خوانند مثل متوافق بالنصف یا متوافق بالربع الی غیر ذلک و طریق دریافت این کسر آنست که عدد ثالث که عاد هر دو ست مخرج همان کسر قرار داده شود و مثلا دو مخرج نصف ست و چهار مخرج ربع و در توافق جزو وفق و وفق همان کسر را گویند که عدد عاد مخرج آن قرار یافته و اگر عدد ثالث غیر واحد عاد هر دو نباشد آن هر دو عدد را با هم متباین باید دانست و این نسبت را تباین گویند مانند سه و چهار و نه و ده هرچند در نسخ موجوده متن قوله قول جعفر الخ بعد قوله غیر ازین هر سه قسم واقع است لکن تقدیم موخر مناسب بود که کرده شد و اضافت قول بسوی جعفر خالی از سقم نیست باندک تغییر مصرع چنین درست میشود ع جعفر این حرف لائق یاد ست * پوشیده نماند که گاهی در تعریف تداخل چنین گویند که اگر بر اقل مثل یا امثال آن افزایند مماثل اکثر گردد چنانچه چهار را بر چهار اگر یکبار افزایند هشت شود و اگر دو بار افزایند دوازده شود و گاهی چنین گویند که اکثر بر اقل بقسمت صحیحه منقسم شود و توافق را دو قسم اعتبار کرده اند یکی آنکه عدد ثالث که مفنی هر دو باشد مغایر اقل العددین بود کما مر این را توافق حقیقی و توافق بالمعنی الاخص گویند دوم آنکه عدد ثالث عاد اعم از مغایر و متحد اقل العددین گیرند مثلا چهار و هشت که عدد ثالث یعنی چهار دیگر را مفنی هر دو فرض کنند این را توافق بالمعنی الاعم گویند و چون درین قسم توافق تداخل هم داخل ست از تداخل هم توافق حکمی تعبیر کنند و از اینجا که در اصول آتیه بصورت قلت سهام و کثرت رؤس علمای فرائض تداخل را نیز توافق تعبیر نمایند و در حالت قلت رؤس و کثرت سهام تداخل را در عداد تماثل محسوب کرده تماثل حکمی میگویند لیکن ناظم رحمه الله این تصرف را جائز نداشته حکم هر یک را بیان کرده چنانچه بیاید و در توافق اگر اعداد عاده دو گونه یا زائد یافته شوند از کثر اعداد عاده را در عداد وافنا اعتبار میکنند چنانچه هشت و بست که هم چهار عاد آنهاست و هم دو دیگر چهار ست همچنین دوازده و هجده که دو و سه و شش هر سه عاد آنها لکن شش را اعتبار ست و شناخت تماثل محتاج بیان دیگر نه بر نیست لکن در دریافت تداخل و توافق و تباین تامل میباید پس اسهل طرق معرفتش آنست که عدد اقل را از اکثر برآرند اگر بیک مرتبه یا بمراتب اقل مفنی اکثر باشد میان هر دو تداخل ست و اگر اقل اکثر را فنا نکرد بلکه از اکثر عدد فوق الواحد باقی ماند که کمتر از اقل ست این کمتر را از آن اقل برآرند و همچنین با یکدیگر سکرده باشند تا اینکه عمل منتهی شود پس اگر بدین طریقه یکی دیگر را فنا کند باینهما توافق باشد و آخرین عددی که منتهی واقع شود همان مخرج وفق خواهد بود اگر دو باقی ماند توافق بالنصف ست و اگر سه بالثلث علی هذا القیاس تا عشر و در زائد از آن بجزوی از یازده و جزوی از دوازده مثلا هشت و پنجاه و چهار که چون هشت را شش مرتبه از پنجاه و چهار برآرند شش باقی ماند بعد از آن چون شش را از هشت برآرند دو باقی ماند و بیرگاه دو را از شش طرح کنند بالکلیه فنا گردد پس اینها را دو مخرج نصف ست که جزو وفق هشت و پنجاه و چهار باشد و اگر در انتهای عمل از احد العددین یک باقی ماند در میان عددین تباین باشد

مثل پنج ونه که چون پنج از نه برآوردیم چهار باقی ماند وچون چهار را از پنج برآوردیم یک باقی ماند واکثر علمای حساب واحد را عدد نمی شمارند بنا بر علیه بعض ارباب فرائض هم واحد را عدد نگرفته اند هر جا که لفظ عدد در کلام شان یافته شود غیر واحد مراد باشد **بیان تصحیح مسائل** ــ گشت از بهر صحت القسیم * منضبط هفت اصل نزد فهیم * در رؤس و سهام سه بشمر * در رؤس و رؤس چار دگر * این بیان تصحیح مسائل فرائض است وتصحیح عبارت از تحصیل اقل عددی است که از آن برآوردن سهام مجتمعه مسئله که در ترکه از آن استخراج سهام مذکوره بلا کسر ممکن نباشد ونزد علمای این علم برای تصحیح مسائل وصحت تقسیم هفت اصل منضبط گشته سه از آن مابین رؤس وسهام باید شمرد وچهار در رؤس وعکس

بیان اصول ثلثه اول میان رؤس وسهام ــ از سه اول رؤس وسهام * کنم آگه ترا بشرح تمام * بر تماثل رؤس با سهام * هر عدد یا مداخلت شد تام * هست قسمت صحیح ورنه اگر * گشت هر یک فریق نی بدگر سهم او منکسر ولی بعدد * بر رؤسش مداخلت گردد * با توافق بزن باصل وعول * وفق عدد رؤس بی هول * ور تباین باصل وعول بزن * جمله عدد رؤس ای پرفن * ناظم رحمه الله میفرماید که از اصول ثلثه اول که میان سهام ورؤس قرار یافته بشرح تمام آگاه میکنم اصل اول آنست که میان عدد رؤس وسهام تماثل یا تداخل که آنرا تماثل حکمی گویند باشد دران وقت قسمت صحیح خواهد بود وسهام بر رؤس بلا کسر منقسم خواهد گردید مثال تماثل حقیقی زوج ویک اخت عیانیه که هر یکی مستحق نصف است ومسئله از دو ومثال تماثل حکمی که عبارت از تداخل است شوهر مستحق ربع وسه دختران مستحقه ثلثان ومسئله از دوازده بالاتفاق اصل دوم آنکه اگر تماثل وتداخل در جمله رؤس وسهام نباشد پس اگر سهام یک فریق از فریقهای مختلفه بر رؤس همان فریق منکسر شود وسهام فریق دیگر بر رؤس منکسر نشود ولکن میان عدد سهام ورؤس فریق منکسرة السهام علیهم تداخل حقیقی یا توافق حقیقی باشد پس وفق عدد رؤس را در اصل مسئله اگر عائله نباشد ودر عول اگر عائله باشد ضرب کنند وتصحیح مسئله نمایند مثال تداخل که توافق حکمی هست در غیر عائله بالاتفاق فریقین ابوین هر یک مستحق یک سدس ودوازده بنات مستحقه دو ثلث مسئله از شش ودر سهام اربعه ورؤس دوازده ایشان توافق حکمی بالربع است پس تصحیح مسئله از هجده بشود بضرب سه که ربع رؤس است در اصل مسئله ومثال آن در عائله بطریقه حنفیه زوج مستحق ربع وابوین مستحقین سدسین وشانزده بنات مستحقه دو ثلث مسئله از دوازده وعول بپانزده ودر سهام ثمانیه ورؤس شانزده بنات توافق حکمی بالثمن پس تصحیح از سی خواهد شد بضرب دو که ثمن شانزده است در پانزده عول ومثال توافق حقیقی در غیر عائله بالاتفاق ابوین مستحقین سدسین وده دختران مستحقه ثلثین که مسئله از شش ودر سهام اربعه ورؤس بنات عشره توافق بالنصف پس تصحیح از سی بضرب پنج که نصف ده باشد در شش ومثال آن در عائله بمذهب اهل سنت زوج مستحق ربع وابوین مستحقین سدسین وشش بنات مستحقات دو ثلث مسئله از دوازده وعول بپانزده ودر سهام ثمانیه رؤس ستهٔ بنات توافق بالنصف پس تصحیح از چهل و

پنج ست بضرب سه که نصف روس ست در پانزده عول اصل سوم اینکه اگر مابین روس یک فریق و سهام او تباین باشد
پس برای تصحیح جمله عدد روس را در اصل مسئله اگر غیر عائله بود و در عول اگر عائله باشد ضرب کنند مثال غیر عائله بالاتفاق
زوج مستحق نصف و جده مستحقه سدس و سه خواهران اخیافی مستحقات ثلث مسئله از شش و دو سهام و سه روس
اخوات اخیافیه باهم متباین اند پس تصحیح از هجده خواهد شد بضرب ثلثه که عدد روس ست در سته که اصل مسئله است
و مثال عائله نزد اهل سنت زوج مستحق نصف و پنج اخوات عینیه مستحقه ثلثین مسئله از شش ست و عول بهفت
و میان سهام اربعه و روس خمسه اخوات تباین ست پس تصحیح از سی و پنج بضرب پنج عدد روس در هفت که عول ست بدانکه
ناظم رحمه الله هرچند که اصل ثانی را میان تداخل و توافق تردید کرده لکن بضرب وفق عدد روس در اصل و عول هر دو
صورت دلالت دارد که مراد از مداخلت توافق حکمی ست و در مصارع اخیره هر دو شعر اخیر عدد روس را عدد روس نظم کرده
شاید عدد بمعنی شمردن را حاصل بالمصدر بمعنی شمار گرفته اگر مصرع اخیره شعر اول چنین نظم کرده شود احسن ست مصرع
جزو وفق روس را ای ذی طول * که جزو وفق بجای تنها وفق کثیر الاستعمال ست و از بی هول ذی طول یعنی صاحب
فضل بهتر ست و اگر شعر اخیر را باندک تغییر چنین نظم کنند * در تباین تو اصل و عول بزن * در شمار روس ای پر فن *
ستم مذکور دفع میشود و استعمال شمار بمعنی عدد در فارسی خلاف شایع ست بیان اصول اربعه اخیره بین الروس
والروس سه کنم اکنون بیان مصرح * در روس و روس چار دگر * گر بزائد ز یک فریق صحیح * شد نه تقسیم
پس بیان تصحیح * بر روس و روس در اعداد * گر تماثل شد ای خجسته نهاد * زین عدد یا یکی کنی مضروب * در همان
اصل و عول ای محبوب * چون از بیان اصول ثلثه اول فراغ حاصل شد الحال بیان اصول اربعه اخیره که میان
روس و روس اند میکند اصل اول آنکه زائد از یک فریق خواه دو باشد یا فوق آن اگر سهام هر یکی از آنها بر روس آنها
بتقسیم صحیح منقسم نشود بلکه در تقسیم سهام هر فریق بر روس آنها کسر واقع شود درین صورت اگر میان اعداد روس
یک فریق و اعداد روس فریق دیگر نسبت تماثل ست پس یکی را از اعداد روس متماثله در اصل مسئله اگر غیر عائله ست
و در عول اگر عائله ست ضرب باید کرد و تماثل در روس و روس دو قسم ست یکی آنکه اعداد روس هر یکی مثل
دیگری باشند مثل سه و سه و چهار و چهار چنانچه چهار خواهران عینیه مستحقات ثلثین و چهار خواهران اخیافیه مستحقات
یک ثلث مسئله از سه و تصحیح از دوازده بضرب سه در چهار که عدد یکی از روس متماثله ست بالاتفاق و مثال عائله زوج
مستحق نصف و سه خواهران عینیه مستحقات ثلثین و سه خواهران اخیافیه مستحقات یک ثلث مسئله از شش و عول نه
و تصحیح از بست و هفت بضرب نه عول در سه که عدد یکی از روس متماثله ست دیگر آنکه اعداد روس بعینها اگرچه با خود متماثله
نباشند لکن بمراعات اصول ثلثه اول بعض روس که با سهام خود توافق دارند وفق آن روس با عین اعداد روس دیگر تماثل
داشته باشد مثل شش اخوات عینیه و سه اخوات اخیافیه مسئله از ۳ ست میان شش و سه هرچند تداخل ست لکن

درروس اخوات سته وسهام انها توافق حکمی بنصف ست ونصف رؤس باعین رؤس اخوات ثلثه اخیافیه مماثلت
دارد پس تصحیح مسئله از نه باشد بضرب سه در سه بالاتفاق و مثال عائله شش اخوات اعیانیه وسه جدات و سه اخوات اخیافیه
مسئله از شش و عول بهفت وتصحیح از بست و یک بضرب هفت عول در سه که یکی از رؤس متماثله ست بدانکه شعر ثانی
ازین اشعار بوجه تعقید خالی از سقم نیست علی الخصوص نون نفی بعد لفظ شد مصرع ثانی را از پایه فارسیت انداخته هرچند
باندک تغییر چنین درست توان کرد مصرع نشود انقسام سهم صریح * لکن تمام شعر را باین شعر تبدیل نمودن انسب است
در سهام در روس چند فریق * هست گر انکسار بالتحقیق * و در مصرعه اخیره شعر چهارم بجای لفظ همان همه بهتر ست
و همچنین در شعرها بعد که از تشویش مرجع ضمیر توان رست چون از اصل اول فراغت حاصل شد الحال بیان اصل ثانی
میکند و میگوید سه در تداخل زنی پس اکثر را * درهمان اصل و عول ای دانا * یعنی اصل ثانی آنست که اگر بعض اعداد
رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم در بعض دیگر متداخل باشد پس از جمله اعداد متداخله رؤس متعدده عدد در رؤس که
اکثر باشد آنرا در اصل مسئله غیر عائله و در عول بعائله ضرب کنند مثل دو زوجه و چهار پسر مسئله از هشت تصحیح از سی و دو
بضرب چهار که اکثر اعداد رؤس متداخله ست در هشت بالاتفاق و مثال عائله چهار زوجات و سه اخوات اعیانیه
دوازده اخوات لام مسئله از دوازده ست و عول بپانزده و تصحیح از یکصد و هشتاد بضرب دوازده که اکثر اعداد متداخله
ست در پانزده عول سه در توافق بکل دیگر زن * وفق یک با نه حاصل ای پرفن * زن بفق سوم گرای خوشخو
شد موافق و گرنه در کل او * همچنین تا باخر و حاصل * بهمان اصل و عول ای عاقل * یعنی اصل ثالث آنکه اگر بعض اعداد
رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم را با بعض دیگر نسبت توافق باشد درینصورت وفق اعداد رؤس احد المتوافقین را
در کل اعداد رؤس آخر ضرب کنند و باز حاصل این ضرب را در وفق اعداد رؤس ثالثه ضرب کنند اگر در حاصل و ثالثه
توافق باشد و اگر در حاصل و ثالثه توافق نباشد حاصل را در کل ثالثه ضرب کنند و همچنین تا آخر یعنی در وفق
رابع اگر حاصل ضرب دوم با رابع توافق داشته باشد ورنه در کل رابع زنند بعد از ان حاصل ضرب اخیر را در
اصل مسئله اگر غیر عائله باشد و در عول اگر عائله بود ضرب کنند مثل چهار زوجه و هجده دختر و پانزده جده و شش عم
مسئله از بست و چهار ست سه یعنی ثمن حق زوجات اربعه و شانزده یعنی ثلثین حصه هجده بنات و چهار یعنی سدس
سهم پانزده جدات و یک باقی نصیب اعمام سته ست و چون در اعداد رؤس و سهام بنات توافق بالنصف ست
نصف عدد رؤس آنها که نه باشد گرفتیم پس اعداد رؤس چهار و شش و نه و پانزده شدند در چهار و شش توافق بالنصف ست
بضرب سه در چهار دوازده حاصل شد و آن با نه متوافق بالثلث ست و بضرب ثلث یکی در جمیع دیگری سی و شش
حاصل شد و آنرا با پانزده توافق بالثلث ست و بضرب ثلث احدهما در کل آخر یکصد و هشتاد شد و آنرا در اصل
مسئله ضرب کرده از حاصلش که چهار هزار و سیصد و بست باشد تصحیح مسئله نمودیم و درین مسئله تردد اما سیه

جدات واعمام را بنات حاجب اند و مثال این اصل نزد شان اینست که چهار ازواج مستحقات ربع و شش اعمام
مستحق باقی و نه اخوال مستحق ثلث مسئله از دوازده است و تصحیح از چهار صد و سی و دو بدین طریق که چون میان
رؤس ازواج اربعه و اعمام ستة توافق بالنصف است بضرب وفق احدهما در آخر دوازده شدند و آنرا با اعداد اخوال
تسعه توافق بالثلث است بضرب ثلث احدهما در آخر سی و شش حاصل شدند و آنرا در اصل مسئله ضرب کرده از حاصل
ضرب تصحیح نمایند و درین مثال نزد اهل سنت اخوال محجوب المیراث اند و اعمام باقیه ترکه بعصوبت خواهند گرفت و مثال
مسئله عائله چهار زوجه و شش اخت اعیانیه و نه جده مسئله از دوازده و عول بسیزده و تصحیح از چهار صد و شصت و
هشت چون در اعداد رؤس ازواج اربعه و اخوات ستة توافق بالنصف است بضرب نصف احدهما در جمیع آخر دوازده
حاصل شد و آن با نه متوافق بالثلث و بضرب ثلث یکی در کل دیگری سی و شش حاصل شد و از ضرب این حاصل در سیزده
عول چهار صد و شصت و هشت میشوند سه و در تباین بزن جمیع یک + بجمیع دگر بغیر از شک + مبلغش در کل سوم
رسیجان + همچنین تا اخیر بعد از ان + مجتمع زن با اصل و عول ای یار + حاصلش مقسم سهام شمار + یعنی اصل چهارم
از اصول اربعه آنکه اگر میان اعداد رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم تباین باشد جمله اعداد رؤس حاصل الفرق را در
کل دیگر ضرب کنند و حاصل را در کل سوم و همچنین تا رؤس ختم شوند و این مجتمع یعنی حاصل اخیر را در اصل مسئله اگر عائله
باشد و در عول آن اگر عائله بود ضرب نمایند و حاصل ضرب را مقسم سهام شمرده تصحیح مسئله نمایند مثلاً دو زوجه و
شش جده و ده دختر و هفت عم مسئله از بست و چهار و تصحیح از پنجهزار و چهل بدین طریق ثمن که سه باشد حصه زوجتین است
و سدس که چهار باشد سهم جدات ستة است و دو ثلث که شانزده بود نصیب بنات عشره است و یک باقی برای
اعمام سبعه و میان اعداد سهام جدات و بنات و اعداد رؤس آنها توافق بالنصف است نصف رؤس جدات که سه
باشد و نصف رؤس بنات که پنج باشد گرفتیم پس دو و سه و پنج و هفت که اعداد متباینه اند جمع شدند و بضرب یکی در دیگری
و حاصلش در ثالث و مبلغش در رابع دو صد و ده حاصل شدند و بضرب آن در اصل مسئله پنجهزار و چهل میشوند
و این مثال بر اصول امامیه درست نیست که جدات و اعمام با بنات نصیبی ندارند پس مثال آن باتفاق فریقین اینست
که دو زوجه و سه پسر مسئله از هشت تصحیح از چهل و هشت بضرب شش در سه و حاصلش در هشت و مثال عائله هفت اخت
اعیانیه و پنج اخت اخیافیه و سه جده مسئله از شش است و عول بهفت و تصحیح از هفصد و سی و پنج بضرب رؤس اخوات
اعیانیه سبعه در اخیافیه خمسه و حاصلش در جدات ثلثه و مبلغش در سبعه عول بدانکه درین اصول اربعه اصول ثلثه
اول را بهم مرعی و ملحوظ باید داشت یعنی اولاً میان رؤس و انصبا ملاحظه نسبت کرده هر چه از اصول ثلثه مقرر شده
بران عمل نمایند بعد از ان مراعات این اصول اربعه کنند چنانچه در ضمن مثاله اشعار بدان کرده شد قوله بغیر از شک
در شعر اول خیلی غیر فصیح واقع شده لهذا اندک تغیری در شعر ضرور است بکذا سه در تباین بود جمیع یک +

بتصحیح دگر بزن بشتاب * در بیان معرفت سهم هر فریق از تصحیح ه اگر تو خواهی که سازیش تنقیح * حصهٔ هر فریق
از تصحیح * سهم هر فرقه را ز اصل و عول * ان بمضروب یار من بی هول * ما حصل ان بگفتهٔ جمهور * سهم فرقه ز قسم
مذکور * هرگاه حال تصحیح بشرح و بسط گزارش یافت اکنون قاعدهٔ دریافت سهم هر فریق از طوائف مختلفه که سهام و
رؤس و رؤس رؤس آنها مختلف النسب بوند بیان میکند که اگر خواهی حصهٔ هر فریق از تصحیح و تحقیق نمائی که از
تصحیح چقدر بوی میرسد پس سهم هر فرقه را که از اصل در مسئلهٔ غیر عائله و از عول در مسئلهٔ عائله بوی رسیده باشد بمضروب که برای
تصحیح مسئله اصل یا عول را در آن ضرب کرده باشند ضرب نمایند و حاصل این ضرب حصهٔ همان فرقه که سهم اصلی او ضرب
کرده اند از مقسم مذکور یعنی از تصحیح دانند مثلا زوج و سه اخوات اخیافیه و شش اخوات اعیانیه مسئله از شش و عول بنه چون
میان سهام اخوات اعیانیه و رؤس آنها توافق بالنصف است نصفش که سه باشد بگیرند درینصورت میان رؤس و
رؤس تماثل است سه در نه ضرب کنند و از بست و هفت تصحیح مسئله نمایند در اصل برای زوج سه سهم بود بضرب سه
در سه نه شدند و برای ثلثه اخیافیه دو سهم بود بضرب در سه شش شدند و برای سته اعیانیه چهار بودند
بضرب در سه دوازده شدند بدانکه هر یکی از این اشعار ثلثه متن خالی از سقمی نیست در شعر اول آوردن ضمیر
مفعول بعد فعل با وجود ذکر مفعول در مصرع ثانی تکرار بیجاست اگر مصرع را بدین مصرعه مبدل کنند مصرع گر مرادت
تا شود تنقیح * ازین سقم و نیز از سقم تکرار لفظ اگر تو خواهی درین مصرع و دو مصرع آینده بری شود و در شعر ثانی
ذکر اصل و عول زائد است و ذکر مضروب مطلق بلا تعیین مؤدی مطلب نیست زیرا که غرض آنست که سهم هر فرقه را در
مضروبیکه آنرا در اصل مسئله این فرقه برای تصحیح ضرب کرده بودند ضرب نمایند پس اینجا این شعر چنین بایستی گفت
ه سهم هر فرقه زن در ان اعداد * که زدی اصل در همان اعداد * و در شعر ثالث حشو بسیار است و اظهار نامی
فرقه مخل فصاحت و تصحیح را تعبیر بمقسم کردن از قبیل مجاز است پس تبدیل این شعر باین شعر مناسب می نماید ه
حاصل ضرب سهم در مضروب * هست لاریب حصهٔ مطلوب * بیان معرفت سهم هر واحد از هر فریق
ه اگر تو خواهی که گردد ت تحقیق * سهم هر واحد از احاد فریق * سهم اصلی هر فریق ای جان * ساز تقسیم بر رؤس
آن * زن بمضروب خارج و حاصل * سهم هر واحد است ای عاقل * یعنی اگر تو میخواهی که حصهٔ هر واحد از آحاد
فریقی متحقق شود و ترا معلوم گردد که حصهٔ هر یکی از افراد آن فریق چقدر است باید که سهم اصلی هر فریق را بر رؤس احاد
آن فریق تقسیم سازی و خارج قسمت را در مضروبیکه آنرا در اصل مسئله ضرب کرده بودی ضرب نمائی حاصل ضرب را
حصهٔ هر واحد از احاد آن فریق دانی مثلا سه جدات مستحقات سدس و پنج اخوات اخیافیه مستحقات ثلث و هفت
اخوات اعیانیه مستحقات ثلثین مسئله از شش و عول بهفت و چون بوجه تباین رؤس را باهم ضرب کنند
حاصل ضرب یکصد و پنج شود و بضرب شش در هفت عول هفصد و سی و پنج حاصل گردد که

کہ ازان تصحیح مسئلہ میشود سہم جدات ثلثہ از اصل مسئلہ یک بود خارج قسمت بر ہر یکے یک ثلث و بضربش در یکصد و
پنج حاصل ضرب سی و پنج شد کہ حصہ ہر یک از جدات ست و ہمچنین نصیب اخیافیہ خمسہ دو بود خارج قسمت
بر رؤس آنہا دو خمس و بضربش در مضروب مذکور چہل و دو شد کہ حصہ ہر واحدہ از فریق اخیافیات ست و ہکذا سہام
اعیانیات سبعہ چہار بود خارج قسمت بر رؤس آنہا چہار سبع و بضرب آن در مضروب مسطور شصت می شود
کہ حصہ ہر یکے از فرقہ اعیانیہ باشد و دیگر امثلہ را برین قیاس کنند بدانکہ در مصرع ثانی شعر اول بجای آحاد
بر وزن افعال کہ جمع احد ست احاد بر وزن فعال بالضم معدول از احد احد آوردن باستغراب ست و نقل بیت
پس تبدیل مصرع باین مصرع مناسب مینماید مصرع سہم ہر یک ز جزئیات فریق * و در شعر سوم دو
قباحت ست یکے آوردن لفظ مضروب مطلقا کہ سقمش گذشت دوم تحرک بای مضروب کہ موہم اضافتش
بسوی خارج میشود پس تبدیل این شعر باین دو شعر ضرورست سہ خارجش را بزن در ان مضروب * کہ
باصلش زدی ہمان مضروب * حاصل ضرب حصہ ہر یک * زان فریق ست سہم وی بیشک * الحال قاعدہ
دوم برای معرفت سہام ہر یکے از آحاد یک فریق بیان میکند و میگوید نیز مضروب ہر فریق نما * قسمت باز خارج آنرا
زن بسہم فریق و حاصل آن * سہم ہر فرد آن فریق بدان * حاصلش آنست کہ اعداد ہمان مضروب را کہ در اصل
مسئلہ برای تصحیح ضرب آن معمول ست بر اعداد رؤس افراد ہر فریق کہ در یافت سہام ہر واحد از آحادش منظور باشد
قسمت نمائی باز خارج قسمت را در حصہ ہر فریق ضرب کنی و حاصل ضرب را حصہ ہر فرد از افراد آن فریق
دانی مثلا در مثال مذکور یکصد و پنج را کہ مضروب اصل ست بر ہر سہ جدات تقسیم کنند خارج قسمت سی و پنج شود
و بضربش در یک کہ سہم فریق جدہ است ہمان حاصل ضرب نصیب ہر واحد از جدات باشد و تقسیم مضروب مذکور
بر اخوات اخیافیہ خمسہ بست و یک خارج میشود و بضربش در دو چہل و دو حاصل شود کہ حصہ ہر یک از انہا ست و تقسیم
ہمان مضروب بر اعیانیات سبعہ خارج قسمت پانزدہ ست کہ بضربش در چہار شصت میشود کہ حصہ ہر فرد از
انہاست الحال قاعدہ سوم معرفت سہام ہر فرد از افراد یک فرقہ در رشتہ نظم کشیدہ سہ نیز منسوب کن
نصیب فریق * انچہ شد از اصل مسئلہ تحقیق * سوی عدد رؤس ای محبوب * پس بہر واحد ش دہ از مضروب *
ہمین نسبت و ہرز نہار * محنت ضرب و رنج قسمت یار * یعنی ضابطہ سوم برای در یافت حصہ ہر فرد از یک فریق
طریقہ نسبت ست کہ ہر چہ نصیب ہر فریق از اصل مسئلہ تحقیق شدہ باشد اعداد آنرا بطرف اعداد رؤس
آن فریق نسبت کنی و آن نسبت را محفوظ کردہ بمثل ہمان نسبت از مضروبی کہ در اصل مسئلہ برای تصحیحش
کردہ بدہی و از محنت ضرب و رنج قسمت بر ہی کہ این طریقہ اسہل ست چنانچہ در مثال مذکور الصدر
میان یک سہم و رؤس ثلثہ جدات نسبت ثلث ست از مضروب اصل کہ یکصد و پنج بود ثلث آنرا کہ سی و پنج

باشد حصهٔ هر واحد از جدات وانند و میان دو سهم و رؤس خمسهٔ اخوات اخیافیه نسبت دو خمس ست و دو خمس یکصد و پنج که
چهل و دو باشد حصهٔ هر یک از اخوات اخیافیه ست و میان چهار سهم و رؤس سبعهٔ اخوات اعیانیه نسبت چهار سبع ست
و چهار سبع یکصد و پنج که شصت باشد حصهٔ هر واحد از آنهاست بدانکه در شعر ثانی الگ بجای سوی صد لفظ بشمار آرند بهتر
هست **بیان قاعدهٔ قسمت ترکه بر ورثه** ضابطه بهر قسمت ترکات * گر تو پرسی ز من بگویم بات *
گر تماثل منقسم تصحیح * گشت متروک قسمت ست صحیح * زن بمتروک ورنه بالتحقیق * سهم تصحیح هر کسی ز فریق * حاصلش بخش ساز
بر تصحیح * خارج بخش سهم وارث ست صحیح * این بیان قاعدهٔ آن صورت ست که اگر ترکه دراهم و دنانیر باشد
بعد تصحیح مسئله آن دراهم و دنانیر را چگونه تقسیم نمایند میگوید که اگر از من ضابطهٔ تقسیم ترکه پرسی با تو بگویم که اگر مال متروک
با تقسیم که مسئله از ان تصحیح یافته تماثل حقیقی یا حکمی دارد پس تقسیم آن سهل ست مثلاً تصحیح از بجده و متروک هم بجده
یا سی و شش و اگر مال متروک با ترکه تماثل حقیقی و حکمی نداشته باشد سهام هر یکی را از هر فریق که بعد تصحیح مسئله
بوی رسیده در مال متروک ضرب کنند و حاصل ضرب را بر اعداد تصحیح قسمت نمایند و خارج قسمت را حصهٔ آن وارث
از فریق مذکور شمارند چنانچه زوج و ام و دو اخت عینیه که مسئله از شش و عول بهشت و ترکه بست و پنج دینار که
میان بهشت ست پس سه را که از تصحیح مسئله حصهٔ زوج ست در بست و پنج که عدد مال متروک باشد ضرب کردیم
هفتاد و پنج شد آنرا بر هشت که عدد تصحیح ست قسمت نمودیم خارج قسمت نه دینار و سه ثمن دینار حصهٔ زوج
و چون یک سهم ام را در عدد دنانیر متروکه ضرب کردیم حاصل ضرب همان بست و پنج ست و بعد قسمت بر هشت
سه دینار و یک ثمن حصهٔ ام بر آمد و چون دو دو سهم هر یکی از اختین را در عدد دنانیر ضرب کردیم حاصل
ضرب پنجاه شد و بعد تقسیم بر هشت تصحیح شش دینار و یک ربع حصهٔ هر اخت بر آمد بدانکه ائمهٔ این فن بصورت
توافق ترکه با تصحیح قاعدهٔ دیگر نیز ذکر فرموده که ناظم رحمه الله آنرا ترک کرده پس ضرور شد که در سلک نظم کشیده
درین مقام الحاق کرده شود و سه خاص بهر توافق ست اینجا * نیز قانون دیگرای دانا * مال متروک را چو
با تصحیح * در حقیقت توافق ست صریح * پس ز تصحیح حصهٔ هر فرد * ضرب در وفق مال باید کرد * وفق تصحیح را گرفته
بر آن * حاصل ضرب منقسم گردان * سهم هر یک ز هر فریق بدان * هر چه خارج شود ز قسمت آن * یعنی
از برای توافق ترکه با تصحیح قانونی دیگر سوا قانون کلی سابق الذکر هست که اگر مال متروک را با تصحیح توافق باشد
پس حصهٔ هر فرد از تصحیح گرفته در وفق مال متروک ضرب باید کرد و حاصل ضرب را بر وفق تصحیح منقسم باید نمود و هر چه
خارج قسمت باشد آنرا حصهٔ هر یکی از هر فریق باید شمرد چنانچه زوج و چهار خواهران عینیه و دو خواهران اخیافیه
که اصل مسئله از شش و عول بنه و ترکه سی دینار متوافق با تصحیح بثلث پس چون سه را که حصهٔ زوج ست
در ده که وفق ترکه ست ضرب کنند سی شود و آنرا بر سه که وفق تصحیح ست قسمت نمایند ده خارج قسمت

حصۀ شوہر باشد و برای ہر یک از اخوات عینیہ و اخیافیہ یک یک سہم بود چون آنرا در دہ ضرب کنند ہمان دہ حاصل
شود و بعد قسمت بر سہ خارج قسمت سہ و یک ثلث حصۀ ہر یکی از خواہران بر آید سـ۵ بازدریاب ہمین اسلوب
حصۀ ہر فریق ای محجوب * یعنی آنچہ سبق ذکر یافت طریقۀ دریافت حصۀ ہر فرد از ہر فریق بود و اگر ترا دریافت حصۀ
ہر فریق منظور باشد بہمین طریقۀ ضرب و تقسیم حصۀ آن فریق را دریاب مثلاً در مسئلہ مذکورہ بقاعدۀ اولی عامہ حصۀ فریق
اختین چہار بود و بضرب در بست و پنج یکصد حاصل شد و بعد تقسیم بر ہشت التصحیح دوازدہ و نصف خارج قسمت حصۀ
فریق اختین ہست و در مسئلہ مذکورہ بقاعدۀ مخصوصہ توافق سہم فریق اخوات اربعۀ اعیانیہ چہار بود و بضرب در دہ
وفق ترکہ چہل شد و بعد قسمت بر سہ سیزدہ و یک ثلث خارج قسمت حصۀ فریق اخوات ہست بیان قسمت
که بر غرماست * دادن وام گرکنی تدبیر * دین دائن چو سہم وارث گیر * گیر مجموع دینہا بعمل * ہمچو تصحیح بی قصور و
خلل * باز جاری کن ای گرامی ذات * آنچہ گفتم بقسمت ترکات * غرما بالضم غین معجمہ و فتح رای مہملہ و میم با الف
ممدودہ جمع غریم بمعنی دائن و مدیون ہر دو مگر اینجا بمعنی دائن ہست یعنی اگر ہرچہ از متروکات میت بعد تجہیز و تکفین
باقی ماند اگر با دای دین کفایت کند فبہا و اگر مکتفی ادای دیون نباشد پس بحساب بار سدی بر دائنان تقسیم نمایند و طریقۀ
آنست کہ دین ہر دائن را بمنزلہ سہم ہر وارث از تصحیح مسئلہ شمارند و مجموعۀ دیون را در عمل بمانند مجموعۀ تصحیح بلا قصور گرفتہ
ہرچہ در قسمت ترکات و تعیین حصۀ ہر وارث گفتہ آمد در آن مجموعہ ہمان عمل جاری نمایند یعنی اگر مال متروک را
با جمیع دیون مماثلت باشد کار سہل ہست و در صورت فقدان مماثلت اعداد دین ہر دائن در جمیع ترکہ ضرب نمایند
و حاصل را بر مجموع دیون قسمت کنند مثلاً ترکۀ میت سیزدہ دینار ہست و وام ذمۀ او پانزدہ دینار دہ دینار از آن
یکی و پنج دینار از آن دیگری و میان ترکہ و دین مباینت ہست و بضرب دہ کہ عدد دین یکی از دائنانست در سیزدہ کہ عدد
مال متروک باشد یکصد و سی حاصل شود و چون آنرا بر مجموع دیون کہ پانزدہ ہست قسمت کنند خارج قسمت ہشت
صحیح و دو ثلث حصۀ صاحب عشرہ باشد و بضرب پنج کہ عدد دین دیگر ہست در سیزدہ ترکہ شصت و پنج شد و بعد تقسیمش
بر پانزدہ خارج قسمت چہار صحیح و یک ثلث حصۀ صاحب خمسہ ہست و بر تقدیر مراعات قاعدۀ مخصوص توافق میان
دین و ترکہ در صورت مذکورہ اگر ترکہ را نہ دینار فرض کنند میان ترکہ و مجموع دیون کہ پانزدہ ہست توافق بالثلث
باشد چون دہ را کہ عدد قرض یک دائن ہست در ثلث نہ کہ سہ باشد ضرب کنند سی حاصل شود و بعد تقسیمش بر پنج
کہ وفق مجموع دیون ہست شش خارج قسمت حصۀ صاحب عشرہ باشد و ہمچنین بضرب پنج قرضۀ دیگری در سہ پانزدہ
حاصل شود و بعد تقسیمش بر پنج سہ خارج قسمت حصۀ دائن دیگر باشد مخفی نماند کہ ناظم رحمہ اللہ درینمقام مسئلۀ تخارج را
نظم نفرمودہ حال آنکہ از ضروریات مقام ہست بنا بر علی ذالک بنظم آن پرداختہ داخل متن ساختیم و لفظ تخارج بر وزن تفاعل
بیان تخارج * گر بچیزی معین از متروک * وارثی راہ صلح کرد سلوک * اہل این فن تخارجش

بیان قسمت ترکات بر فریق
بیان تخارج

خوانند * بہر ضبطش چنین سخن رانند * کہ تصحیح مسئلہ بنگر * سہم ہر یک جدا جدا بشمر * حصۂ آنکہ کرد صلح صریح * طرح
باید نمود از تصحیح * مابقی مال را کنی مقسوم * بر سہام بقیہ معلوم * مثل یک عم و شوہر و مادر * صلح بر مہر کرد اگر شوہر ترکہ را
سہ حصہ کن آنجا * زان دو ام را بدہ یکی عم را یعنی بصورت تعدد ورثۂ میت یکی از جملۂ وارثان بر چیزی معین از مال متروکۂ
میت با وارثان دیگر راہ صلح سلوک نمود و گفت کہ شیئی فلان از ترکہ در حصۂ من گذارید باقی ترکہ را با ہم اقسام
نمائید و بر ہمین مصالحہ واقع شد اہل فن فرائض این مصالحہ را تخارج نام کردہ اند مشتق از خروج بمعنی برآمدن و این تخارج نزد اہل سنت
جائز ہست ہرچند در کتب امامیہ بحث موارید کہ تخارج ندیدہ ام لکن جواز مصالحہ در میراث از کتب ایشان مستنبط میشود
واللہ اعلم بالصواب * برای ضبط قاعدہ تخارج علمای فرائض چنین میفرمایند کہ اولا نظر بر تصحیح مسئلہ جملہ ورثۂ مع مصالح
دارند و سہام ہر یک از آن ہمہ جدا جدا بشمارند کہ بمصالح چند سہم میرسد و چند سہم حصۂ فلان و چند سہم نصیب
بہمان ہست بعد از آن سہام آنکس را کہ بر چیزی معین از ترکہ صراحۃً صلح نمودہ از تصحیح مسئلہ طرح باید کرد و باید
انداخت و باقی سہام را محفوظ باید داشت پس آنچہ از مال متروک بعد اخذ مصالح باقی ماندہ ہست آنرا بر سہام
معلوم کہ بعد طرح سہام مصالح باقی ہستند قسمت کنند و ہر یکی را بقدر سہامش رسانند مثالش زنی مرد
و یک عم و شوہر و مادر گذاشت در ینصورت مسئلہ از شش ہست پس اگر شوہر بر مہر کہ در ذمۂ اوست صلح کرد درین
صورت حصۂ زوج را کہ سہم ہست از اصل مسئلہ بیندازند باقی سہ حصہ ماند کہ دو از آن حق ام و یک حق عم ہست
پس بقیۂ ترکہ را بعد اخراج مہر بر ہمین سہام ثلثہ منقسم گردانند و دو از آن بمادر و یک بعم بدہند و اگر عم بچیزی
مصالحہ کند ترکہ بر پنج سہام باقیہ منقسم شدہ سہ بزوج و دو بام رسد و اگر ام مصالحہ کند مال بر چہار سہام
انقسام یافتہ سہ بزوج و یک بعم رسد و ترددی امیہ با وجود ام عم را حظی از میراث نیست و چون مابقی از حصۂ زوج
فرضا و ردا بام میرسد مسئلہ از دو باشد یکی حق زوج و یکی حق ام و بصورت مصالحہ احدہما بر چیزی ہر دو حصہ
بآخر خواہد رسید و مثال متفقہ فریقین آنست کہ زوج و اب و ابن گذارد مسئلہ از دوازدہ ہست سہ از آن بزوج و
دو باب و ہفت بابن رسد اگر زوج مصالحہ بر چیزی کند باقی ترکہ را بر نہ تقسیم کردہ دو باب و ہفت بابن دہند
و اگر اب مصالحہ بچیزی کند باقی ترکہ را بر دہ قسمت نمودہ سہ بزوج و ہفت بابن دہند و اگر ابن مصالحہ نماید بر
پنج قسمت کردہ سہ بزوج و دو باب دہند بیان رد و رد کہ آن گشت ضد عول ایجان * مذہب اکثر صحابہ
بدان * غیر از اہل فرض نباید اگر * عصبہ ہیچ کس تر انتظر * ہرچہ باقی ز اہل فرض بود * جز بزوجین کن بر آنہا رد
رد در لغت بمعنی باز گردانیدن ہست و در اصطلاح ارباب فرائض باز گردانیدن بقیۂ ترکہ ہست بر مستحقین آن
و رد ضد عول ہست و عامۂ صحابہ برد قائل شدہ اند و ہمان مختار فریقین حنفیہ و شیعہ ہست و زید بن ثابت رضی اللہ
عنہ بجواز رد نرفتہ بلکہ گذاشتن ترکۂ فاضل از تقسیم را در بیت المال حکم کردہ و امام شافعی و امام مالک

بیان رد

نیز مذہبش را اختیار کرده اند مگر محققین از اصحاب امام شافعی بصورت فقدان بیت المال قائل برد شده اند پس مسئله رد آنکه
اگر سوای اہل فرض کسی از عصبات یافته نشود و ترکه میت هرچه از اہل فرض باقی ماند بر اہل فرضیکه سوای زوجین اند
رد باید کرد و ابن عباسؓ بر جده هم رد روا نداشته و حضرت عثمانؓ قائل برد بر زوجین هم هست نزد امامیه
بصورت انعدام دیگر ورثهٔ نسبی بر زوج هم رد هست و بر زوجه رد نیست چنانچه در ابتدا گذشت باید دانست که بمذهب مختار
امامیه خواهر اعیانیه و علاتیه مانع رد بر اخوات اخیافیه هست خلافاً لاہل السنة مسائل رد منحصر است در چهار قسم بود
اگر بفقدان غیر اہل رد جنس واحد از اہل رد باشد عدد کان بود بر رؤس مساز از و مسئله مشو مانوس مسئله در
دو بنت از دو دان همچنین دو اخت مثل آن یعنی مسائل رد همگی در چهار قسم منحصر است قسم اول آنکه اگر در صورت
فقدان غیر اہل رد یعنی در مسئله رد یه که من لایرد علیه موجود نباشد اگر در ان مسئله از اہل رد جز جنس واحد یافته نشود
از عدد رؤس همان جنس واحد بنظر تسهیل مسئله باید ساخت و تصحیح باید کرد مثلاً اگر کسی دو بنت گذاشت یا دو اخت
پس تصحیح مسئله از دو باشد بدانکه مراد از جنس درین مقام قسمی از دوازده قسم سهام ذوی الفروض هست در دو جنس اند یا سه مسئله
گیر از جمیع سهام بی تاخیر قسم دوم آنکه بصورت فقدان من لایرد علیه اگر من یرد علیه دو جنس یا سه جنس باشند در صورت
مسئله از جمیع سهام آنها باید گرفت یعنی اولاً تصحیح مسئله نموده هر قدر سهام که بهر یکی از اجناس مختلطه از تصحیح مسئله رسیده
باشد آنرا مجتمع کرده بعد آن سهام مسئله سازند و هرچه بهر یکی رسیده باشد به وی رسانند و وجه تصریح بدو جنس و
سه جنس و عدم اکتفا بدو و با فوقش آنست که باستقرا معلوم شده که من یرد علیه زاید بر سه جنس در یک مسئله مجتمع نشوند
الحاصل صور ممکنهٔ اجتماع اجناس من یرد علیه و تصحیح مسائل آنها بیان میکنند و میگویند سه مسئله در دو سدس باید
از دو هست در ثلث با سدس سه نیکو هست یعنی اگر دو سدس در مسئله من یرد علیه یافته شود مسئله از دو تصحیح
باید مثل جده و اخت لام که اصل مسئله از شش هست یک یک بهر یکی از فرضیت باقی برد پس تصحیح مسئله از دو هست
و بهر یکی یک یک میرسد و اگر ثلث با سدس جمع شود مسئله از سه بهتر هست مثلاً ام و دو خواهر اخیافیه
که سدس حق مادر هست و ثلث حصهٔ هر دو خواهران اخیافیه اصل مسئله از شش و تصحیح از سه و بهر دو خواهران و یکی
بمادر و نزد امامیه اجتماع ثلث با سدس ممتنع هست و این صورت داخل قسم اول هست زیرا که اولاد ام با ام محجوب هست
نزد شان بدانکه لفظ سدس بضم دال و سکون آن هر دو آمده هست و ان بنصف و سدس چهار ای یا ربع و ثلث
با سدس پنج شمار و نیز از پنج یار مسئله سازد نصف گر با دو سدس شد انبازه یعنی بصورت اجتماع نصف و سدس
مسئله را از چهار باید دانست مثلاً بنت و ام که اصل مسئله از شش هست و مجموع سهام هر دو چهار هست و بصورت
اجتماع ثلثان و سدس مسئله از پنج باید شمرد مثل دو دختر و مادر که اصل مسئله از شش هست و مجموع سهام
پنج و اگر نصف با دو سدس جمع شود نیز مسئله از پنج باید ساخت مثل مادر و دختر صلبی و دختر پسر که

اصل مسئلہ از شش ست و مجموع سہام پنج و نزد اثنا عشریہ بنت الابن را با بنت صلبیہ نصیبی نیست پس مجموع سہام
درینصورت چہارست و بطریقہ ایشان مثال اجتماع نصف با دو سدس ابوین مع یک دختر و مثالش باتفاق فریقین
نتوان یافت سہم بنصف و ثلث ز پنج بدان * اندرین ہر سہ شکل ای جانان * گرچہ از شش و اصل مسئلہ بود *
لیک از رد به پنج عود نمود * یعنے اگر نصف با ثلث مجتمع شود نیز مسئلہ از پنج باشد مثل ام و اخت عینانیہ کہ مسئلہ
از شش ست و مجموع سہام پنج و بمذہب شیعہ این صورت داخل قسم اول ست کہ ام حاجب اخوات ست و بطریقہ
شان در مسئلہ ردیہ اجتماع دو جنس من یرد علیہ کہ احدہما مستحق نصف و ثانی مستحق ثلث باشد جائز نیست
بالجملہ درین ہر سہ صورت مذکورہ کہ اجتماع ثلثین و سدس و اجتماع نصف با دو سدس و اجتماع نصف و ثلث باشد
اگرچہ اصل مسئلہ از شش بود ولکن از باعث رد به پنج بر گردید بدانکہ اگر در صور مذکورہ سہام ہر یکے بر اعداد رؤس
آنہا استقامت پذیرد حاجت عمل دیگر نیست و اگر سہام بر رؤس مستقیم نشود بر طبق اصول مذکورہ در تصحیح
عمل باید نمود ولکن اعداد رؤس را آنجا در اصل مسئلہ و عول ضرب میکردند و اینجا در مسئلہ ردیہ ضرب
باید کرد چنانچہ بعد ازین بیان خواہم کرد * اول از چار قسم و ثانی ہم * گفتیم اکنون شنو بیان سوم * گر بجز من لا یرد
مثلا یک اخت عینانیہ و سہ ولد الام و مسئلہ ردیہ از پنج دو ازان کہ حصہ اولاد الام ست با رؤس ثلثہ آنہا تباین دارد از پنج مسئلہ را در سہ کہ رؤس ضرب کردہ از
شدای ہمدم * جنس واحد ز اہل رد منضم * فرض من لا یرد دہے ایجان * از اقل مخارجش پس ازان *
بر سر اہل رد گرای دانا * باقیش مستقیم شد فبہا * مثل سہ بنت و شو کہ ہست ز چار * مسئلہ مستقیم و بس ہموار *
یعنی از اقسام اربعہ مذکورہ قسم اول و ثانی بیان کردم اکنون بیان قسم سوم باید شنید کہ اگر با من لا یرد علیہ جنس واحد از
من یرد علیہ باشد درینصورت تصحیح مسئلہ از اقل مخارج فرض من لا یرد علیہ نمودہ فرضش را و بدہند پس اگر باقی ازان
بر رؤس اہل رد تماثل حقیقی داشتہ باشد و مستقیم شود فبہا و ہو المدعا مثل سہ دختر و شوہر کہ مسئلہ از چہار ست کہ اقل
مخارج فرض شوہر باشد یکے بزوج میرسد و سہ باقی بر رؤس بنات ثلثہ بلا کسر انقسام مییابد و حاجت ضرب و تصحیح باقی نمی ماند
سہا ورنہ وفق رؤس آنہا زن * بہمان مخرج ار شدای پرفن * باقیش با رؤس اہل رد * بتوافق وگرنہ ز آن بکند
عدد جملہ رؤس ای یار * بہمان مخرج اقل یکبار * یعنی و اگر باقی بر رؤس اہل رد مستقیم نشود پس اگر باقی مذکورہ با رؤس
اہل رد متوافق بتوافق حقیقی یا حکمی باشد وفق رؤس را در ہمان مخرج اقل باید زد و حاصل ضرب را تصحیح مسئلہ باید شمرد و اگر باقی
با رؤس من یرد علیہ توافق حقیقی و حکمی نداشتہ باشد عدد کل رؤس را در ہمان مخرج اقل ضرب باید کرد و از حاصل ضرب تصحیح مسئلہ باید نمود
سہ زوج و شش بنت مسئلہ از ہشت ... ان مثال از پی توافق گشت * یعنی مثال توافق اینست کہ میت زوج و شش دختر گذاشت
اقل مخارج فرض من لا یرد علیہ چہار ست یکے ازان بشوہر رسید و سہ باقی با رؤس بنات ستہ بتوافق حکمی متوافق بالثلث ست پس
دو را کہ ثلث رؤس ست در چہار کہ اقل مخارج باشد ضرب نمایند و از ہشت کہ حاصل ضرب ہست تصحیح مسئلہ کنند و بزوج
یک بایک بہر یکے از بنات ستہ بدہند ... زوج با پنج بنت بے اشکال * بہر غیر توافق ست مثال *

مسئله از دوازده کو بوده لکن از رد به بست عود نموده * این مثال غیر توافق ست یعنی در صورتیکه میان باقی و رؤس
تباین باشد چنانچه زوج و پنج بنات اگرچه بوجه اجتماع ربع با ثلثین مسئله از دوازده بود لکن چون آنرا بجا از اقل
مخارج فرض زوج ست رد کرده یک را که فرض اوست بر آوردند سه باقی را با رؤس بنات خمسه متباین یافته عدد جمله
رؤس خمسه را در اقل مخارج ضرب کردند بست حاصل ضرب شد ربع آن که پنج ست بزوج دادند و باقی پانزده را سه
بهر یکی از بنات خمسه تقسیم نمودند پس دوازده بسبب رد به بست رجوع کرد سه سازم اکنون بشرح و بسط ایضاح
چارمی از چهار قسم بیان * گر کمن لا یرد دو جنس شود * مجتمع با من از اهل رد * فرض من لا یرد دهی مسعود ز اقل
مخارج و پس نود * مسئله کان بر آمن یرد ست * از ره عقل و فهم آر بدست * گشت قسمت صحیح اگر فیها * و بن یک
صورتست ای دانا * یعنی چون از بیان قسم سوم فارغ شدم اکنون بشرح و بسط بیان قسم چارم از اقسام اربعه
میکنم و قسم چارم اینست که اگر با من لا یرد علیه دو جنس از من یرد علیه مجتمع شوند اولا فرض من لا یرد علیه از اقل
مخارج فرضش باید داد و مسئله که بر آید هر دو جنس من یرد علیه باشد بر طبق آنچه در قسم ثانی ازین اقسام اربعه گرفته
براه دانائی حاصل کرده هرچه از فرض من لا یرد علیه باقی باشد بران مسئله تقسیم نمایند اگر این قسمت بقیه مذکوره بر
مسئله مسطوره صحیح و درست آید فیها و هو المدعا و این صحت قسمت بجز در یک صورت نباشد که زوجه مستحقه نصیب اعلای
خود که ربع ست باشد چنانچه میت یک زوجه و یک جده صحیحه و دو اخت اخیافیه گذشت که اصل مسئله از دوازده
و رد بچهار چون یکی از آن بزوجه دادند سه باقی ماند و بر مسئله ردیه هر دو اخوات و جده که بوجه اجتماع ثلث با سدس است از سه
بقسمت صحیحه انقسام یافت دو از آن بهر دو خواهران و یکی بجده رسید و اگر جدات چهار و اخوات لام شش باشند
بر طبق اصول تصحیح نمایند یک سهم جدات اربعه با رؤس آنها متباین ست و دو حصه اخوات سته با رؤس آنها
متوافق بالنصف بتوافق حکمی پس سه را که نصف شش ست و لا در چهار عدد رؤس جدات ضرب کنند دوازده
حاصل ضرب را در چهار عدد مسئله ردیه بزنند و از چهل و هشت حاصل تصحیح مسئله نمایند دوازده بزوجه و سه سهم یک یک
از جدات و چهار چهار بهر یک از اخوات بدهند و بدین حساب سهام حصه زوجه ربع و حصه اخوات اخیافیه یک ثلث است
و باقی حق جده پدریست واحده باشد یا متعدده بدون رد بر دیگری و اگر جده مادری باشد با اخوات اشتراک
دارد بدانکه درین قسم چارم وجه اکتفا باجتماع دو جنس من یرد علیه با من لا یرد علیه آنست که باستقرا معلوم شده که
مسئله جامعه چهار طوائف ردیه نمیباشد پس لا محاله در مسئله ردیه زائد بر سه طائفه مجتمع نتوانند شد و از ناظم رحمه الله در
نظم این قسم تساهل واقع شده که امر تقسیم بقیه فرض من لا یرد علیه نموده گفت ع گشت قسمت صحیح اگر فیها * درین صورت
تبدیل شعر رابعه ازین اشعار باین شعر ضرور افتاده * مسئله کز برای اهل ردست * کن بران منقسم بقیه که هست *
یعنی اولا فرض من لا یرد علیه از اقل مخارجش بدهند بعد ازان بقیه که هست آنرا بر مسئله که برای اهل رد باشد

تقسیم نمایند اگر قسمت درست شود بهتر است ورنه همان مسئله وگرنه ضرورت باقل مخارج مذکور ٭ حاصلش مخرج ست بالتحقیق ٭ از برای فروض هر دو فریق ٭ یعنی اگر قسمت باقی از فرض من لا یرد علیه بر مسئله من یرد علیه مستقیم شود همان مسئله من یرد علیه را در اقل مخارج مذکوره ضرب کن پس حاصل ضرب بتحقیق مخرج فروض هر دو فریق یعنی اهل رد و غیر اهل رد است مثل چهار زوجه و نه بنات و شش جدات که اصل مسئله از بست و چهار است و رد به هشت که اقل مخارج فروض زوجه است و بعد ادای فرضش هفت باقی بر مسئله من یرد علیه که بوجه اجتماع ثلثین با سدس پنج باشد درست نمیشود بلکه میان هر دو مباینت است پس پنج را در هشت ضرب کنند و چهل را که حاصل ضرب است مخرج فروض من یرد علیه و من لا یرد علیه شمارند و نزد امامیه درین مسئله بنات حاجب جدات اند پس اجتماع من لا یرد علیه با جنس واحد از من یرد علیه باشد و داخل قسم ثالث بود و مثال متفقه فریقین چهار زوجه و ام و سه بنت است که اصل مسئله از بست و چهار و رد به هشت و چون هفت باقی بعد ادای فریضه زوجه بر مسئله من یرد علیه که از پنج است مستقیم نمیشود بضرب پنج در هشت از چهل تصحیح تمام است خاتمه مسائل رد که در کتب امامیه مباحث رد باین شرح و بسط از نظر نامه نگار نگذشت بیان معرفت سهم هر فرقه از مسئله ردیه گر تو خواهی که گردد ای جان ٭ سهم هر فرقه زین فریق عیان ٭ که بهر یک چه میرسد بشمار ٭ از همین مخرج فروض ای یار ٭ از اقل مخارج انچه سهام ٭ یافت من لا یرد زنی ناکام ٭ همان مسئله که ای محبوب ٭ کرده سوی من یرد منسوب ٭ حاصل ضرب دان پس ای عاقل ٭ سهم من لا یرد شود حاصل ٭ یعنی اگر میخواهی که سهم هر فرقه ازین فرق من یرد علیه و من لا یرد علیه ازین مخرج فروض که مسئله ردیه بران منتهی شده بر تو عیان شود که بهر یکی چقدر میرسد پس برای دریافت سهام من لا یرد علیه طریقه آنست که سهمیکه من لا یرد علیه از اقل مخارجش یافته است آنرا در همان مسئله که سوی من یرد علیه منسوب کرده یعنی مسئله که برای من یرد علیه قرار یافته ضرب کنی و حاصل ضرب را سهام من لا یرد علیه بدانی بعد ازین زن سهام اهل رد ٭ یار در باقی که آن ماند ٭ از سهام کسی که ای مسعود ٭ نیست در اهل ردگهی معدود ٭ حاصلش سهم من یرد میدان ٭ چه ز اینست خود ختم بیان ٭ یعنی وقتیکه سهام من لا یرد علیه دریافتی بعد ازان برای دریافت سهام من یرد علیه سهام اهل رد را که از مسئله خودشان بانها رسیده در باقی از سهام کسیکه در اهل رد معدود نیست یعنی در اعداد دیگر که از اقل مخارج من لا یرد علیه بعد ادای سهمش باقی مانده ضرب نمایند و حاصل ضرب را حصه هر طائفه از من یرد علیه دانند مثلا در همان مسئله چهار زوجات و نه بنات و شش جدات چون یک را که سهم زوجات است در پنج که مسئله من یرد علیه باشد ضرب کنند پنج سهام زوجات بر آید و همچنین چهار سهام بنات ستة را که از مسئله من یرد علیه بوی میرسد در هفت که باقی از فرض من لا یرد علیه است ضرب کنند بست و هشت حصه بنات تسعه حاصل شود و یکی از یک سهم جده را در هفت مذکور ضرب نموده هفت حاصل را حق جدات ستة دانند بدانکه رساله منظوم را همین فقیر ناظم علیه الرحمة نظم کرده بود بلکه مصرع اخیره شعر سوم در رسائل موجوده یافته نشده لهذا خود من نظم کردم

[illegible]

وازینجا متنا وشرحا بتکمیل باقی می پردازم سه سهم هر فرقه که شد زینها منکسر بر رؤس ای دانا مسئله میشود درست و صحیح باصول وقواعد تصحیح یعنی نصیب هر فرقه از فرق من لا یرد علیه که بر رؤس آنها منکسر شد مسئله ردیه باصول وقواعد تصحیحیه درست و صحیح میشود چنانچه در مسئله مذکورة الصدر میان پنج سهم و رؤس زوجات اربعه تباین ست و همچنین در بست وهشت سهام و رؤس بنات تسعه و هفت سهام و رؤس جدات سته لکن در رؤس زوجات و جدات توافق بالنصف ست و تلث چون نصف جدها در کل آخر ضرب کنند دوازده میشوند و در بین دوازده و نه رؤس بنات توافق بالثلث ست چون ثلث الصدها را در کل دیگر ضرب کنند سی و شش حاصل شود و آنرا در چهل که مسئله فریقین ست ضرب کنند حاصل ضرب یکهزار و چهار صد و چهل میشود که از ان تصحیح مسئله فریقین ست پنج که برای زوجات بود بضرب آن در سی و شش یکصد هشتاد و شد چهل و پنج بهر یکی از زوجات میرسد و بضرب بست و هشت که نصیب بنات ست در سی و شش یکهزار و هشت حاصل می آید بهر یکی از بنات یکصد و دوازده میرسد و بضرب هفت سهام جدات در سی و شش دو صد پنجاه و دو میشود بهر یکی از جدات چهل و دو میراث میرسد بیان مقاسمة الجد سه نزد صدیق اخوة و اخوات خواه عیانی اند یا علات جمله محجوب میشوند بجد این سخن بو حنیفه راست سند صاحبینش بقول زید رونا که بجد وارث این جماعه شوند میرسد هر چه انفع ست بجد از ثلث و زمقاسمه بکید یعنی نزد حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه برادران و خواهران عیانی باشند یا علاتی همه اینها با جد صحیح محجوب الارث اند بحجب حرمان و این قول مختار ابن عباس و ابن عمر و ابی سعید خدری و ابی بن کعب والکثر [illegible] ست و همین قول را امام ابی حنیفه رحمه الله سند کرده بران فتوی داده ست و صاحبین امام ابی حنیفه که ابی یوسف و محمد رحمه الله هستند بقول زید بن ثابت رض رفته اند که جماعه اخوة و اخوات عیانیه و علاتیه با جد وارث میشوند و جد حاجب اینها نیست و همین مذهب مختار مالکیه و شافعیه فرقه شیعه است لکن شیعه بنی الاخیاف نیز با جد شریک شاند بخلاف دیگران که جد حاجب اینها شمرده اند و نیز نزد امامیه در شرکت جد صحیح و فاسد هر دو مساوی اند و دیگران جد فاسد را شریک اینها نمیدانند که نزد شان جد فاسد از ذوی الارحام ست پس بر قول زید بن ثابت رض جد را هر چه از دو امر که ثلث مال و مقاسمه باشد انفع و افضل بود میرسد یعنی اگر بصورت مقاسمه مال زائد بوی رسد مقاسمه نمایند و اگر ثلث مال زائد از مقاسمه باشد ثلث او بدهند سه چیست دانی مقاسمه ایجان وقت تقسیم در جد و اخوان جد بجای برادر نهی نصف حظش نصیب اخت دهی بدانکه مقاسمه در لغت بمعنی باهم قسمت کردن باشد و باصطلاح صاحبین و اتباع شان قسمت ترکه میان جد و اخوة و اخوات عیانیه یا علاتیه بدین طریق که وقت تقسیم مال متروک در میان جد و برادران و خواهران جد را بجای یک برادر فرض کنی و مال را میان اخوة و اخوات بشمول جد آنها للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم نمائی پس هر چه بجد رسیده نصف آن بخواهر میت اگر باشد بدهی که جد بجای برادر ست سه ابن علات با بنو الاعیان داخل اند در مقاسمه میدان بهر اضرار جد خیل شوند لیک حصه از میان برده جمله با تعیین حظ اعیانی هان اگر خواهر میت زنانی بعد اخذ نصیب خود با جد ابن علات

را سهیم کند ؛ چون جد و اخت یعنی ذو اختین ؛ و یک علاتی اند این اثنین ؛ گر بجای دو اخت یک اخت ست بهمی از طرفی
طرف تو اند بست ؛ از آنجا که بنو العلات یا بنی الاخوة و اخوات علاتیه با بنو الاعیان که اخوة و اخوات اعیانیه باهر چند وارث
نمیشوند لکن حاجب مانع ارث انها نیست پس برای اضرار جد و تنقیص حصه اش بنو العلات با بنو الاعیان در مقاسمه داخل
کرده میشوند و بعد ازان که حصه جد جدا کرده شود انها خائب خاسر بدون حصول سهمی از میان مقاسمه بیرون میشوند
و هرچه بعد نصیب جد باقی میماند جمله آن حصه بنو الاعیان ست مثالش آنکه کسی یک جد و یک برادر اعیانی و یک اخ
علاتی گذاشت جد را یکی از اخوة شمرده مسئله باعتبار روس از سه باید شمرد یکی ازان بجد و دو باخ اعیانی رسانیده
و اخ علاتی از میانه خائب و خاسر خارج شود و اینجا ثلث مال و مقاسمه هر دو مساویست و اگر بجای اخ علاتی
اخت باشد مسئله باعتبار روس از پنج بود دو ازان بجد و سه باخ اعیانی رسد و اخت بدون حصول چیزی بیرون رود و اینجا
مقاسمه برای جد بهتر ست از ثلث مال فاما اینهمه در صورتیست که از بنی الاعیان تنها اخت واحده نبود و اگر از بنو الاعیان
یک خواهر ست لا ثانی لها یعنی برادر و خواهر دیگر با او نیست آن خواهر بعد رسیدن حصه جد و گرفتن حصه خود که نصف
متروکه باشد در باقی ترکه ابن علات را سهیم و شریک گرداند مثالش یک جد و یک اخت اعیانیه و دو اخت
علاتیه مقاسمه درینجا برای جد بهتر از ثلث مال ست که جد را بجای برادری گرفته مسئله از پنج باعتبار روس کنند
[illegible]
و تصحیح از بست بضرب پنج اولا در مخرج نصف و ثانیا در دو که عدد روس اختین علاتیه ست جد را هشت و اخت
اعیانیه را ده و باقی دو بهر دو اخت علاتیه میرسد و اگر بجای دو اخت علاتیه یک اخت علاتیه باشد از ترکه بهره
نه برد زیرا که درینصورت مقاسمه برای جد افضل ست و مسئله باعتبار روس از چهار خواهد بود دو بجد و دو بخواهر
اعیانیه خواهد رسید و اخت علاتیه خائب خاسر خارج خواهد شد ؛ سه مختلط گر باین جماعه شود ؛ صاحب حصه گر پس جد
بعد فرض سهم میگیرد ؛ انفع سه امور را بی کد ؛ زان سه باشد مقاسمه یک چیز ؛ مثل زوج و جد و برادر نیز ؛ ثلث
ما بقی دوم باشد ؛ همچو اخوین و اخت و جد و جده ؛ ثالث آن سدس جمله مال ؛ بنت و اخوین جد و جده مثال ؛
یعنی اگر با جد و بنی الاعیان یا بنی العلات یا هر دو ذو سهمی دیگر مختلط شود پس جد بعد فرض ذو سهم نافع تر و انفع
امر میگیرد یکی ازان سه امر مقاسمه باشد مثل زوج و جد و اخ اعیانی یا علاتی که بوجه نصف درینصورت مسئله از دو
و تصحیح از چهار و بصورت مقاسمه جد را ربع میرسد و آن افضل ست از سدس [illegible] و از ثلث ما بقی دوم ازان سه امر
ثلث بقیه ترکه ست بعد ادای فرض ذی سهم دیگر مثل ام و برادر و اخت واحده و جده و جد که مسئله درینصورت بوجود
سدس که فرض جده ست از شش باشد و بعد ادای فریضه جده پنج باقی میماند چون آن از ثلث صحیح نیست اصل مسئله را
در مخرج ثلث ضرب کنند شانزده حاصل شود همان تصحیح مسئله ست جده را سه ازان بدهند و پانزده باقی
ثلثش که پنج باشد بجد بدهند و بقیه عشره را بر اخوین و اخت للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند پس اینجا ثلث ما بقی

برای جد افضل از مقاسمه و سدس جمیع مال است چه در صورت مقاسمه تصحیح مسئله از چهل و دو است و ده از ان جد را بمقاسمه
میرسد و بدیهی است که پنج جزو از هجده اکثر است از ده جزو از چهل و دو و بر تقدیر سدس جمیع مال تصحیح از سی باشد و پنج
از ان بجد رسد و پنج جزو از سی بالبداهة کمتر است از پنج جزو از هجده و سوم از ان سه امر سدس از جمیع مال بهتر است
مثالش یک بنت و دو اخ و جد و جده اصل مسئله بوجه اجتماع نصف و سدس از شش است سدس آن که یکی
باشد بجد میرسد و بر تقدیر مقاسمه و اعطای ثلث باقی دو ثلث از یک سدس بجد خواهد رسید و اکثریت سدس
جمیع مال در ینصورت محتاج بیان نیست * و باقی را ثلث صحیح چو نیست * پس ببین اصل مسئله از حیثیت *
ضرب کن مخرج ثلث در اصل * تا که اصل شود و ثلث را فصل * این بیان قاعده ایست که چون ثلث باقی
ترکه میت بعد اعطای نصیب ذوی السهم دیگر سوا اخوة و اخوات برای جد انفع و بهتر باشد و باقی را ثلثی صحیح نیست پس
اصل مسئله را ببین که از حیثیت مخرج ثلث که سه باشد در اصل مسئله ضرب کن تا که جدا کردن ثلث از حاصل ضرب اصل
شود و همان تصحیح مسئله باشد مثالش گذشت * چون گذارد زنی جد و مادر * اخت عینی و دختر و شوهر * پس سدس
بهتر است در حق جد * هیچ جز حجب اخت را نرسد * مسئله اصل از دوازده دان * لیکن از عول سیزده گردان * این
مثالی است که در وی سدس کل مال برای جد انفع است از مقاسمه و از ثلث باقی بعد نصیب ذوی الفروض دیگر هر چند مثالش
سبق [illegible] است لکن وجه ایراد این مثال در ینجا بر آنست که اخت عینیه یا اخت علاتیه گو محجوب بجد نیست لکن در بعض
احیان مع الجد وارث نمیشود با آنکه چنین مسائل عائله نیز میباشند و خلاصه مضمونش اینکه چون زنی میرد و جد و ام و اخت
اعیانیه و بنت و شوهر گذارد پس سدس در ینجا در حق جد بهتر از مقاسمه و ثلث باقی است و اخت اعیانیه را جز حجب چیزی
نمیرسد و اگر بجای اعیانیه علاتیه باشد بدرجه اولی او را چیزی نخواهد رسید لهذا آنرا ذکر نکرد پس اگر چه اصل مسئله بسبب اجتماع
نصف و ربع و سدس دوازده است لکن از عول سیزده میشود نصف آن که شش باشد حق بنت است و ربع آن که سه بود
سهم زوج است و سدس که دو باشد حصه ام است باقی ماند یک و حق جد در سدس است که دو باشد در ینصورت یکی
افزوده سیزده نمایند و اخت را که با دختر عصبه بود چیزی نمیرسد و وجه خیریت سدس جمیع مال از مقاسمه اینست که
چون زوج و بنت و ام یازده سهام حق خود گرفتند یک باقی را اگر میان جد و اخت مقاسمه کنند دو ثلث از یک بجد
خواهد رسید و دو سهم سیزده بالبداهة اکثر از نیست و وجه خیریتش از ثلث باقی ظاهر است که این ثلث از سهم مقاسمه هم
کمتر است * نزد زید ابن ثابت از اخوات * خواه اعیانی اند یا علات * هیچیک نیست از ذوات الفرض * با جد الا در اکدریه بعض
زوج و ام و جد و اخت اعیانی * صورت اکدریه را دانی * در حق جد مقاسمه بهتر * که بر و ضعف حصه خواهر *
مسئله از شش و نه عائل * صحت از بست و هفت کن حاصل * که دو اخت اند جا هی یک اینجا * یا بجایش برادری تنها
نیست ره عول و اکدریه را * سدس کل برای جد ولی * یعنی نزد زید ابن ثابت هیچیکی از اخوات اعیانیه و علاتیه با جد

از ذوات الفرض نیست بلکه عصبه است مگر در مسئلهٔ اکدریه که اخت بالعرض یعنی بعروض عارضی ذات الفرض گردیده مراد
از بالعرض آنست که اگر اخت واحده تنها بدون خواهری دیگر یا برادری نمی بود و نیز بصورت نگردانیدنش از ذوات الفرض
بالکلیه محروم از میراث نمیشد نزد اکثر ارباب فرائض معدود نمیگردید و وجه تسمیهٔ این مسئله باکدریه آنست که این صورت
بعینه در قبیلهٔ بنی اکدر واقع شده و صورتش اینست که زنی مرد و زوج و ام و جد و اخت اعیانیه گذاشت و بجای اعیانیه
اگر علاتیه باشد نیز مسئله از اکدریه خارج نشود شوهر را نصف و مادر را ثلث و جد را سدس و خواهر را نصف میرسد
اصل مسئله از شش است و بنه عول میکنند و اینجا در حق جد مقاسمه بهتر است از سدس جمیع مال که یک از شش باشد
و بهتر از ثلث ما بقی بعد نصیب زوج و ام است که یک سدس کامل و ثلث یک سدس از شش باشد و وجه خیریت مقاسمه آنست
که ضعف حصهٔ خواهر خواهد یافت و از بیست و هفت هشت با و خواهد رسید زیرا که از عول حصهٔ جد یک است و حصهٔ خواهر سه
هرگاه مقاسمه نمایند مجموع سهام هر دو چهار و تقسیمش بر رؤس هر دو که بمنزلهٔ سه اخت اند مستقیم نمیشود پس را در سه ضرب
کنند بیست و هفت میشود نه از آن حق شوهر است و شش نصیب ما در و سه سهم جد و نه حظ اخت و بعد ضم نصیب جد
با حصهٔ اخت دوازده میشوند چون آنرا میان هر دو مقاسمه نمایند هشت بجد و چهار باخت خواهد رسید پس بدین طور
اینجا اخت را اولا صاحب فرض ساخته تا بالکلیه از میراث محروم نشود و بالآخر عصبه گردانیده که نصیبش بر نصیب جد
از دیاد نپذیرد و در مسئلهٔ متقدمه بنت از ذوات الفرض شدن اخت مانع بود و بنا علیه اخت از [illegible] بر جد
و اگر بجای اخت درین مسئله دو اخت باشند یا تنها یک برادر باشد پس این مسئله عائله و اکدریه باقی نماند اگرچه دو خواهر
بجای یکی باشند حق مادر را از ثلث بسدس رد میکنند و از شش که اصل مسئله است سه بزوج و یک بام و یک بجد و یک
باختین خواهد رسید و مقاسمه و سدس کل درین صورت یک حال دارد و از ثلث ما بقی بهتر است و اگر یک اخ بجای
اخت باشد هم مسئله از شش و سدس که یک باشد بوجه فرضیت بجد میرسد و اخ را که عصبه است چیزی نمیرسد درین صورت
سدس برای جد بهتر از مقاسمه و ثلث باقی است و نزد امامیه درین صور نصف حق زوج و ثلث حق مادر بفرض و باقی
حق اخت ورداً خواهد بود و سدس بجد استحباباً میرسد و در مسائل جد اختلافی که میان شیعه و اهل سنت است در احوال
جد گذشت حاجت اعاده ندارد

بیان مناسخه

مردی آن کز غنا تمتع داشت ✤ ورثه مستحق مال گذاشت ✤
وارثی قبل قسمت متروک ✤ نیز راه عدم نمود سلوک ✤ سهم او حظ دیگران گردید ✤ نوبت قسمتش ولی نرسید ✤ که از ینها یکی بمرد و
گذاشت ✤ آن کسان را که وارث خود داشت ✤ همچنین چند بطن بگیر ✤ که بتقسیم مال شد تاخیر ✤ نام این انتقال ای جانان ✤
در شریعت مناسخه میدان ✤ مناسخه در لغت بمعنی نقل و تحویل است و در اصطلاح این علم عبارت از انتقال حصص ورثه
است قبل القسمت بسبب موت آنها بوارثان شان چنانچه از نظم همین معنی مفهوم میشود که شخصی غنی وفات کرد و ورثه مستحقین
مال خود گذاشت و وارثی از ورثهٔ مذکوره قبل قسمت متروکهٔ مورث خود نیز راه عدم پیمود و سهم این متوفی ثانی

حظ دیگر وارثان خودش گردید لکن ہنوز نوبت قسمتش نرسیدہ بود کہ یکی ازین ورثہ متوفی ثانی ہم بمرد و کسانی را
کہ وارث خود داشت بگذاشت ہمچنین چند بطن دیگر را اگر کہ در تقسیم مال تاخیر شد و یکی بعد دیگری ہمی مرد نام این انتقال
شریعت مناسخہ ہست ۔ وارث میت دوم بعمل نیست گر غیر وارث اول ہست ہر یک تیرہ قسمت ہم گر ز یک
جنس وارث اند ہم پس دوم میت ہست کالمحجوب بل کالم یکن شود محسوب ۔ میگوید کہ ہرگاہ صورت مناسخہ
متحقق شد پس باید دید کہ اگر وارثان میت دوم در عمل مناسخہ غیر وارثان میت اول نیستند و در قسمت ہم از جہت
واخراج میت ثانی تغیری تبدیلی واقع نمیشود کہ ہمہ ورثہ از یک جنس ہم شدہ پس میت دوم مثل محجوب ہست بلکہ کالم یکن محسوب شود گویا جز
درمیان نبود چنانچہ شخصی ہم چہار پسر چہار دختر از بطن زن واحدہ گذاشت پس یکی از پسران یا دختران کور مرد و وارثی غیر
ازین اخوۃ و اخوات خود نگذاشت پس ترکۂ میت اول بر بنین و بنات احیا للذکر ضعف الانثی منقسم خواہد شد ۔ وارثان
غیر یکدیگر یا تغیر بقسمت ہست اگر ابتدا از میت اول ساز تصحیح بیقصور و خلل دہ بہر وارثی از آن تصحیح سہم او بہر حصہ
کردہ تنقیح پس تصحیح میت دیگر کوشش نمایند کہ بحصہ اش بنگر صحت مسئلہ با ما فی الیدہ کہ بنوعی مماثلت دارد ضرب و قسمت
در آن نیز در کار ۔ مسئلہ را بحال خود بگذارد یعنی اگر وارثان غیر یکدیگر اندای ورثہ میت ثانی غیر وارثان میت اول اند
یا با وجود اتحاد ورثہ تغیری در قسمت ثانی واقع میشود درین ہر دو صورت ابتدای عمل مناسخہ از میت اول باید کرد تصحیح
مسئلہ میت اول بلا قصور و خلل باید نمود و سہام ہر وارثی کہ منتج شدہ بہر یکی باید داد بعد ازان تصحیح میت دیگر
کوشید و بحصہ میت ثانی کہ از ترکہ میت اول بوی رسیدہ و ما فی الیدہ او ہست نظر باید کرد کہ آن با تصحیح مسئلہ وفاتش کدام
نسبت اگر تصحیح مسئلہ اش با ما فی الیدہ بنوعی از انواع مماثلت دارد یعنی خواہ تماثل حقیقی ہست یا تماثل حکمی کہ تداخل ہست یا
بصورتیکہ ما فی الیدہ اکثر از تصحیح بودہ بہر صورت ضرب و قسمت کارے ندارد مسئلہ مصححہ را بحال خود گذارند و ما فی الید را
بر ورثہ اش قسمت نمایند مثال تغیر در قسمت با وجود اتحاد ورثہ میت اول و ثانی شخصی مرد و یک پسر
یک زوجہ و سہ دختر از زوجہ دیگر گذاشت پس دختری ازینہا مرد و یک اخ علاتی و دو اخت اعیانیہ گذاشت بہر صورت
مسئلہ میت اولی از پنج خواہد بود دو بہ پسر و یک یک بہر دختر خواہد رسید و مسئلہ میت ثانی بوجود ثلثین از سہ ہست دو ثلث
ہر دو اخت اعیانیہ را و باقی یک ثلث با اخ علاتی میرسد پس میان ہر دو تقسیم تغیر ظاہر شد مثال تفاید ورثہ [illegible]
بصورت مناسخہ در آخر این فصل بشرح خواہد شد ۔ نیست ما فی الیدش چہ با تصحیح استقامت [illegible] بالتصحیح [illegible]
توافق ہست وفق تصحیح دوم آرید ہست نیز آن [illegible] تصحیح تا شود مسئلہ [illegible] تصحیح یعنی و اگر [illegible]
دیگر با تصحیح مسئلہ ہمان میت اصلا بالکل استقامت ندارد نیست پس اگر میان تصحیح و ما فی الیدہ بنوعی از انواع توافق
باشد وفق تصحیح دیگر را حاصل کردہ در تصحیح اولین ضرب باید کرد تا مسئلہ درست و تصحیح شود و لیکن بالحال ما فی [illegible]
میت دیگر کہ ازین ضرب تصحیح نصیب شدہ بر تصحیح [illegible] امام صحیح منقسم خواہد شد و مراد از توافق حکمی [illegible]

بهت که مافی الید اقل از تصحیح باشد سه دو تباین بود پس ای دانا زن تصحیح اول آخر را مخرج هر دو مسئله شمار حاصل
ضرب هر دو جا ای یار یعنی و اگر میان تصحیح مسئله میت ثانی و مافی الیدش تباین بود پس تصحیح دیگر را در تصحیح اول ضرب
کن و حاصل ضرب در هر دو جا یعنی در صورت توافق و در صورت تباین مخرج هر دو مسئله ای تصحیح هر دو صورت مذکوره
شمار کن سه پس تصحیح سوم بپرداز و بتصحیح سوم را مقام دوم ساز جای اول بگیر مبلغ را پس عمل کن چو ثانی و اول
آن ضوابط که گفته ام سابق بکن مراعات آن درین لاحق بهمین نهج رابع و خامس ثانی بمبلغ ست چون سادس در
قاعده واجب الرعایت دان بهذا تا بلانهایت دان یعنی چون از تصحیح مسئله میت دوم فارغ شدی پس تصحیح
مسئله میت سوم مشغول شو و این میت سوم را بجای میت دوم بگردان و هر چه بعد تصحیح دوم مبلغ اعداد مسئله
میت اول شده بود آن مبلغ را بجای مسئله اول بگیر بعد از ان با این مبلغ و ثالث همان عمل کن که در مسئله ثانیه
اول عمل کرده و آن ضوابط که سابق گفته ام مراعاتش درین لاحق که ثالث باشد نیز بکن یعنی اولا مسئله میت ثالث
تصحیح کن و ببین که میان تصحیح و مافی الید او کدام نسبت ست بصورت توافق و تباین وفق و کل تصحیح ثالث را در مبلغ مذکور
ضرب کن و حاصل ضرب را بهر دو صورت که توافق و تباین باشد مخرج هر سه مسئله شمار کن و بصورت تماثل میان
تصحیح و مافی الید احتیاج ضرب و تقسیم نیست و بهمین نهج که طریقه تصحیح مسئله میت ثالث مذکور شد هر یک از میت چهارم
پنجم نیز بجای ثانی ست مثل ششم که آنهم بجای ثانی ست و مبلغی که از تصحیح سوم حاصل شده اول مسئله میت چهارم
باشد و مبلغی که از تصحیح چهارم حاصل شده اول مسئله میت پنجم باشد و مبلغی که از تصحیح پنجم حاصل شده اول مسئله میت
ششم باشد و همچنین قیاس بکن و برای تصحیح مسئله هر یکی ازین اموات قاعده تصحیح مذکوره از ملاحظه نسبت و ضرب
فیما واجب الرعایت و بهمین طریقه تصحیح تا بلانهایت باید دانست آنکه لفظ دوم و سوم بتخفیف واو و تشدید آن
هر دو در اشعار استاده آید سه چون زنی فوت شد که مالی داشت و ورثه زوج و بنت و ام بگذاشت و زان
میان زوج قبل قسمت مرد ابا ام زوجه حظ ارثش برد بعد از ان بنت مرد و وارث آن بنت و ابنین و
جده اش را دان پس ام هم پیام مرگ رسید زوج و اخوین وارثش گردید این مثالیست جامع
طرق تصحیح بهر سه صورت تداخل و توافق و تباین و صورتش اینست

حمیده و المسئلة من ۱۲ و تصح من ۴ و تضرب ۴ فی ۴ فتصح من ۱۶ ثم تضرب ۲ فی ۱۶ فتصح من ۳۲ ثم تضرب فی ۴ فتصح من ۱۲۸

زوج واصف	بنت حامده	ام محموده
ربع	نصف	سدس
۳	۶	۲
۴	۹	۶
۸	۱۸	۲۴
۳۲	۷۲	

واصف المسئلہ من ۴ — مافی الیدہ ۴ ثم ۸ ثم ۳۲ — بینهما تماثل

اب موصوف	ام منعوتہ	زوجہ مشکورہ
	ثلث مابقی	ربع
۲	۱	۱
۴	۲	۲
۱۶	۸	۸

حامدہ المسئلہ من ۶ — مافی الیدہ ۹ ثم ۱۸ ثم ۷۲ — بینهما توافق بالثلث

ابن شاکر	ابن ناعت	بنت وصیفہ	جدہ ام الام محمودہ
			سدس
۲	۲	۱	۱
۶	۶	۳	۳
۲۴	۲۴	۱۲	۱۲

محمودۃ المسئلہ من ۲ تضرب فی ۹ تصح من ۱۸ — مافی الیدہ ۹ ثم ۳۶ — بینهما تباین

زوج احمد	اخ شکور	اخ صبور
نصف		
۲	۱	۱
۱۸	۹	۹

۱۲۸

الاحیاء

موصوف	منعوتہ	مشکورہ	شاکر	ناعت	وصیفہ	احمد	شکور	صبور
۱۶	۸	۸	۲۴	۲۴	۱۲	۱۸	۹	۹

بدانکہ درینصورت اصل مسئلہ حمیدہ بوجہ اجتماع نصف و ربع و سدس از دوازدہ است چون سہ بزوج و شش به بنت
دو بام دادہ شود یک باقی می ماند پس مسئلہ رد یہ است اولا از اقل مخارج فرض من لا یرد علیہ کہ چهار باشد مسئلہ
کنند و یکی ازان بزوج دهند باقی سہ بر سہام ثلثہ بنت و سہم واحدہ ام کہ ہمگی چهار باشد مستقیم نیست و میان این ہر دو تباین
است چهار را کہ مسئلہ رد بود و درین چهار کہ بمنزلہ رؤس است ضرب نمایند و از شانزدہ حاصل ضرب تصحیح مسئلہ کنند
چهار ازان بزوج و نہ به بنت و سہ بام خواهد رسید و اصل مسئلہ زوج متوفی کہ محتوی مثال حالت تماثل میان تصحیح و مافی الید
بوجود ربع از چهار باشد و مافی الیدش نیز چهار و این ہر دو متماثلین باہم مستقیم القسمت اند زوجہ اش را یک و با ورثہ اش نیز یک کہ
ثلث مابقی ست و پدرش را باقی دو بعصوبت میرسد و اصل مسئلہ بنت متوفاۃ کہ مشتمل بر مثال نسبت توافق در تصحیح و
مافی الید ست بوجود سدس از شش باشد و مافی الید آن نہ و میان ہر دو توافق بالثلث است پس وفق کہ ثلث
شش هم قائم مقام رؤس ست در مبلغ یعنی تصحیح اول کہ شانزدہ باشد و در حکم اصل مسئلہ است ضرب کنند
حاصل قسمت کہ سی و دو باشد مخرج ہر دو مسئلہ بود و درینصورت مافی الید این بنت ہیچدہ گردد و سہ ازان ہیجدہ

دوازده به دو ابن وسه به بنت وی خواهد رسید واصل مسئلهٔ متوفاة که متضمن مثال تباین ما بین تصحیح وما فی الید است
بود ونصف از دو باشد وتصحیحش از چهار که با نه ما فی الید تباین دارد پس چهار را در مبلغ که سی و دو بود ضرب نمایند
یکصد وبست و هشت حاصل شود که همان مخرج مسائل واز آن تصحیح بطون اربعه است پس ما فی الیدش سی و شش
میرسد بجده سهام زوج است وبجده سهام اخوین که بهر یکی نه میرسد طریقهٔ استخراج سهام ورثهٔ میت
اول وآخر در مناسخه از مبلغ بهر او را که حصهٔ هر یک بشنو از من طریقه اینکه گر تصحیح اولی فی ثانی
بست بنوشتی که میدانی حصهٔ وارثان اول را و زن تصحیح دوین آنجا حصهٔ وارثان آن دیگر و زن ما فی الید
همان بگیر اگر خواهی که سهام ورثهٔ هر یک سوات از مبلغ تصحیح بر آری پس طریقه آنست که اگر در تصحیح اول ودیگر بنوشتی
معلوم یعنی تباین است سهام وارثان میت اول در تصحیح دیگر ضرب کنند ای حصهٔ هر وارث را از بطونیکه فوق بطن
اخیر مناسخه باشند در تصحیح اخیر ضرب نموده حاصل ضرب را حصهٔ آن وارث دانند و طریقهٔ استخراج سهام وارثان
آن میت دیگر که خاتم المناسخه وبطن اخیر بود اینست که حصهٔ این وارثان را که از تصحیح مسئلهٔ مورث بایشان رسیده
در جمیع ما فی الید همین میت دیگر که مورث آنهاست ضرب کنند حاصل ضرب حصه اش خواهد بود و اگر هر دو باهم
موافق اند اگرچه مضروب هست سهم بگیر وفق تصحیح و وفق ما فی الید بهر ضرب سهام بیاید یعنی اگر هر یک
از تصحیح اول و اخیر باهم متوافق است پس درینصورت هم اگرچه برای دریافت سهام هر یک از ورثهٔ میت اول و دیگر
مضروب سهام هر یک است لکن برای ضرب سهام ورثهٔ اول مضروب فیه وفق تصحیح اخیر است وبرای ضرب سهام
ورثهٔ اخیر مضروب فیه وفق ما فی الید بباید خلاصه اینکه بصورت توافق سهام ورثهٔ اول را در وفق تصحیح وسهام
ورثهٔ اخیر را در وفق ما فی الید ضرب کرده حاصل ضرب را سهام مصححه شمارند **بیان ذوی الارحام**
هست توریث ذو رحم منقول از کبار صحابه مقبول هست مختار ابو حنیفه همین همبر این صاحبین گزین
لیک نیست زید بن ثابت هم مقام نیست قائل بارث ذو الارحام هست مختار مالک این مذهب رفت هم شافعی
بدین مشرب بدانکه ذو رحم بفتح را وکسر حای مهملتین در لغت بمعنی صاحب قرابت است ودر شرع هر قریبیکه
سوای ارباب فرائض وعصبات باشد چنانکه بعد ازین مذکور است پس توریث ذو رحم از کبار صحابه واکثر آنها مثل عمر فاروق
وعلی مرتضی وابن مسعود وابی عبیده جراح ومعاذ بن جبل وابی الدرداء وغیرهم رضی الله عنهم منقول شده ودر
روایتی از ابن عباس هم آمده وعلقمه وابراهیم وشریح وحسن وابن سیرین وعطا ومجاهد از تابعین هم بدان رفته
وهمین حکم مختار امام ابو حنیفه است وبرهمین امام صاحبان برگزیده که ابی یوسف ومحمد اند وفقهاء نیز بهمین طرف رفته
وعلمای امامیه هم توریث ذوی الارحام اختیار نموده اند وبا بعض عصبات مصطلحهٔ اهل سنت شامل کرده اند چنانچه
در ما بعد ذکرش خواهد آمد لکن زید بن ثابت از زمرهٔ صحابه قائل وراثت ذوی الارحام نیست وروایتی شاذه از ابن عباس

عباس رضی نیز همچنین ست و سعید بن مسیب و سعید بن جبیر از تابعین هم بدین رفته اند و مختار امام مالک هم همین ست
و امام شافعی نیز این مذهب رفته و قاسم بفتح قاف و ضم آن بمعنی سردار و سید قوم ست ـ هر قریبی که میت آنرا قریبی هم
عصبه نیز نیست ای ذوی الفروض هست در شرع ذو رحم نامش. منقسم و ان بچار اقسامش. یعنی آن صاحب قرابت
که ذوی سهم مقدر و عصبه نیست در شرع نام آن ذو رحم ست و آن منقسم بچار صنف ست ـ صنف اول نبات
اموات. آنکه شد منتهی بدخل بنات. اولاد اولاد دختران شمر. بعد ازان نسل دختران پسر. صنف اول از
اصناف اربعه که بجانب میت بدخل دختران منتهی و منتسب باشد یعنی چون بطرف میت آنرا نسبت کنند و اسطه
این نسبت بنت واقع شود و مقدم آنها اولاد دختران صلبی اگرچه فروتر باشند باید شمرد و بعد اینها اولاد دختران
پسر میت ست اگرچه فروتر باشند ـ صنف ثانی که هست موتی را. انتما جانبش الی آنجا. بود غیر دخل ام بالذات
اعنی اجداد فاسد و جدات. صنف ثانی از اصناف اربعه آنست که موتی را بجانب شان انتساب باشد لکن آن
انتساب بغیر دخل ام نباشد یعنی دران انتساب ام بالذات واسطه نسبت شود و مراد ازان اجداد فاسده و جدات فاسده
که میت بواسطه ام خودش بطرف آنها منتسب میشود ـ صنف ثالث که انتمای آن. سوی ابوین میت ست عیان
نسل اخت و بنات اخ دانی. و نیز ابنای اخ لام خوانی. صنف ثالث از اصناف اربعه آنکس ست که انتسابش بطرف ابوین
میت ظاهر باشد یعنی هرگاه بطرف میت آنرا نسبت کنند اب یا ام واسطه نسبت واقع شود و این صنف اولاد اخوات
اعیانیه و علاتیه و اخیافیه هست و همچنین بنات اخوة اعیانی و علاتی و اخیافی ست و نیز ازین صنف پسران اخ اخیافی
اند ـ صنف رابع که منتمی ست بهان. سوی جدین و جدتین بیجان. عمه و خال و خاله اموات. عم لام نیز ازین
شمرده صفات. صنف رابع از اصناف اربعه که بهان منتسب هست بطرف هر دو جد میت که اب الاب و اب الام
باشد و بطرف هر دو جده میت که ام الاب و ام الام باشد و آن عمه میت ست که اگر خواهر اعیانیه و علاتیه پدر میت ست
منتسب بجده پدری میت خواهد بود و اگر خواهر اخیافیه پدر میت ست منتمی بسوی جده پدری میت خواهد بود و دیگر
ازین صنف خال و خاله میت ست که اگر برادر و خواهر اعیانیه و علاتیه مادر میت ست منسوب بسوی جد مادری
میت خواهد بود و اگر برادر و خواهر اخیافیه مادر میت ست منتمی بسوی جده مادری میت خواهد بود و دیگر ازین صنف عم اخیافی
میت ست یعنی برادر اخیافی پدر میت که منتمی بجده پدری میت ست و اعمام اعیانی و علاتی از عصبات اند نه از ذوی الارحام
نیست اصناف اربعه ذوی الارحام و هر که بواسطه یکی ازین اصناف مذکوره منتمی شود آنهم از ذوی الارحام باشد
لکن بعض ذوی الارحام ازین اصناف خارج اند مثل اعمام ابوین میت و اخوال آنها و همچنین عموده و خوله جدین و
جدتین میت مگر آنکه بتکلف در صنف رابع درج نمایند و مراد از جدین و جدتین اعم ازان گیرند که بدرجه اولی باشند یا فوق
آن ـ از ابو یوسف اینچنین مرویست. که همین ابو حنیفه مرضی ست. وز محمد روایت ست درین. که بقول

امام اعظم و دین * صنف ثانی ست اقرب الاصناف * بعد از آن اول از رهٔ انصاف * باید دانست که در تقدیم و تاخیر
اصناف اربعه مذکوره از امام ابو حنیفه رحمه الله روایات مختلفه مروی شده از ابی یوسف رحمه الله و نیز از حسن بن زیاد
چنین مرویست که همین ترتیب اصناف مرضی امام ابو حنیفه و همچنین ابن سماعه از محمد بن الحسن از امام روایت کرده که
اقدم الاصناف اول ست بعد از آن دوم پس سوم سپس چهارم مثل ترتیب عصبات که اقدم آنها جزء میت است بعد از آن
اصل او ست بعد از وی جزء اب بعد از آن جزء جد و همین روایت ابی یوسف رحمه الله مفتی به است درین مقام و همین
ترتیب در توریث این اصناف مختار علمای امامیه ست لکن فرق آنست که نزد شان صنف ثانی و صنف ثالث در
یک درجه اند که عند الاجتماع باهم وارث توانند شد و یکی مانع ارث دیگری نخواهد گردید و ابو سلیمان از محمد رحمه الله
روایت کرده و آن روایت آنست که امام ابو حنیفه چنین فرموده که اقرب الاصناف صنف ثانی ست و صنف اول
بعد از صنف ثانی ست بمقتضای انصاف زیرا که جد ابو الام از اولاد بنات اقوی و اعلی ست چه نی که در درجهٔ او ست
یعنی ام الام ذات الفریضه ست و زینکه محاذی ابن البنت است ای بنت البنت از ذوات الفرض نیست و نیز جد ابو الام
در قصاص میت اگر نبیره در قتلش شده باشد کشته نشود و ولد بنت میت کشته میشود و هست مختار صاحبین امام *
که از میان صنوف ذوی الارحام * صنف ثالث مقدم ست ای را د * بر ابو الام ز زمرهٔ اجداد * یعنی این هر دو روایت
از امام ابو حنیفه رحمه الله بود و لکن مختار ابی یوسف و محمد رحمهما الله آنست که از میان اصناف ذوی الارحام صنف
ثالث که اولاد اخوات و بنات اخوة و ابنای اخوة لام باشند بر ابو الام از زمرهٔ اجداد مقدم ست و راد بفتح را و تخفیف دال اول
مهملتین بمعنی سخی و بهادر آمده بیان صنف اول ذوی الارحام سه هر که اقرب بمیت از اینها ست *
بهر میراث اقدم و اولی ست * پس بنات بنات دان اولی * از بنات بنات ابن اینجا * و رسا و بر تبه اند بهم *
ز انمیان نسل وارث ست اقدم * پس از ینجاست بنت بنت پسر * اقدم از ابن دختر دختر * بعد از آنکه از بیان ترتیب
اصناف ذوی الارحام فراغت شد شرح کیفیت توریث آنها ضرور افتاد پس اول احوال توریث صنف اول بیان
میکند و میگوید که اگر از صنف اول چند شخص یافته شوند پس هر که قریب بمیت باشد میراث را بهمان اقدم و اولی ست
بنا برین قاعده بنت البنت که مدلی شو بمیت بیک واسطه ست اولی باشد از بنت بنت الابن که منتسب بمیت بدو واسطه
ست اگر چه واسطه اش قوی ست باتفاق فریقین و اگر هر یکی از آنها در رتبهٔ درجه باهم برابر باشد که وسائط هر یکی متساوی
العدد باشند از میان آنها اولاد وارث یعنی نسل اهل فرض از اولاد ذوی الارحام اقدم بارث ست پس بهمین سبب
بنت بنت الابن که دختر زن ذات الفریضه ست اقدم و اولی از ابن بنت البنت باشد که هر چند خودش قوی ست لکن ازو پسر
ذات الرحم ست و نزد امامیه مذهب مختار درینصورت اولاد پسر را اگر چه انثی باشد مضاعف اولاد دختر اگر چه ذکر باشد پسر و
در اولاد اولاد هر یکی للذکر ضعف الانثی منقسم میگردد و پدر و مادر میت حاجب اینها نمیشوند سه گر مساوی نیست بتقرب

بیان صنف اول ذوی الارحام

هر یک * نیست از نسل وارثی هیچ یک * یا بود نسل وارثی هر یک * پس ابو یوسف و حسن بشک * قسمت مال بر
سر ابدان * در فروعات کرده اند بیان * هر زنی راست نصف حصهٔ مرد * باصولش نظر نباید کرد * بل خلاف و صفات
شان یکسان * هست در مردی و زنی بیجان * یعنی اگر هر یکی از ینها مساوی الدرجه هست و هیچ یکی از ینها از اولاد وارث
نیست مثل بنت ابن البنت و ابن بنت البنت یا هر یکی از ینها از اولاد وارثی هست مثل ابن بنت الابن و بنت
بنت الابن پس درینصورت ابی یوسف رحمه الله در قول اخیر خودش و حسن بن زیاد که یکی از اصحاب امام ابی حنیفه رحمه الله
هست قسمت مال متروک در فروعات موجوده بر سر ابدان بیان کرده که در موجودین للذکر ضعف الانثی تقسیم
نمایند و نظر بذکورت و انوثت اصول این فروعات نکنند بل مخالفت و موافقت اصول در ذکورت و انوثت
یکسان شمارند مثلاً بنت ابن البنت و ابن بنت البنت که مال بینها للذکر حظ الانثیین منقسم خواهد شد و ذکورت اب البنت
و انوثت ام الابن ملحوظ نخواهد گردید و در این صورت نظر امامیه بصفت ذکورت و انوثت طبقهٔ اولی و واسطهٔ ابن البنت و بنت الابن
اگر هر یکی از آنها از یک صنف اند چنانچه درینجاست در فروع آنها للذکر ضعف الانثی تقسیم کنند و اگر مختلف الصنف اند
دو حصه باولاد پسری و یک حصه باولاد دختری دهند و ذکورت و انوثت فروع را ملاحظه نکنند چنانچه بنت بنت الابن
و ابن ابن البنت که نزد حنفیه بنت را یک ثلث و ابن را دو ثلث ست و نزد امامیه بنت را دو ثلث و ابن را یک ثلث
باشد * و نزد محمد در اتفاق اصول * رای ابو یوسف و حسن منقول * و در خلاف ست صفات اصول * قسمتش بر اصول شد
منقول * حصهٔ اصل را بفرع دهند * بخلاف فروع دل ننهند * چون از بیان مقولهٔ ابی یوسف رحمه الله فراغت
حاصل شد اکنون گوش بر قول محمد رحمه الله باید نهاد که از محمد رحمه الله بصورت اتفاق صفت اصول در ذکورت و
انوثت رای ابو یوسف و حسن بعینه منقول ست و اگر در صفات ذکورت و انوثت اصول اختلاف ست از محمد
رحمه الله قسمت آن مال بر اصول منقول شده که اولاً مال را بر اصول مختلفه تقسیم کرده حصهٔ هر اصل را بفرعش بدهند
و باختلاف ذکورت و انوثت فروع متوجه نشوند * پسری گر بود ز یک دختر * دختری هم بود ز دخت دگر *
هست بالاتفاق قسمت مال * بهر زن نیمهٔ نصیب رجال * آین شالیست که حکم ابو یوسف و محمد رحمهما الله
درینصورت یکی ست که اگر میتی را یک ابن البنت ست و یک بنت البنت مال میت باتفاق صاحبین و حسن
میان هر دو برای زن نصف حصهٔ مرد باشد که نزد ابو یوسف و حسن باعتبار ابدان فروع و صفات آنها و
نزد محمد رحمه الله بلحاظ اتفاق صفت اصول دو ثلث با ابن و یک ثلث به بنت خواهد رسید * نزد امامیه که بالمناصفه
پسر و بنت انقسام یافته حصهٔ هر بنت بولدش خواهد رسید و هر یکی ابن بنت را دختر * وان گر ابن بنت بنت گر *
نزد آن هر دو طور قسمت آن * در فروع ست بر سر ابدان * بطریق محمد این قسمت * در اصول ست اندرینصورت
بطن ثانی محل قسمت دان * حق هر اصل ده بفرع همان * آین شالیست که دران حکم ابو یوسف و محمد رحمهما الله

مختلف است که اگر یکی بنت ابن البنت و دیگری ابن بنت البنت است نزد یکی ابو یوسف و حسن رحمهما الله بطریقه قسمت آن در فرع برابر آن است اثلاثاً دو ثلث با بن بنت البنت و یک ثلث به بنت ابن البنت است و بطریق محمد رحمه الله قسمت این که در بین است در اصول سبب یعنی بطن ثانی را محل قسمت خواهند که اول محل اختلاف بذکورت و انوثت همانست پس مال را اثلاثاً قسمت کرده دو ثلث به بنت ابن البنت حق پدرش و یک ثلث با بن بنت البنت حصه مادرش بدهند و نیز اما میه نظر باصول هر دو انصافاً بهر یک تقسیم نمایند و در بطون کثیر مختلف اند پس بقول محمد رحمه الله قسمت مال اولاً باید بر خلاف که اولاً واقع پس هر دو فرقه کن از ذکور و نسا و جمع کن حظ هر فریق جدا پس اولاد هر دو طائفه بین که کجاست اختلاف در این و قسمت حظ زمره اسلاف کن بر اعلی الخلاف این اخلاف باز انجا جمع زن و مرد مثل سابق دو فرقه باید کرد همچنین تا نهایت اعمال طور تفریق هست و قسمت مال و آنچنین و اگر از ذوی الارحام تا جدات و اجداد آنها که بنات و ابنا متساویة الدرجات هست باشند بطون کثیرة الوسائط مختلفة الصفات اند پس بقول محمد رحمه الله قسمت مال ابتدا بر خلاف باید که اولاً پیدا شده یعنی در بطنی که اول اختلاف بصفت ذکورت و انوثت واقع شده مال متروک را اولاً قسمت نمائی پس همان بطن جمع فرقه بکن یکی فرقه ذکور و دیگر فرقه نسا و سهام هر فریق را از این هر دو فرقه جدا جدا جمع کن بعد از آن با ولاد هر دو طائفه مذکوره ببین که اختلاف بذکورت و انوثت در آنها کجاست هر جا که اعلی الخلاف یعنی اول اختلاف بذکورت و انوثت در اولاد ایشان یافته شود حظ اسلاف نای حصه هر فرقه از ذکور و اناث بر اخلاف و اولاد ایشان قسمت کن و باز بعد قسمت این جماعه زن و مرد اعلی الخلاف را مثل سابق دو فرقه باید کرد همچنین نظر در اولاد این هر دو فرقه تا باید نمود و همان عمل سابق را کار بند باید شد بالجمله تا نهایت اعمال که عمل منتهی شود همین طریقه فرقه فرقه کرده و قسمت مال بر آنها نمودن است و مثالش اینست

مسئله نزد محمد رحمه الله از ٥ او تصحیح از ٦٠

ذریه

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢
بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	ابن	ابن	ابن
بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت
بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	ابن	ابن	ابن	بنت	بنت	ابن
بنت	بنت	بنت	ابن	ابن	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	بنت
بنت	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت
بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت
١	٢	٣	٣	٦	٣	٢	٣	٩	٤	٨	١٢

١٦٠

شخصی مرده و دوازده شخص از ذوی الارحام متساویة الرتبة در بطن سادس گذاشت که شش از آن پسران اولاد اولاد بنات
و ابنا و شش رجال از اولاد بنات و در پنج دوازده شخص احدی ولد وارث نیست پس تصحیح این مسئله نزد ابی یوسف
رحمه الله و پیروانش از پانزده است باعتبار عدد رؤس مع للذکر ضعف الانثی میرسد و نزد محمد رحمه الله اصل مسئله
او پانزده است و تصحیحش از شصت پس اگر مال متروک را پانزده سهم کرده اولا برابطن اول که شش ابن و نه بنت اند و مثل ذکر
آنها پانزده تقسیم نمایند و ذکور را یک فرقه و اناث را یک گروه سهام هر یک جداگانه جمع کنند شش سهام ابنا و نه سهام
بنات اند و در بطون ما تحت اختلاف صفت ذکورت و انوثت جو بینند در بطن ثالث این اختلاف موجود است که از اولاد
ابنای ثلثه یک ابن و دو بنت هستند چون شش را که حصه ابنای ثلثه است میان اینها للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم نمایند سه با بن میرسد و سه بهر
خواهران خواهد رسید پس ابن هر دو بنات را یک فرقه کنند و ابن را یک فرقه و سهام ثلثه ابن آخر بفرع عش که اختلاف در آن
واقع نشده رسانند و در فرقه هر دو بنات در بطن خامس اختلاف است آنجا تقسیم للذکر ضعف الانثی دو با بن و یک بنت
رسیده و بعینه بفرع هر یکی منتقل خواهد شد و نیز در بطن ثالث از اولاد فرقه بنات تسعه هم اختلاف است که شش بنت
و سه ابن اند و اینها دوازده رؤس شدند که سهام تسعه این فرقه بر رؤس آنها مستقیم نمیشوند و میان سهام و رؤس توافق
بالثلث است پس چهار را که ثلث رؤس است در اصل که پانزده بود ضرب کنند و از حاصل ضرب که شصت باشد تصحیح مسئله
نمایند و از این تصحیح سهام فرقه ابنای ثلثه بطن اول بست و چهار گردیده چهار از آن بفرع ابن اول که ولد عاشر است و
بفرع ابن ثانی که فرزند یازدهم است و دوازده بفرع اخیر ابن ثالث که ولد دوازدهم است خواهد رسید سهام فرقه بنات
که سی و شش خواهد شد و در بطن ثالث تقسیم للانثی نصف الرجل بجده حق بنات سته و بجده حظ ابنای ثلثه باشد و
هر یکی از پنج ذکور را تا شد التفریق بدو فرقه نموده در بطن رابع که بفرقه ذکور اختلاف است سه با بن و نه بهر دو بنت تقسیم کنند
و حظ ابن بفرع وی هست و در فرقه هر دو بنت در بطن سادس اختلاف نیست از سهام آنها در آنجا سه بنت و شش
با بن بدهند و در فرقه بنات سته بطن ثالث که حق ایشان بجده سهام است در بطن رابع اختلاف واقع شده که از اولاد آنها
سه بنت و سه ابن اند و دوازده سهام بفرقه ابنا و شش بفرقه بنات میرسد این فرقه ابنای ثلثه در بطن خامس دو بنت و یک ابن
مختلف شده از شش چهار با بن رسیده بفرع عش منتقل خواهد شد و فرقه این هر دو بنات در بطن سادس مختلف شده آنجا چهار با بن و دو بنت
خواهد رسید و این فرقه بنات ثلثه بطن رابع در بطن خامس مختلف بیک ابن و دو بنت شده از شش سهام آنها سه با بن و سه بهر دو بنات
خواهد رسید و سهم ابن بعینه بفرع عش منتقل خواهد شد و سهام بنات در بطن سادس بعینه اختلاف للذکر مثل حظ الانثیین منقسم
خواهد شد و در این تصحیح ربتا نزد علمای اثنا عشریه مسئله از پانزده است اقسام در بطن اول للذکر ضعف الانثی و حظ هر اصل
بفرع عش رسانیده شود و سهم محمد در اصل میگیرد صفت اصل و از فروع عدد و اگر از بنت بنت بنت بوده و پسر وارث
اند بجده نیز از این بنت بنت گرچه مستحقش باشد یک دختر و زاینه ابن دختر ثالث است و بست مگر دو بنت هم وارث اند پس

بنزدش محل قسمت در آن بطن علی الخلاف یک بطن است و صفت اصل معتبر باشد و از فروع ست اعتبار عدد و منقسم میشود بهفت سهام و اینچنین میرسد بذوالارحام که بود چار سهم ابن از آن و باقی حصهٔ دو بنت از آن و حصهٔ هر یک بفرع او برسد و صحت از بست و هشت از آن بیکند حالا امری دیگر که محمد رحمه الله توریث ذوی الارحام را بدان شرط کرده بیان میکنند و میگوید که دیگر نیست که محمد رحمه الله در قسمت ترکات بر اصل صفت اصول که ذکورت و انوثت باشد میگیرد و عدد از فروع میگیرد که فروع هر یکی چند شخص اند شانش بدین صورت ست

نزد محمد رحمه الله مسئله از ۷ و تصحیح از ۲۸ و نزد ابی یوسف رحمه الله تصحیح از ۷

میت
بکر

بنت	بنت	بنت
بنت ۲	بنت ۱	ابن ۴
بنت	ابن	بنت
ابنی	بنت	بنتی
نزد محمد ۶	۶	۱۶
نزد ابی یوسف سهم ۴	۱	۲
نزد امامیه ۲	۲	۲

که اگر منجمله ذوی الارحام دو پسر از بنت البنت یک بنت وارث اناثه جد فاسد خود بود و نیز یک دختر از ابن البنت بنت دیگر مستحق اناثه مذکوره بماند و هم دو دختر از بنت الابن بنت ثالث وارث آن هستند پس نزد محمد بطن اعلی الخلاف محل قسمت باید داشت لکن چون در آن بطن صفت ذکورت و انوثت از اصل معتبر باشد و اعتبار عدد از فروع ست پس بطن اعلی الخلاف درینجا بطن ثانی ست که صفت ذکورت و انوثت مختلف شده که یک ابن و دو بنت اند آن ابن را بانضمام عدد فروعش دو ابن باید گرفت و یک دختر را ازین هر دو نیز باعتبار عدد فرع وی دو دختر باید شمرد و یک دختر را که فرعش یک ست واحده باید داشت پس مجموع رؤس درین بطن هفت باشد که بنای مسئله بر آنست و بدین وجه ترکهٔ میت بهفت سهام منقسم میشود و بهر یکی از ذوی الارحام چنین حصه میرسد که چهار از آن سهم ابن البطن دوم ست و باقی سه از آن حصهٔ هر دو بنت البطن دوم و از آن نصیب بنت ذات الفرعین دو و یک از آن حظ ذات فرع واحد پس فرقهٔ ذکور و اناث جدا جدا کرده نصیب ابن بهر دو دختر انش بدهند و سهام هر دو بنات را در بطن ثالث بر ابن و بنت که بجای بنتین ست علی السویه منقسم گردانند و حصهٔ هر یک بفروعش در بطن چهارم رسانند و چون در بطن سوم تقسیم انصافاً است و عدد سه نصف صحیح ندارد اصل مسئله که هفت باشد در دو که مخرج نصف ست ضرب کنند چهارده شود و در بطن رابع سه سهام بنت بنت البنت بهر دو پسران انصافاً منقسم شود و نصف صحیح ندارد باز چهارده را در دو که مخرج نصف ست ضرب کنند بست و هشت شود که از آن

تصحیح مسئله است واگر خواهند چنین گویند که چون در بطن سوم انکسار در نصیب دختران و پسر واقع میشود و عدد رؤس بنات
و ابن چهار است و آن با سه سهام تباین دارد پس اصل مسئله را در چهار ضرب کنیم بیست و هشت میشود و چند حیثیت در نصیب صورت مسئله
از سه است و تصحیح از شش و دو و بر هر یک از بنات ثلثه انقسام یافته حصه هر یکی بفروع آن منتقل خواهد شد دو حصه به بنت ابن
بنت البنت و یک یک بهر یکی از ابنین و بنتین خواهد رسید لیکن ابو یوسف اندرین صورت مال در فروع میکند قسمت
چهار از آن سه به هر دو پسر و ما بقی سه نصیب سه دختر یعنی هر چه مذکور شد طریقه محمد رحمه الله بود و لکن ابو یوسف رحمه الله
درین مسئله مال متروک را برابدان فروع قسمت میکند پس باعتبار رؤس فروع مسئله از هفت باشد چهار از آن هر دو
پسران بنت ابن البنت است و ما بقی سه سهم بهر سه دختران که بهر واحد از آن یک سهم رسد چون در توریث جمع دانشمند
از قرابت جهات میگیرند نزد ابو یوسف اعتبار جهات در رؤس فروع دان بالذات است و نزد محمد موصوف
در اصول اعتبار آن معروف و این تتمه مباحث صنف اول است میگوید که چون در توریث ذوی الارحام جماعه دانشمند
که علما و فقها اند از قرابت جهات آن میگیرند که جهت قرابت واحده است یا متعدده پس نزد ابو یوسف رحمه الله اعتبار جهات
در ابدان و رؤس فروع بالذات است بلا واسطه اصول که وی رضی الله عنه مال را بر فروع ابتداءً تقسیم میکند و همین است
روایت صحیحه از وی رحمه الله مختار علمای ماوراء النهر و هر چه مختار فقهای عراق و خراسان است که نزد وی رحمه الله ذو الجهتین و
صاحب جهة واحدة در توریث یکحال باشد روایت مروج و نزد محمد رحمه الله اعتبار جهات در اصول در فروع زیرا که اول را
برا علی الخلاف تقسیم میفرماید و نزد امامیه چون تقسیم ترکه بلحاظ اصول است احتیاج بلحاظ جهات باقی نیست حصه هر اصل بفرع خویش میرسد
اگر فرع ذات الجهتین است حصه دو اصل خود خواهد یافت و نه حصه یک اصل خود و سه گر دو دختر زینب بنت بود که همان ابن بنت
است و لده نیز از بنت دختر ثالث و پسر سه است مال را وارث است سه سهام قسمت مال نزد ابو یوسف بجهته حصال دو ثلث
حق هر دو دختر دان و یک ثالث حصه پسر پسران و بطریق محمدی که گذشت و سال تصحیح آن بیست و هشت و بیست دو
زان بدختران هی شش از آن حصه پسر نهی و لیکن قول محمد است اقوی است و ذی رحم بران فتوی است آن مثال اعتبار جهات
قرابت است که اگر کسی هر دو از وی دو دختر بنت البنت باقی بود و همان هر دو دختر اولاد ابن البنت دیگر است پس گر این
این هر دو دختر بمیت از دو جهت یکی جهت پدری دیگر جهت مادری نیز پسری از بنت البنت سوم وارث آن مال است بدین صورت
نزد محمد مسئله از ۷ و تصحیح از ۲۸ و نزد ابو یوسف رحمه الله مسئله از ۳

میت
خالد

بنت — بنت — بنت
بنت — ابن — بنت
ابن ۶ — ابن ۱۴ — بنتی ۲۲

درینصورت نزد ابو یوسف رحمه الله چون هر دو دختران ذوات الجهتین اند هر یک ازان بمنزله یک ابن باشد مسئله از سه
بود و مال را بر سه سهم قسمت کرده دو ثلث مال حق هر دو دختران باشند و یک ثلث نصیب پسر رسانند پس هر یکی را از ابن و
بنتین یک یک سهم رسد و همچنین ست نزد فرقه اثنا عشریه مگر باعتبار اصول انها که سه بنت اند پس که ست را بر سه سهم قسمت
کرده یک یک سهم بر یک از بنات ثلثه رسانیده حصه هر اصل بفرعش منتقل گردانند و بطریق محمدی که بیانش گذشت یعنی
موافق مذهب محمد رحمه الله تصحیح مسئله اندرین صورت از بست و هشت باید کرد بدین طریق که در بطن ثانی که اعلی الخلاف ست
تقسیم کنند و دران بطن یک ابن ست بمنزله دو ابن که اعتبار جهات قرابت نزد وی در اصول ست و دو بنت اند یکی ازان
بمنزله دو بنت ست که هفت و شش اند پس مسئله از هفت باشد پسر را ازان چهار سهم و بنت متعدده الفرع را دو سهم و بنت
دیگر را یک سهم برسد و ذکور و اناث را طوائف جداگانه ساخته سهام اربعه پسر را بهر دو دختران رسانند و سهام ثلثه هر دو
بنات را بر فروع انها که یک ابن و دو بنت ست للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند چون سهام ثلثه بر رؤس اربعه مباینت
داشت چهار را در اصل مسئله که هفت ست ضرب کنند و حاصل ضرب را که بست و هشت ست تقسیم صحیح تقسیم نمایند بست و دو
ازان بهر دو دختران از طرف پدر و مادر آنها بدهند که هر یکی یازده برسد و شش ازان حصه پسر بدهند الحق قول محمد رحمه الله
در احکام ذوی الارحام اقوی و اشهر از هر دو روایت مرویه از امام ابو حنیفه رحمه الله ست و در مسائل ذوی الارحام بر همین
قول فتوی ست مگر علمای بخارا در مسائل ذوی الارحام و مسائل حیض بوجه یسر و سهولت بر قول ابو یوسف
رحمه الله فتوی داده اند بیان صنف ثانی اقرب صنف ثانی از موتی بهر میراث بردن است اولی + و در تساوی قربت
ازینها + آنکه مدلی بوارث ست اولی + و در مساوی منازل آنها ست + متفق وصف سن هم مدلی ست + و در قرابت
هم اتحاد بود + منقسم بر رؤس ایشان بیکبار یعنی از صنف ثانی که اجداد و جدات فاسده اند هر که اقرب بموتی باشد از جهت
پدر بود یا مادر بهر بردن میراث از موتی اولی باشد باتفاق فریقین پس اب الام اولی از اب ام الام و اب ام الاب و همچنین
اب ام الاب اولی از اب ام ام الاب و از اب ام اب الاب ست و برین قیاس حال جدات و در صورت تساوی در مرتبه
قرب ازین جماعه که متساوی القرابت اند هر که منتسب و متوسل بوارث ست اولی بود نزد ابی سهیل فرائضی و ابی فضل خفاف
و علی بن عیسی البصری چنانکه اب ام الام اولی ست از اب اب الام که مدلی به آنجا ام الام ست که جده صحیحه ست و انجا اب الام
ست که جد فاسد بود و نزد ابو سلیمان جرجانی و ابو علی البستی مدلی بوارث را بر مدلی بغیر وارث ترجیح و تفضیل نداده اند و در صورت
مذکوره هر دو را وارث میدانند و همین ست مذهب ایشان اگر منازل قرب و بعد ادلا بوارث و غیر وارث در یکدیگر مساوی
و وصف ذکورة و انوثة کسی که بواسطه اش هر یکی نسبت کرده شده نیز متفق و متحد ست یعنی بصورت تساوی مرتبه قرب جهت
ادلا بوارث و غیر وارث اوصاف مدلی به هر یکی متحد ست که هر یکی بوصف ذکورة متصف ست یا بوصف انوثة و جهت
قرابت هم اتحاد ست که هر اینه جانب اب میت ست یا هر واحد از طرف ام میت ست چنانچه اب اب ام الاب و ام

بیان صنف ثانی

اب ام الاب پس درینصورت ترکه را بر ایشان نها للذکر ضعف الانثی اثلاثا تقسیم نمایند باتفاق فریقین یعنی در اولاد ایشان مدلی ومدلی به و فصل حجب گذشت سه وصف مدلی بهم اگر یابی چه مختلف بایدت که دریابی که اول بطن مختلف او ببین ست آنرا محل قسمت شان بیعنی با وجود استوای منازل این صنف و صنف مدلی بهم که به واسطه انتساب ایشان بسوی میت اگر مختلف بذکورة وانوثت یابی بترتیب بایدتا دریافت کنی اول البطن که دران اختلاف واقع است آن بطن محل قسمت دانی وللذکر ضعف الانثی تقسیم کنی وطایفه نساء وزمره رجال را دو فرقه جدا گانه گردانی چنانچه در صنف اول گذشت اینست نزد محمد رحمه الله مسئله از ۶ تصحیح از ۱۸

مسئله مکرم

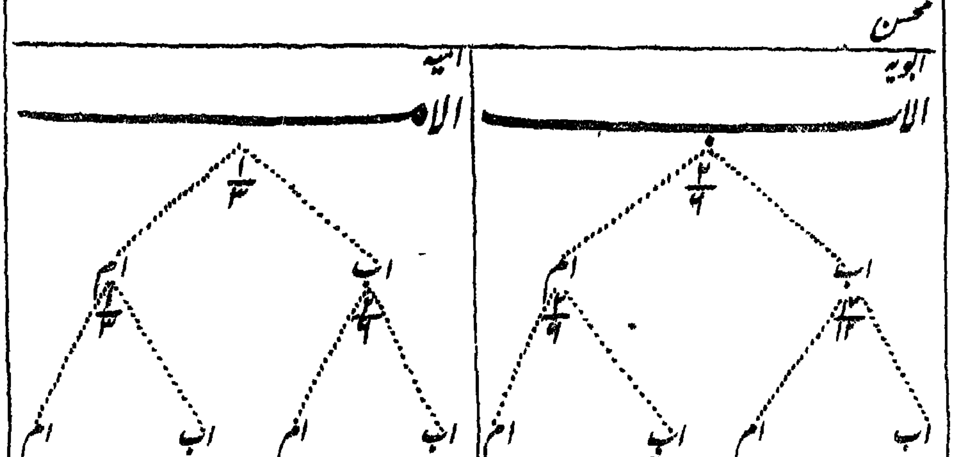
الاب	الاب	الاب	الاب
ام	ام	ام	ام
اب ۲	ام ۱	اب ۲	ام ۱
اب ۸	اب ۴	ام ۴	ام ۲

درینصورت در مرتبه سوم اختلاف بذکورت و انوثت دو ام و دو اب ست که رؤس ایشان شش باشد مسئله از شش بود چهار سهام هر دو اب که یک فرقه است و دو سهام هر دو ام که فرقه دیگر است در مرتبه چهارم رؤس اب و ام فرقه رجال اب و ام فرقه نسا سه است و سهام هر یکی ازان فرقه با رؤس آنها مباینت دارد پس شش را در سه که اعداد رؤس است ضرب کرده از حاصل ضرب که هجده باشد تصحیح مسئله نمایند دوازده که سهام هر دو اب در درجه ثالثه است باب و ام آنها در درجه رابعه هشت و چهار للذکر حظ الانثیین میرسد و شش که سهام هر دو ام در درجه ثالثه است باب و ام آنها در درجه رابعه چهار و دو میرسد و نزد علمای شیعه درینصورت مسئله از شش باشد و للذکر ضعف الانثی در مرتبه چهارم قسمت باید هرگاه اختلاف ست در قرابت اگر جانبی ام و جانبی ست پدر را ثلثین ست حق طرف پدر ثلثی حق جانب مادر یعنی اگر با وجود تساوی مراتب و اتفاق وصف مدلی بهم در جهت قرابت اختلاف کیی یک جانب ام ست و یکی جانب اب درینصورت ثلث حق جانب پدر ست که حصه اب باشد و یک ثلث حق جانب مادر ست که حصه ام باشد بالاتفاق درینصورت مسئله از سه و تصحیح از ۹

مسئله معظم

الاب	الاب	الام	الام
ام	ام	ام	ام
اب	اب	اب	اب
اب ۴	ام ۱	اب ۲	ام ۲

سه گر فریقی کثیر الاشخاص ست پس بر همه قسمت حق خاص ست بطریقی که کرده اند بیان پس مرد را حصه دو زن برسان یعنی
اگر فریقی از فرقه ابویه یا امیه کثیر الاشخاص ست یعنی مثلا اصول پدری یا اصول مادری چند اشخاص اند چنانچه در مثال مذکور
جانب پدر دو شخص اند و جانب مادر دو شخص پس همه اشخاص آن فریق حق خاص آن فریق را قسمت واجبست بدان طریق که بیان
کرده اند که مرد را حصه دو زن سازند و للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند و نزد علمای شیعه بجانب مادر تقسیم بزن و مرد علی السویه
ست و جانب پدر للذکر ضعف الانثی مثلا اگر شخصی مرد و چهار جد پدری و مادری و چهار جده پدری و مادری گذاشت بدینصورت
نزد اهل سنت اصل مسئله از ۳ و تصحیح از ۲۷   و نزد امامیه اصل مسئله از ۳ و تصحیح از ۱۰۸



	اب	ام	اب	ام	اب	ام	اب	ام
نزد اهل سنت	۸	۴	۴	۲	۴/۲۷	۲/۲۷	۲/۹	۱/۳
نزد امامیه	۳۲	۱۶	۱۶	۸	۹	۹	۹	۹

درینصورت نزد اهل سنت بمذهب ابی سهل فرائضی و ابی فضل خفاف و علی ابن عیسی مصری دو شخص که اب ام الام و ام
اب الام باشد مستحق ترکه نیستند و باقی شش کس که مدلی بوارث اند استحقاق دارند و بمذهب ابی سلیمان جرجانی و ابی علی البستی
هر هشت مستحق هستند و بهر صورت اصل مسئله از سه ست دو سهم خطاب و یک سهم حق ام در درجه اولی پس اب و ام را دو فرقه
جداگانه سازند و حقوق هر یک در علی الخلاف که مرتبه دوم ست تقسیم کنند و چون سهام هر یک بر رؤس هر مرتبه دوم که سه است
مستقیم نیست و میان هر دو رؤس تماثل ست اصل مسئله را در سه که رؤس یک فرقه ست ضرب کنند و از نه که حاصل ضرب ست
تصحیح نموده از شش سهام اب چهار به پدرش و دو بمادرش بدهند و همچنین از سه سهام ام دو به پدرش و یک بمادرش سازند
پس اب الاب یک فرقه و ام الاب فرقه ثانیه و همچنین اب الام را یک فرقه و ام الام را فرقه دیگر جداگانه قرار داده حق هر فرقه
با بوین آن للذکر ضعف الانثی تقسیم کنند و چون سهام هر یکی ازین فرق چهارگانه بر رؤس ابوین آنها بنا بر مذهب اول مستقیم
نیست و رؤس بعضها ببعض متماثل اند پس عدد رؤس یک فرقه را که سه ست در تصحیح که نه باشد ضرب کنند و از بست و هفت

حاصل ضرب دوازده سهام باب الاب رسیده هشت از ان بپدرش و چهار بمادرش رسد و شش سهام بام الاب رسیده
چهار از ان بپدر و دو بمادرش سد و همچنین شش سهام باب الام رسیده چهار از ان بپدر و دو بمادرش سد و سه سهام
بام الام رسیده دو بپدر و یک بمادرش سد و بر مذهب اول ابوین اب الام را چیزی نرسد بلکه حصه ام شش با ب ام الام
و سه بام ام الام برسد و بر مذهب مشهور امامیه دو ثلث با جداد پدری و یک ثلث با جداد مادری میرسد و ثلثین با جداد پدری اثلاثا
منقسم شده دو ثلث آن ثلثین بجد و جده پدری پدر و یک ثلث آن ثلثین بجد و جده مادری پدر میرسد و حسب للذکر ضعف الانثی
قسمت یابد و ثلثی که از اصل با جداد مادری رسیده میان آنها علی التسویه تقسیم پذیرد و چون سهام اجداد پدری بر هشت و سهام اجداد مادری
چهار و این هر دو باهم متباین اند یکی را در دیگری ضرب کنند سی و شش حاصل ضرب را در اصل مسئله که سه است ضرب کرده از یکصد و هشت حاصل
تصحیح مسئله نمایند سی و دو باب اب الاب و شانزده بهر یک از ام اب الاب و اب ام الاب و هشت بام ام الاب دهند و بهر یکی از امیه
نه نه رسانند و در ین مسئله اگر چه بعض علمای شیعه طریق دیگر اختیار کرده اند لکن چون معمول همین است لهذا ذکر آن تطویل لا طائل
دانستم بدانکه ضابطه کلیه در اجداد ساقطه بعض علمای اهل سنت چنین ضبط کرده اند که انها یا متساویة الدرجه اند یا نه بتقدیر ثانی
اقرب اولی ست و بصورت اول جهت قرابت یا متحد ست یا مختلف بحالت اختلاف تقسیم مال اثلاثا نموده دو ثلث بابویه
یک ثلث بامیه میرسد و بحالت اتحاد قرابت اگر صفت ذکورت و انوثت اصول متفق ست برابدان فروع قسمت یابد و اگر
صفت مختلف بود بر اعلی الخلاف تقسیم کنند **بیان صنف ثالث** صنف ثالث چو اول و ثانی ست و غیر اقرب از ان
هم اولی نیست مگر تساوی بقرب باشد باهم نسل اهل عصوبت است اقدم این توضیح حال صنف ثالث است که اولاد
خواهران و دختران برادران مطلقا و پسران برادران مادری باشند حکم این صنف مثل حکم صنف اول و ثانی است که غیر اقرب از انهم اولی نیست
بل اقرب اولی ست و اگر در قرب با یکدیگر تساوی ست پس اولاد عصبات از اولاد ذوی الارحام اولی و اقدم ست و نزد امامیه چون
لحاظ عصوبت نیست اولاد عصبه و غیر عصبه برابر ست لکن قوت قرابت البته ملحوظ خواهد بود و در ین صنف وجه اختیار نسل اهل عصوبت
در باب ترجیح و در صنف اول موجب اختیار نسل وارث که مراد از ان نسل صاحب فرض باشد آنست که در صنف اول جز ذو رحمی
و ولد العصبه در درجه ذو رحمی ولد ذو رحمی ممکن نیست زانکه ذو رحمی که در بطن ثانی ست بالضرورة از اولاد بنات خواهد بود مثل ابن البنت
و اولاد ش غیر ذوی الارحام نباشد و عصبه که در بطن ثانی نیست از اولاد ابنا باشد و اولاد ش یا عصبه خواهد بود مثل ابن ابن الابن
یا از اهل فرض خواهد بود مثل بنت ابن الابن و در ین صنف ثالث وجود ذو رحمی ولد صاحب فرض با ذو رحمی ولد ذو رحم که هر دو متساوی الدرجه
باشند متصور نمیشود زیرا که در ین صنف ولد اهل الفرض مثل اولاد اخوات جز در بطن اول نخواهد بود و ولد ذو رحم در بطن ثانی و ما بعد ش خواهد بود
لکن اجتماع ولد العصبه و ولد ذی رحم متساوی الدرجه البته ممکن ست مثل بنت ابن الاخ با ابن بنت الاخ مگر یکی بنت اخت است یا پسر
بنت ابن برادر ست مگر خواه عیانی ابن اخ و اخت اند خواه علاتی اند یا اخیافی باشند خواه علاتی ست و احد از ان و دیگر
هست از بنی الاعیان پس همه مال را بود اینجا مستحق بنت ابن الاخ تنها و در لام هست هر یکی نیمها مر دو ده سوا حصه اخت اینها

که ابو یوسف و حید نسان ⁂ قائل قسمت است برابدان ⁂ پس نزد محمد بن حسن ⁂ حصه مرد مثل حصه زن ⁂ که بود نزد وی اعتبار
اصول ⁂ و اختلاف فروع نامقبول ⁂ این شکال تقدیم ترجیح اولاد عصبات بر اولاد ذوی الارحام ست صورت مسئله انیست
که شخصی دو دیگر ابن بنت الاخت و یک بنت ابن الاخ گذاشت این هر دو اخ و اخت که ابن بنت موجود از نسل ایشان هستند خواه
اعیانیه باشند یا علاتیه یا یکی از آنها علاتیست و دیگری از بنو الاعیان ست در همه صورتها مستحق تمام مال متروک تنها بنت ابن الاخ
باشد زیرا که وی ولد العصبه ست و مذهب شیعه درین مسئله آنست که حق اصول بفروع خواهد رسید و اگر یکی ازین هر دو اعیانی و دیگر
علاتی باشد همه مال را اولاد اعیانی مستحق خواهد بود و اولاد بنی العلات محروم خواهد ماند تا اینجا بیان ترجیح اولاد اخوة و اخوات
اعیانیه و علاتیه بود و اگر اخت و اخ مذکوره اخیافی باشند ذوی رحم مرد را که ابن بنت الاخت ست مضاعف ذی رحم انثی که بنت
ابن الاخ ست بمذهب ابو یوسف باید داد زیرا که ابو یوسف رحمه الله در ذوی الارحام برابدان قسمت میفرماید که در یوایشان
ترجیح ذکر بر انثی است و تساوی مذکر و مؤنث در اولاد ام بوجه تصریح نص خلاف قیاس بود و لکن نزد محمد بن حسن شیبانی رحمه الله
حصه مرد مماثل و مساوی حصه زن ست زیرا که نزد وی اعتبار وراثت اصول ست و اختلاف وصف فروع را قبول
نمیکند و چون استحقاق اینها بقرابت ما درست و باعتبار این قرابت ذکر بر انثی تفضیل ندارد پس حق اینها با وجود اختلاف صفت
ذکورت و انوثت متساوی باشد و نزد علمای شیعه نیز همین حکم تقسیم بالتساویست سه گر تساویست در عصوبت هم ⁂ یا بنفی عصوبت
ست بهم ⁂ یا یکی نسل اهل فرض گر ⁂ نسل اهل عصوبت ست گر نزد ابو یوسف اعتبار اینجا ⁂ نیست جز قوت قرابت ⁂ و ز محمد روایت
قسمت ⁂ بر اخ و اخت شد بدین صورت ⁂ کز جهات از اصول میگیرد ⁂ ضم کند با وی از فروع عدد ⁂ پس حق هر فریق از اینان
منقسم ⁂ ... آن ... ⁂ یعنی اگر در عصوبت هم تساویست که هر یکی از ذوی الارحام ولد العصبه است مثل بنت ابن الاخ
با بنت ابن الاخ هر دو از بنو الاعیان خواه بنو العلات یا تساوی بنفی عصوبت باهم حاصل شده مثل بنت بنت الاخ و ابن بنت
الاخ یا یکی از ذوی الارحام از اولاد اهل فرض ست و دیگر از اولاد عصبه ست مانند بنت اخ اعیانی و بنت اخ اخیافی در ینصورت
نزد ابو یوسف رحمه الله اینجا جز قوت قرابت اعتبار چیزی دیگر نیست لیکن وش ولاد بنو الاعیان را بر اولاد بنو العلات و اولاد
بنو الاخیاف ترجیح بود و اولاد بنو العلات را بر اولاد بنو الاخیاف تفضیل باشد و از محمد رحمه الله در قسمت اخ و اخت که اصول
این ذوی الارحام اند بدین صورت روایت ست که جهات قرابت از اصول گرفته از فروع عدد با وی ضم کنند یعنی اگر فروع یک
اصل دو یا سه وغیره باشند اصل را دو یا سه وغیره گیرد و برطبق آن مال بر اصول تقسیم نماید پس آنچه هر فرقه را از اصول رسید
حق آن فرقه بر فروع ایشان منقسم باشد و بمذهب اثنا عشریه در صورت اجتماع اولاد اخوة و اخوات اعیانیه و علاتیه و اخیافیه اولاد
بنو العلات را چیزی نمیرسد و اولاد بنو الاخیاف اگر همه از نسل یک اخ یا یک اخت اند یک سدس مال بآنها رسد و اگر همه از
نسل زائد از یک اخ یا اخت اند یک ثلث مال بآنها رسد و بهر صورت میان ایشان علی التسویه بر مرد و زن انقسام یابد و
باقی مال در هر دو صورت باولاد بنو الاعیان للذکر ضعف الانثی منقسم گردد و درین خصوص کلیه بمذهب امامیه همین ست که مال

براصول تقسیم کرده سوی فروع منتقل سازند و تقسیم در فروع اخیافیه بالسویه دارند و در ما سوای آن للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم
نمایند سه از سه اخ گرسه بنت هست مگر به جهت هر برادر دو بست گرد و همچنین از سه اخت سه دختر و هم سه ابن سه خواهر گر دو بیش
ابو یوسف اندرین حالت + بر فروع از چهار شد قسمت + هست اقدم فروع اعیانی + فروع علات بعد آن دانی پس بعد
ازینها فروع اخیافیست + لیک ما قبل بعد را نافیست + این مثالیست جامع کلالات ثلثه که اخوة و اخوات اعیانیه و علاتیه
و اخیافیه باشند و بعض ازان اولاد اهل فرض اند و بعض اولاد عصبات بدین طریق که شخصی مرد و سه دختر سه برادران
مختلف الجهات گذاشت یکی بنت اخ اعیانی دوم بنت اخ علاتی سوم بنت اخ اخیافی و همچنین از سه اخت مختلفة الجهات
سه دختر گذاشت یکی بنت اخت اعیانیه دوم بنت اخت علاتیه سوم بنت اخت اخیافیه و همچنین سه ابن از سه اخت مختلفة الجهات
دیگر گذاشت یکی ابن اخت اعیانیه دوم ابن اخت علاتیه سوم ابن اخت اخیافیه بدین صورت

مسئله
خالد

هر سه اعیانیه			هر سه علاتیه			هر سه اخیافیه		
الاخ	الاخت	الاخت	الاخ	الاخت	الاخت	الاخ	الاخت	الاخت
بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن

نزد ابی یوسف رحمه الله درینجا مال متروک بملاحظهٔ رؤس ربعه ابن و بنتین فروع ارباعا منقسم گردد و فروع اعیانیه
در استحقاق اقدم ست یعنی با وجود اولاد اخ و اختین اعیانیه کسی از اولاد علاتیه و اخیافیه مستحق آن نتواند بود و بعد آن فروع
بنی العلات شمار کنی یعنی بصورت فقدان فروع اعیانیه اولاد اخ و اختین علاتیه اولی و اقدم بالاستحقاق باشند که با وجود آنها اولاد
اخیافیه وارث الحق نتوانند بود و بعد ازین هر دو فرقه فروع اخیافیست یعنی بتقدیر فقدان اولاد علاتیه اقدم باستحقاق اولاد اخ
و اختین اخیافیه است و معنی این مصرع لیک ما قبل بعد را نافیست آنست که فرقه متقدمه فرقه متاخره را نفی میکند از استحقاق تا نه
میراث یعنی با وجود فرقه متقدمه فرقه متاخره را چیزی نمیرسد پس اولاد اعیانیه اولاد علاتیه و اخیافیه را نافیست و اولاد علاتیه اخیافیه را
مانع و حاجب است + و از محمد رحمه الله قسمتش مرویست + که ثلث حق فروع اخیافیست + باقیش حق فروع اعیانی + هست قسمت درین
نمط دانی + ثلث اولیس حصه شود + متساوی بهر یکی برود + کرده قسمت بقیه را بر شش + سه ازان سهم بنت اخ بر کش +
دو ازان حق ابن اخت بدان + حصه بنت اخت واحد ازان + پس محمد بنا بقول صریح + مسئله را ز نه کند تصحیح + هرچه بالا مذکور شد
مذهب ابو یوسف رحمه الله بود و از محمد رحمه الله در تقسیم صورت مذکوره مرویست که ثلث ترکه حق اولاد اخ و اختین اخیافیه
و ثلثین بقیه آن حق فروع اخ و اختین اعیانیه است و طریقه قسمت آن بدین نمط بدانی که ثلث اولیس که حصه اولاد اخیافیه است تقسیم
شود و بهر یکی از ابن و بنتین متساوی برسد و باقی ثلثین را بر شش حصه قسمت کرده سه ازان سهم بنت اخ اعیانی جدا کنی و دو ازان
حق ابن الاخت اعیانیه و یکی ازان حصه بنت اخت اعیانیه ثانیه دانی پس محمد رحمه الله بنا بر قول صریح خود که قائل تقسیم مال

براخوة واخوات باعتبار عدد و فروع وجهات در اصول ست این مسئله را از تصحیح میکنند که بوجود ثلث اصل مسئله از سه ست ثلث آن یک باشد به بنی الاخیاف ثلثه مستقیم نیست و ثلثین که دو بود یکی از ان به بنت الاخ اعیانیه میرسد و یک حق ابن الاخت و بنت الاخت ست که رؤس ثلثه باشد و آن غیر مستقیم ست و میان این هر سه رؤس و رؤس بنی الاخیاف مماثلت ست پس عدد رؤس را در اصل مسئله ضرب کنند تا نه حاصل شود و ازان مسئله تصحیح یابد و تتر دامیه نیز در صورت ثلثین حق اولاد اعیانیه ست و ثلث حق اولاد اخیافیه و آن ثلث علی السویه بر اخ و اختین منقسم شده باولاد آنها خواهد رسید لکن ثلثین بر چهار سهم منقسم شده و ازان دو بنت الاخ حق پدرش و یک به بنت الاخت و ابن الاخت حقوق مادر آنها خواهد رسید و تصحیح مسئله برین تقدیر از سی و شش باشد چهار چهار به هر سه بنی الاخیاف برسد و دوازده به بنت الاخ و شش شش بهر یک از بنت الاخت و ابن الاخت برسد و رسم این سه اخ سه بنت گذشت ♦ هر اخی مختلف جهت میداشت ♦ آنکه نسل برادر عینی ست ♦ وارث مال غیر او کس نیست ♦ که جز او نسل ذوی العصوبة نیست ♦ حکم این مسئله زهر دو یکیست ♦ یعنی و اگر سه پسران سه برادران میت سه بنت گذشتند و هر برادری که هر یک ازین بنات ثلثه از اولادش هستند جهت مختلف میداشت یعنی یکی اعیانی بود و دوم علاتی و سوم اخیافی پس هر که ازین هر سه بنات نسل برادر عینی ست وارث مال متروک سوای او دیگری نیست زیرا که او ولد العصبه ست و سوای او کسی از نسل ذوی العصوبة نیست واز هر دو یعنی ابی یوسف و محمد رحمهما الله حکم این مسئله یکیست و هیچ دران اختلاف نیست و صورت مسئله اینست

نقشه

اخ عینی	اخ علاتی	اخ اخیافی
ابن	ابن	ابن
بنت	بنت	بنت
وارث تمام مال	محجوب	محجوب

و بطریقه اثنا عشریه مسئله از شش ست یکی ازان به بنت ابن الاخ اخیافی و باقی پنج سهام به بنت ابن الاخ اعیانی میرسد

بیان صنف رابع ♦ حکم در صنف رابع ست چنین ♦ منفرد واحدی چو هست ازین ♦ مستحق تمام مال شود ♦ که جز او وارثی دگر نبود یعنی صنف رابع که عمات مطلقاً و اعمام لام و اخوال و خالات مطلقاً باشند حکم درین صنف آنست که اگر یکی ازینها ست و سوای او کسی از ذوی الارحام نیست تمام مال متروک میت را مستحق خواهد شد زیرا که جز او وارثی نیست که مزاحم و مانع وی شود بالاتفاق بین الفریقین ♦ چند شخص اند مجتمع گر زان ♦ متحد حیز قرابت شان ♦ اند بر صورت اقدم ست اقوی ♦ پدری زان زیاده را بع لی ♦ زینهمه اقدم ست اعیانی ♦ باتفاق همه برین ثانی ♦ هر زن و مرد کان بود اقوی ♦ هست بالجمله اقدم و اولی ♦ یعنی حکم منفرد صنف رابع بیان کردیم و اگر چند شخص ازان صنف مجتمعا باشند و حیز قرابت شان هم متحد باشد یعنی هر همه از جانب ام هستند مثل اخوال

وخالات یا جمله از جانب اب باشند مانند اعمام اخیافیه وعمات علی الاطلاق دریں صورت هر که از آنها اقوی ست اولی واقدم باشد
پس علاتی را از اخیافی اولی دانی و اعیانی اقدم و اولی ازین هر دو ست بمعنی صاحبین و امام را اتفاق ست بالجمله زن باشد
یا مرد هر کسیکه اقوی ازینها بود در استحقاق میراث اقدم و اولی ست پس عمه اعیانیه از عمه علاتیه و عم و عمه اخیافیه اولی ست و عمه علاتیه از
عم و عمه اخیافیه اولی ست همچنین خال و خاله اعیانیه از علاتیه و اخیافیه اولی و خال و خاله علاتیه از اخیافیه اولی ست و نزد علمای شیعه
بصورت اجتماع متحد الحیز اعمام و عمات باشند یا اخوال و خالات علاتیه اعیانیه حاجب اند و بتقدیر انعدام اعیانیه علاتیه قائم مقام آنها
شوند و از اخیافیات واحد سدس مال را و متعدد ثلث مال را مستحق اند و باقی با اعیانیه اگر نباشند بعلاتیه میرسد و اگر ذکور و
اناث مجتمع اند و متساوی القرابت ای دلبند و اصل مشهور پس نگاه بدارید ضعف انثی نصیب مرد شمارید یعنی اگر ذکور و اناث
مجتمع اند که بعضی مرد اند و بعضی زن و هر یکی از آنها متساوی القرابت و متحد الحیز ست پس در تقسیم بر آنها اصل مشهور را نگاه داری
و مضاعف حصه انثی حصه مرد شماری و نزد امامیه در اخیافیه تقسیم میان ذکر و انثی متساوی ست و در اعیانیه و علاتیه للذکر
ضعف الانثی پس هر عم و عمه اخیافیه از ثلث مساوی برسد و بهر یک از عم و عمه اعیانیه باشند یا علاتیه للذکر حظ الانثیین خواهد رسید
سے ہمچو اخیافی اند عمی چند و که بعمات همچنین جمع اند و خواه خال ست و خاله مطلق و لیک هر دو ز یک جهت فی حق این
مثال اجتماع ذکور و اناثیست که حیز قرابت ایشان متحد بود بدینطریق که مثلاً چند اعمام اخیافی اند یعنی برادران مادری پدر که با
همچنین عمات یعنی خواهران مادری پدر جمع شوند خواه خال و خاله اند مطلقاً اعیانیه باشند یا علاتیه یا اخیافیه باهم جمع شوند
لکن خال و خاله هر دو از یک جهت فی حق باشند یعنی اگر خال اعیانی ست خاله هم اعیانیه باشد و اگر خال علاتی ست خاله هم علاتیه
باشد و اگر خال اخیافی ست خاله هم اخیافیه باشد درین درین هر دو صورت ترکه للذکر ضعف الانثی تقسیم خواهد یافت لکن
نزد امامیه چون بهر دو صورت انتساب بام ست مال بمساوات بین الذکر و الانثی منقسم خواهد شد و زن نیمه مرد نخواهد یافت
سے مختلف حیز قرابت اگر هست پس ضعف و قوتش منگر و بثلث ده نصیب با دو بیان و دو ثلث جانب پدر برسان و حق
هر فرقه بر اشخاص و پیشود منقسم بقسمت خاص و تا اینجا ذکر متحد الحیز بود حالا بیان صورت اختلاف حیز میکند و میگوید که اگر
حیز قرابت اشخاص مجتمعه مختلف ست یعنی بعضی از ان از طرف پدر میت باشند چون عمات مطلقاً و عم لام و بعضی از ان جانب مادر
میت باشند چون اخوال و خالات مطلقاً پس نظر بضعف متحیز یک حیز و قوت متحیز حیز دیگر نباید کرد بلکه یک ثلث بحصه کسانیکه منسوب
بسوی مادر میت اند بدهی و دو ثلث بحصه آنانکه منتسب جانب پدر میت اند برسانی و حق هر فرقه از پدری و مادری بر اشخاص آنها بقسمت
خاص که عبارت از للذکر ضعف الانثی ست منقسم میشود و مراد ازین قول که ضعف و قوت را منگر این نیست که در هر فرقه ضعف و قوت
را نظر نباید کرد که اگر مثلاً عمات اعیانیه و علاتیه و اخیافیه یا اخوال اعیانی و علاتی و اخیافی جمع شوند دو ثلث بعمات و یک ثلث بجمیع اخوال
باید رسانید بلکه درین صورت قوت و ضعف هر فرقه برای توریث اشخاص آن فرقه ملحوظ خواهد بود پس ازین جمله عمه اعیانیه و خال اعیانی وارث
خواهند بود و باقی ساقط خواهند گردید و بمذهب شیعه عمه اعیانیه و اخیافیه و خال اعیانی و اخیافی وارث اند ز دو ثلث یکیا

سدس بعمهٔ اخیافیه و باقی بعمهٔ اعیانیه و از ثلث یک سدس بخال اخیافی و باقی باعیانی میرسد و اگر عمهٔ اعیانیه با خال علاتی یا
اخیافی جمع شود قوت قرابت عمه مانع توریث خال ضعیف القرابت نخواهد بود و کلیهٔ مذهب اثنا عشریه بصورت اجتماع اعمام و عمات
با اخوال و خالات اینکه ثلث حق حیز مادر است و ثلثین حق حیز پدر است واحد باشند یا متعدد مختلف الجهة یا متفق الجهة مگر بحالت اجتماع
کلالات جهات ثلثه در حیز کلالة الاب کلالة الابوین مسقط است و از حق هر متحد الحیز بکلالة الام بصورت وحدت یک سدس و بحالت
تعدد یک ثلث و باقی بکلالة الابوین میرسد و قسمت فیما بین ذکور و اناث کلالة الابوین یا کلالة الاب حیز پدری للذکر ضعف الانثی
است و در کلالة الام خواه از حیز پدری باشند یا از حیز مادری قسمت بالتساوی بین الذکر والانثی خواهد بود و چون الام
اب اند عمه چند که بخالات مادری جمع اند و همچنین عمهٔ ام و ام دانی که با آن خاله است اعیانی و این مثله عدم اعتبار قوت قرابت
ذوی الارحام از صنف رابع است که حیز قرابت آنها مختلف باشد پس هرگاه عمهٔ اعیانیه متعدد یا خالات اخیافیه متعدد جمع شوند
هر چند عمات قرابت قویه و خالات قرابت ضعیفه دارند لکن قوت قرابت شان مزاحم توریث خالات نمیتواند شد بلکه ثلثین بعمات و
یک ثلث بخالات خواهد رسید و همچنین عمهٔ اخیافیه که با خالهٔ اعیانیه باشد پس قوت قرابت خاله مانع ارث عمه نمیشود و درین باب
حکم فریقین متحد است بیان حکم اولاد صنف رابع حکم اولاد صنف رابع و ان باهمان صنف اولین
یکسان که بمیراث اقرب است اولی و در تساوی مقدم است اقوی لیکن با اینهمه شود منضم و وحدت حیز قرابت هم و بیت
اقدم آن باشد عصبه بر آنکه هست اند چون از بیان احکام صنف رابع فراغت حاصل شد احکام اولاد این صنف
بیان میکنند و وجه عدم ایراد احکام اولاد در اصناف ثلثه متقدمه آنست که چون صنف اول عبارت از اولاد بنات و اولاد
بنات الابن است هر چند که پائین روند پس اولاد اینها که خارج ازین صنف باشند متصور نیست و صنف ثانی که اجداد و جدات
ساقط اند چند انکه بالا تر روند و اولاد آنها داخل صنف رابع است و صنف ثالث که اولاد اخوات و بنات اخوه مطلقا و بنو الاخوة لام
گو فروتر باشند اینهم اولاد دیگر خارج ازان صنف باشند متصور نیست باقی ماند صنف رابع که اعمام و عمات و اخوال و خالات اند حکم
اولاد شان محتاج بیان است لهذا احکام آنها جداگانه بیان میکنند و میگویند که حکم اولاد صنف رابع با حکم صنف اول
یکسان است یعنی که بصورت انعدام احدی ازین صنف رابع هر که از اولاد آنها اقرب بمیت است از هر جهتی که باشد اولی بمیراث بود
و در صورت تساوی القرب با میت قرابت قوی مقدم است لکن با اینهمه قوت قرابت و اقربیت با وحدت حیز قرابت نیز منضم شود
یعنی اگر در قرب بمیت مساوی باشند و حیز قرابت آنها متحد بود پس هر که قرابت قویه دارد بالاجماع اولی است از کسیکه
قرابت قویه ندارد چنانچه اگر اولاد عمهٔ اعیانیه و اولاد عمهٔ علاتیه و اولاد عمهٔ اخیافیه گذاشت اولاد اعیانیه بر همه مقدم است و
اگر اولاد اعیانیه نباشند اولاد علاتیه بر اولاد اخیافیه مقدم اند و همچنین در اولاد اخوال اعیانیه و علاتیه و اخیافیه تقدم و تاخر است نزد
امامیه و اولاد هر یک از اینها قائم مقام اباء خود است و اولاد عم و عمهٔ اخیافیه با اولاد عم و عمهٔ اعیانیه و علاتیه وارث سدس است اگر یکی
باشند و وارث ثلث است اگر زائد بر یک باشند و اولاد اعیانیه حاجب اولاد علاتیه است و همچنین اولاد اخوال و خالات نیز با وجود یکی ازین

بیان حکم اولاد صنف رابع

صنف اولاد دیگری را استحقاق نیست مگر دریکصورت که ابن العم اعیانی با عم علاتی یافته شود و ابن العم حاجب عم مذکور خواهد بود
لکن علمای ایشان نوشته اند که اگر با این هر دو خال هم با ابن العم اعیانی محجوب شود انتهی و اگر تساوی در اقربیت و قوت قرابت است
درین صورت هر کسی که ولد عصبه است بعم اقدم باشد و چون نزد اثنا عشریه عصوبت معتبر نداشته اند نزد آنها عصوبت را در تقدیم و
تاخیر دخلی نیست سه پس اگر دختری بود از عم و دانی از ابن عمه مثل اقدم و لیکن در صورتیکه هر یک از ان دو جهت است
از بنو الاعیان و دیگری از هر دو عمه اعیانی مگر علاتی است آن ثانی پس در مال را درین صورت هر که دارد قرابتش قوت
اینمثال صورتیست که ذوی الارحام در قرب درجه و قوت قرابت متساوی باشند مگر یکی از ان ولد عصبه بود و صورتش اینست که اگر دختری
از عم و پسری از عمه میت باشد پس آن دختر ازین پسر اقدم است لکن در صورتیکه هر یک از عم و عمه در جهت قرابت از بنو الاعیان باشند
که درین صورت قرب درجه اولادشان و قوت قرابت آنها مساوی است لکن چون بنت العم ولد عصبه است بر ابن العمه که ولد ذوی رحم است
در میراث تقدم دارد و نزد اثنا عشریه مال اثلاثا در بطن اول منقسم گردیده انصباء هر یک از عم و عمه باولاد آنها منتقل خواهد شد
بعد ازین مثال تقدم و قوت بیان کرده که و اگر ازین هر دو یعنی عمه و عم عمه اعیانیه است مگر آن دیگر یعنی عم علاتی است پس تمام
مال را درین صورت آنکس خواهد برد که قرابتش قوت دارد پس ابن عمه اعیانیه بر بنت عم علاتی تقدم دارد بالاتفاق بین الفریقین
و همه مال نصیب ابن عمه اعیانیه در ظاهر الروایه خواهد بود بر قیاس اولویت خاله علاتیه بر خاله اخیافیه که اولی باشد که ولد ذوی رحم
است بر ثانیه با آنکه ولد وارث است تقدم دارد چنانکه گذشت سه و در قرابت چو قوت نیست صریح ده برا ولد الوارث ترجیح و پسر عمه
بنی الاعیان اقدم از بنت عم لاب [illegible] چون ولا بیان شد که بصورت اعیانی بودن عمه و علاتی بودن عم قوی القرابت
مستحق میراث میشود حالا کلیه آن بیان میکند و میگوید که در قرابت اگر قوتی صریح است برا ولد الوارث نیز ترجیح باید داد یعنی
اگر یکی از ذوی الارحام صاحب قرابت قویه باشد و دیگری ولد الوارث یعنی ولد وارث بود صاحب قرابت قویه بر ولد وارث ترجیح یابد زیرا که ترجیح
با مریست که در ذاتش موجود است و آن قوت قرابت باشد و ترجیح ولد وارث با مریست که در ذات دیگری موجود است که آن عصوبت باشد
پس بنا برین پسر عمه اعیانیه از بنت العم علاتی در میراث اقدم است بالاتفاق بین الفریقین چنانکه گذشت سه مذهب بعض گرچه هست
انیهم که همه نسل وارث است اقدم پس همه مال را بود تنها مستحق بنت عم لاب اینجا یعنی ظاهر الروایه همان بود که قوی القرابه بر
ولد الوارث ترجیح دارد اگرچه انیهم مذهب بعض مشائخ است که در میراث نسل وارث از همه اقدم است پس نزد این علما اینجا یعنی در مسئله متقدمه تمام
مال متروک را تنها بنت عم علاتی مستحق است سه و در قرابت مساوی نیست الا مختلف حیز قرابت ها باعتبار عصوبت و قوت نمایند درین
صورت دو ثلث حق حیز آبا است و یک ثلث از ان قرابت ام است معتبر [illegible] مقسما قوت قرابت ان معتبر جانب
پدر دانی قوت نسل وارث ثانی حالا حکم اختلاف حیز قرابت بیان میکند و میگوید که اگر درجه قرابت مساوی است لکن حیز قرابت ها
مختلف است که بعضی از جانب اب و بعضی از جانب ام درین صورت باعتبار عصوبت و قوت تنها یعنی [illegible] نظر نکنند که اشارات
ذوی الارحام ابویه کسی اولاد عصبه [illegible] جانب [illegible] ارحام اب قوت [illegible] ست پس [illegible] ولد عمه اعیانیه بر ولد [illegible]

یا خالهٔ علاتیه یا اخیافیه ترجیح ندارد و بر قیاس عمهٔ عینیه که با وجود بودنش فی ات القرابتین مع ولد ه وارث که جد صحیح و جدهٔ صحیحه یا شد
بر خالهٔ علاتیه تقدم نمیدارد بلکه هر دو بالاشتراک مستحق اند لکن بصورت اختلاف حیز قرابت مع تمثال حق حیز ابائی ست و یک ثلث
از ان حق قرابائی و لیست و هنگام تقسیم سهام هر فریق بر اصناف آنها در فریقها در این قوت قرابت و قسمت حق معتبر دانی یعنی
اگر بطرف اقربائی در هر دو اولاد اعیانیه و علاتیه و اخیافیه باشند همه حق آن فریق با عیانیه رسد و رنه بعلاتیه ور نه با خیافیه و
در فریق پدری معتبر قوت قرابت و بعد آن معتبر نسل وارث ست یعنی اولاد عصبه چون جانبها در یان جهت عصوبت
متصور نبود و اعتبار نسل وارث آنجا نیز زده شد پس اگر در فریق پدری اولاد کلالات ثلثه مجتمع شود اولاد اعیانیه مقدم ست
بعد از ان اولاد علاتیه بعد از ان اولاد اخیافیه نزد علمای امامیه احکام اولاد مختلف الحیز مثل احکام آبا و امهات آنهاست
و هر یکی از آنها قائم مقام مادر و پدر خود شود و حق ابوین آنها بعینه منتقل بآنها گردد نزد ابو یوسف عقیل و فهیم حصه
هر فریق را تقسیم در فروع ست بر سر ابدان با لحاظ جهات لیکن و ان بطریق محمد دانا قسمت صنف اول ست اینجا که بود
متقسم نصیب هر فریق بطن علی الخلاف بالتحقیق لیکن و ی جهات نیز عدد از اصول و فروع اخذ کند در تقسیم حق هر فریق بر
فروع موجوده اختلافست بین ابو یوسف رحمه الله حکم اینست که حصهٔ هر فریق در فروع آن بر سر ابدان للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم
نمایند لکن جهات قرابت هر یکی ملحوظ دارند اگر مستحق بجهت واحده ست سهم همان جهت باو بدهند و اگر مستحق بدو جهت ست
سهام هر دو جهت باو رسانند و بطریقهٔ محمد رحمه الله قسمت درینجا مثل قسمت صنف اول ست که جا بجا قسمت نصیب هر فریق بطن
اعلی الخلاف ست یعنی اول بطنیکه در ان اختلاف بذکورت و انوثت واقع شده لکن در بطن علی الخلاف جهات از اصول میگیرد
و عدد از فروع اخذ میکنند و بر طبق آن قسمت مینمایند مثلا دو پسر بنت عمهٔ علاتیه و دو دختر ابن عمهٔ علاتیه دیگر که همین حیز
دختران بنت عم علاتی اند و دو دختر بنت خالهٔ علاتیه و دو پسر ابن خالهٔ علاتیه دیگر که همان دو پسر بنت خال علاتی اند بدینصورت
نزد ابو یوسف رحمه الله مسئله از ۲ و تصحیح او ۳۶ و نزد محمد رحمه الله مسئله از ۳ و تصحیح از ۳۶ و نزد امامیه مسئله از ۳ و تصحیح از ۲۴

میت

فریق ابویه — فریق امیه

	عمهٔ علاتیه	عمهٔ علاتیه	عم علاتی	خالهٔ علاتیه	خالهٔ علاتیه	خال علاتی
	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت
	ابنی	بنتی		بنتی	ابنی	
نزد ابی یوسف	۱۰	۱۰		۲	۸	
نزد محمد	۶	۱۸		۲	۱۰	
نزد امامیه	۴	۱۲		۲	۶	

اصل مسئله از سه است و دو از ان حق حیز پدری و یک از ان حق حیز مادری ست و تصحیح مسئله نزد ابو یوسف رحمه الله سی باشد

زیرا که رؤس فروع ابویه بملاحظهٔ جهات اصول هشت ست که بمنزلهٔ چهار ابن باشد و سهام آن فریق بر آنها استقامت
ندارد بلکه میان آنها توافق حکمی بالنصف ست و رؤس فروع امیه بنظر بجهات اصول بمنزلهٔ پنج ابن ست و سهم واحد ایشان
با رؤس مباینت دارد و میان دو که وفق عدد رؤس فریق اول ست و پنج که عدد رؤس فریق ثانی باشد تباین ست
پس باهم ضرب کنند و حاصل ضرب را که ده باشد در اصل مسئله ضرب نمایند و از حاصل ضرب که سی باشد تصحیح مسئله نمایند
بست بفریق ابویه سازند هر یک از ابن و بنت پنج سهام خواهد یافت و باقی ده بفریق امیه دهند هر یکی را از ابنین چهار و هر یکی را
از بنتین یک خواهد رسید و نزد محمد رحمه الله تصحیح مسئله از سی و شش ست زیرا که نزد وی اولا تقسیم در بطون السافلات ست باعتبار
عدد فروع که چهار عمه و دو عم و چهار خاله و دو خال باشند که مجموع بمنزلهٔ هشت عمه و هشت خاله اند و اگر اختصار نموده
دو عم و دو خال را یک عم و یک خال گیرند و چهار عمه و چهار خاله را نیز بمنزلهٔ یک عم و یک خال قرار دهند هر دو و چار دو رؤس
باقی ماند حصهٔ ابویه بر رؤس آنها مستقیم ست مگر حصهٔ امیه بر رؤس آنها غیر مستقیم پس دو را در اصل مسئله ضرب کنند و از
حاصل ضرب چهار بر ابویات و دو بر امیات تقسیم نمایند و در فریق ابویه دو سهم نصیب عم را بهر دو دختران دختر ش سازند
و دو سهام هر دو عمه که طائفهٔ اناث اند بر اولاد آنها تقسیم کنند و چون اولاد شان مختلف بذکورت و انوثت ست پس
ابن را دو ابن و بنت را دو بنت گیرند که مجموع سه ابن شدند و میان دو سهام عمتین و سه رؤس اولاد آنها تباین ست دو سهم از
حاصل ضرب که بفریق امیه رسیده یکی از آن حق خال ست که بهر دو پسران بنت او میرسد لکن مستقیم نیست که عدد رؤس
دو ست و باقی یک که حق طائفهٔ اناث یعنی هر دو خاله ست چون بر اولاد شان که مختلف بذکورت و انوثت ست یک ابن
مثل دو ابن و یک بنت مثل دو بنت اند و مجموع سه ابن شدند بوجه تباین منقسم نتوانند شد و میان این رؤس اولاد خالات
و عمات تماثل ست یکی از آن را باید گرفت و چون این را با دو که عدد رؤس پسران بنت خال ست مباینت ست یکی را در دیگر ضرب
کرده شش حاصل ضرب را در تصحیح اول که شش بوده ضرب نموده از حاصلش که سی و شش باشد تصحیح مسئله نمایند
بست و چهار از آن حصهٔ فریق ابویه ست که بهر یکی از دو دختران ابن عمه بنت عم و سهم شش از جانب پدر و سه از جانب
پدر میرسد و هر یکی را از هر دو پسران بنت عمه سه سهم میرسد و ده از دو از آن حصهٔ فریق مادری ست که هر یکی از هر دو پسران
ابن الخاله و بنت الخال پنج سهم سه از طرف مادر و دو از طرف پدر میباید و هر یکی از هر دو دختران بنت الخاله یک
سهم میباید و بر طریقهٔ امامیه اگرچه اصل مسئله از سه ست لکن تصحیح از بست و چهار باشد شانزده از آن ابویات و هشت
بامیات خواهد رسید چهار از آن که نصیب عمهٔ اولی ست بهر دو پسران و دختر ش رسد و چهار سهم عمهٔ ثانیه و هشت
سهم عم مجموع دوازده سهام بهر دو دختران ابن عم بنت آنها رسد و هر دو سهم خالهٔ اولی بهر دو دختران دختر ش
رسد و هر دو سهم خالهٔ ثانیه و هر چهار سهم خال مجموع شش سهام بهر دو پسران ابن و بنت آنها رسد و آنچه
شان دیگر برای توضیح که مشتمل بر اختلاف حیز قرابت و هر حیز محتوی جهات ثلثه باشد نگاشته میشود

نزد اہل تنزیل مسئله از ۳ و تصحیح از ۹										نزد امامیه مسئله از ۳ و تصحیح از ۱۸
میت										
ابویه					امیه					
عمه عینیه	عم علاتی	عمه علاتیه	عم اخیافی	عمه اخیافیه	خال اعیانی	خاله اعیانیه	خال علاتی	خاله علاتیه	خال اخیافی	خاله اخیافیه
ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن
بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت

درین صورت بنت لابن عمه اعیانیه و ابن البنت خال اعیانی و بنت لابن خاله اعیانیه مقدم اند اصل مسئله از سه و تصحیح از شش
ازین سه به بنت لابن عمه اعیانیه و دو با بن البنت خال اعیانی و یک به بنت الابن خاله اعیانیه میرسد و اگر اولاد عم و عمه و خال و
خاله اعیانیات نباشد اولاد عم و عمه و خال و خاله علاتیات مقدم اند و تصحیح مثل سابق از نه چهار از ان با بن البنت عم و دو به بنت
الابن عمه و دو با بن البنت خال و یک به بنت الابن خاله میرسد و اگر کسی ازینها نباشد اخیافیات ابویه و امیه مستحق خواهند بود و
مثل علاتیات قسمت مال میانه شان باشد درین هر سه صورت میان ابی یوسف و محمد رحمهما الله اتفاق ست و بطریقه امامیه
درین صورت اولاد اعیانیه و اخیافیه ابویه و امیه استحقاق دارند و علاتیات هر دو طرف ساقط شوند پس اصل مسئله از سه و آنرا اولا
در مخرج ثلث ضرب کرده حاصل ضرب را که نه باشد در دو عدد رؤس اخیافیات امیه ضرب نموده از هیجده حاصلش تصحیح مسئله نماید
دوازده حق ابویه و شش حق امیه است ازان دوازده هشت سهم عمه عینیه به بنت ابن او منتقل شود و چهار باقی علی التساوی
بالمناصفه بعم و عمه اخیافیه رسیده باولاد هر یکی و اصل گردد ازان شش سهم جانب امیه چهار میان خال و خاله اعیانیتین بالتساوی تقسیم
شده باولاد آنها و دو بهر یک ازین خال و خاله اخیافیتین بمساوات رسیده بهر یک ازینها و باولاد آنها منتقل گردد و بصورت انعدام اعیانیه
از هر طرفی علاتیه ازان طرف مستحق شوند و جائیکه نصیب هر فرقه بر افرادش مستقیم نباشد تصحیح را در رؤس آن فرقه ضرب کرده از حاصل ضرب
تصحیح نمایند سه عمه و الدین و عم شان و خاله و خال والدین همچنان و نیز اولاد شان و نسل و ولد همچنین عم و خال جد و جده و خاله
نیز عمه اینها و بعد ازان نسل و نسل و اولاد شان سفلا و همه احکام صنف رابع را منتقل دان بجانب اینها یعنی هر گاه کسی ازین صنف رابع
که عمومه و خئوله میت و اولاد آنها اند موجود نباشد پس تمام احکام این صنف رابع جانب عمه و عم و خاله و خال والدین پس باولاد و
نسل و اولاد شان منتقل اند و اگر کسی ازینها نیز یافته نشود جمله این احکام بسوی عم و عمه و خال و خاله جد و جده همچنین پس باولاد و
نسل و اولاد شان منتقل پندارند و یکی بعد دیگری همچنانکه عمومه و خئوله میت و اولاد آنها شمارند و اولاد هر متقدم را اگرچه سفل باشند
بر متاخر اقدم و اولی انگارند بالاتفاق بین الفریقین این حکم را بر جمیع فرقه یعنی عمومه و خئوله ابوین و جدین منحصر ندانند بلکه عمومه و خئوله
الابوین پس عمومه و خئوله جدین همچنین الی غیر النهایه قائم مقام عمومه و خئوله میت توانند شد بدانکه لفظ همچنین در قوله همچنین
عم و خال الخ مفید فوائد عدیده است اول تعقیب دوم مماثلت بعم و خال والدین خواه تنها باشند یا عمه و خاله

بوند یا عمه و خاله بدون اینها باشد سوم اتحاد حکم اولاد انها با اولاد عمومه و خاله و والدین **بیان خنثی مشکل** فی وارثت
مشکل از خنثی ٭ گاه مردش شمار و گاه انثی ٭ اگر بجایش نصیب ان از مرد کم بود زن شمار باید کرد ٭ ور حق مرد کمتر است از زن
دانستن در شمار مرد احسن ٭ هر که از مرد و زن بود محجوب ٭ گر کنی جای خنثی اش منصوب ٭ حال بدتر شمار خنثی است ٭ جا محجوب دار
خنثی را ٭ رفته چون اکثر صحابه بدین ٭ صاحبین و امام اعظم دین ٭ گر بود ابن و بنت هم خنثی ٭ حظ خنثی است نصف چون انثی
چون از احکام ذوی الارحام فراغت حاصل گردید باحکام خنثی مشکل مشتغل شد باید دانست که خنثی مشتق است از خنث
بالفتح بمعنی نرمی و انعطاف و چون در خنثی این صفت موجود است لهذا باین اسم مسمی گردید و مشکل از ان گویند که انسان منحصر در مرد
و زن است و در چنین شخص هر دو صفت متضاده موجود یا معدوم اند پس حالش مشکل یعنی مشتبه گردید و مراد از خنثی مشکل کسی است
که آله زنی و مردی هر دو دارد یا هیچ یک از اینها ندارد و در صورت ثانیه نزد امامیه عدد خنثی نیست و حکمش موقوف حکم قرعه است
ذکورتش اثبت شود یا انوثتش لکن نزد اهل سنت قسمی از خنثی است پس هر چه از ذکورت و انوثت خنثی بجهات شرعیه عقلیه راجح باشد
در حکم وی اشتباهی باقی نماند اگر آله مردی مخرج بول باشد از رجال شمارند و اگر آله زنی مخرج بول بود در نساء دارند و اگر هر دو آله مخرج بول
بود اعتبار آله ایست که بول از آن اولا بر آمده و این جمله متفق علیه بین الفریقین است و بصورت سبقت بول از هر دو آله صاحبین کثرت
مقدار بول را برای ترجیح اعتبار کنند و الا خنثی مشکل شمارند و علمای امامیه تاخیر انقطاع بول را معتبر داشته اند و بصورت تساوی بعضی ایشان
بعمل بالقرعه رفته اند و بعضی بشمردن موی انهای هر دو پهلوی و رفته بصورت تساوی عدد هر دو ضلع زن شمارند و بحالت اختلاف
مرد انگارند و لا بدین اشکال و اشتباه خنثی بعد بلوغ رفع تواند شد که اگر مثل رجال محتلم شود و ملتحی گردد و مباشرت کند مرد است
و اگر مثل نسوان پستان بر آرد و حائض شود و حامل گردد زن است بالجمله تا زمانیکه ذکورت یا انوثت وی محقق نشده و در شمار
خنثی مشکل خواهد بود و هر گاه وی در سلک ورثه میتی منسلک شود در توریث وی علما را اختلاف است بنا بر علیه میگویند که اگر وارث
ترکه کسی خنثی مشکل باشد آنرا گاهی مرد شمار کنی و گاهی زن بشمری بدین طریق اگر بجای خنثی زنی فرض کنی که حصه آن زن از مرد دیگر
در آنجا فرض کرده شود کمتر باشد پس خنثی را زن شمار باید کرد مثلا یک پسر دیگر ولد خنثی است خنثی را زن شمرده نصف حصه پسر
خواهند داد و اگر حصه مرد دیگر که بجای خنثی گیری کم از زن است خنثی را مرد شمردن احسن است مثل زوج و مادر و اخ اخیافی و خنثی لاب اینجا
خنثی را مرد باید گرفت و مسئله از شش است سه بزوج و یک بمادر و یک ببرادر اخیافی و یک حق عصوبت بخنثی باید داد و اگر
خنثی را زن شمارند مستحق سه سهام شود و مسئله عول بهشت کند و هر گاه از مرد و زن که بجای خنثی در ورثه منصوب کنی آنکس محجوب
گردد در ان صورت بجای محجوب خنثی را باید داشت یعنی اگر بمحل خنثی زن شد محجوب گردد و اگر مرد شد محجوب نشود خنثی را همان زن محجوب باید دانست
و همچنین بجای خنثی اگر مرد را نصب کنی محجوب باشد و اگر زن را نصب کنی محجوب نباشد خنثی را آنجا مرد شماری چنانچه اگر
شخصی از اعمام خود عم و خنثی گذاشت همه مال بعم خواهد رسید و خنثی در عداد عمات محسوب شده محجوب خواهد گردید و همچنین
اگر شوهر و یک خواهر اعیانیه و یک خنثی لاب گذاشت همه مال را دو حصه کرده نصف بزوج و نصف باخت اعیانیه دهند و خنثی را مرد شمرده محجوب

گردانند زیرا که اگر زن شمرند مسئله از شش است بهفت عول کند و یک سهم بخنثی برسد و وجه شمردن خنثی در بعض احیان زن و در بعض
اوقات مرد انست که حال بدتر برای خنثی قرار داده اند پس هر صفتی از ذکورت و انوثت که موجب نقصان و خسارت خواهد بود
خنثی بهمان صفت محسوب خواهد شد و بهمین معنی مثل اکثر صحابه امام اعظم ابی حنیفه رحمه الله و صاحبین ہم رحمهما الله رفته اند و
همین روایت مفتی به است مثالش اینست که اگر کسی یک پسر و یک دختر و یک ولد خنثی بود حصه خنثی مثل حصه انثی نصف حصه ابن است
بہست مختار عامر شعبی ؛ قول عبدالله ابن عم نبی ؛ که بخنثی حواله باید کرد ؛ نصف هر یک حصه زن و مرد ؛ یعنی قول اکثر صحابه
و مختار امام اعظم و صاحبین رحمهم الله آن بود که سبق ذکر یافت لکن عامر شعبی که منسوب به شعب همدان است قول عبدالله
ابن عباس که ابن عم نبی علیه السلام بود اختیار نمود و آن قول اینست که بخنثی نصف حصه هر یک از زن و مرد که بجای خنثی فرض
توان کرد بدهند بوجه منازعتی که ورثه دیگر با او ست یعنی ورثه دیگر میخواهند که او را زن شمار کرده حصه زن باو بدهند و خود خنثی
میخواهد که من از زمره مردان منسلک شده حصه مرد بگیرم چون ترجیح قول یکی بر دیگری ممکن نیست پس نصف حصه ذکورت و نصف حصه
انوثت بخنثی بدهند که رفع نزاع شود و همین ست مذهب شیعه در باب خنثی ؛ لیک مضمون قول عامر را هر یک صاحبین جداجدا گرفتند
یعنی مضمون قول عامر شعبی را هر یک ابو یوسف و محمد رحمهما الله جداگانه بیان کرده اند و مراد از اعطا نصف حصه مرد و نصف حصه زن
هر یکی جدا گرفته و آنرا حسب رای خود تخریج نموده از این تخریج لازم نمی آید که همین مذهب عامر مختار ایشانست بل مذهب ایشان همانست
که سبق ذکر یافت ؛ گفت ابو یوسف اولاً تقسیم ؛ کن بر دو زن زشتر یکی و سهم ؛ پس فریقی کز ان بود خنثی ؛ نصف یک مرد و
نصف یک انثی ؛ حصه کامل از برایش دان ؛ صحت مسئله مکن نسیان ؛ که اگر کسر در حق خنثی ست ؛ بسط سویش حق
تفتیش است ؛ پس فزودن بر آن حق خنثی ؛ بر شمردن صحاح آنهمه را ؛ نیست گر کسر در حق خنثی ؛ جمله حصه اش بر اصل فزا ؛ تعبیر
دان بهر دو صورت عول ؛ هست بالجمله این خلاصه قول ؛ یعنی ابو یوسف رحمه الله در تخریج قول عامر شعبی چنین گفته اولاً
مال میت را بر زن و مرد که شریک سهیم ورثه اند خواه چند فریق باشند یا یک فریق تنها تقسیم کنند پس حصه فریقیکه از ان فریق خنثی
ست اولاً خنثی را از ان فریق بر آورده بر زن و مرد موجود یا مفروضه آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصه یکمرد و نصف حصه یک
انثی از ان فریق بر آورده بر زن و مرد موجوده یا مفروضه آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصه یکمرد و نصف حصه یک انثی
از ان فریق حصه کامل خنثی دانند اگر خنثی از فریق اولاد ست نصف حصه یک پسر و نصف حصه یک دختر گیرد و اگر از فریق اخوه
و اخوات باشد نیز نصیب یک اخ و یک اخت گیرد و همچنین از هر فریق که باشد و صحت مسئله بدینطریق نمایند که اگر حصه که بخنثی رسیده
در وی کسری هست حق فریق خنثی را بسوی آن کسر بسط کنند یعنی در مخرج آن کسر ضرب نمایند و حصه خنثی را نیز بسط کرده و بر آن
بیفزایند و آنهمه را اعداد صحیحه شمارند مثالش بعد ازین مذکور است و اگر در حق خنثی کسر نیست جمله حصه اش بر اصل مسئله که برای
تقسیم فریقیکه در ان خنثی ست قرار یافته افزوده تقسیم کنند مثلاً در مسئله مذکوره سابق که ابن و بنت و ولد خنثی است چهار برای
ابن و دو برای بنت قرار دهند در ینصورت سه که حق خنثی باشد بر شش افزوده از نه تصحیح مسئله نمایند بالجمله خلاصه قول اینست

بهر دو صورت طریقۀ عول معتبر داشته‌اند و در مثالی که گفته‌ام بالا ٭ یک پسر است نصف و دختر را ٭ سه ربع هست حصۀ خنثی ٭
نیمۀ هر دو نیمۀ انثی ٭ یک و دیگر به بنت و ابن عم هیچ ٭ بهر خنثی یکی و نصف نهی ٭ الغرض مسئله بهر صورت ٭ باید از نه بجای بیش
صحت ٭ این مثال تصحیح مسئله هست در صورتیکه کسر در حق خنثی باشد میگویید که در مثالیکه بالا گفته‌ام آن ابن و بنت و ولد
خنثی هست حصۀ ابن یک علی و تصحیح و حصۀ دختر نصف است پس حصۀ خنثی سه ربع است که نصف حصۀ مرد و نصف حصۀ
زن بود چون اصل مسئلۀ فریق ابن و بنت که از یک و نیم فرض کرده شد از جنس ربع که کسر نصیب خنثی است بسط کنند
شش ربع میشود و سه ربع حصۀ خنثی بر آن افزایند همگی نه ربع میشود آنرا تصحیح گرفته چهار از آن با ابن و دو به بنت و سه بخنثی بدهند
و اگر تقسیم میان ابن و بنت از سه کنی و دو با ابن و یک با بنت بدهی درینصورت حق خنثی یک و نیم بنهی که سه نصف باشد هر گاه سه را
که از آن مسئلۀ ابن و بنت درست شده از جنس نصف بسط کنی و بر آن سه نصف که حق خنثی است بیفزائی نه نصف میشود آنرا
صحاح شمرده چهار با ابن و دو به بنت و سه بخنثی تقسیم کنی الغرض این مسئله بهر دو صورت حسب تخریج ابو یوسف رحمه الله از نه تصحیح
می‌یابد و همین طریقه را در تقسیم خنثی بعض علمای شیعه هم اختیار کرده‌اند هست این را محمد دانا ٭ که نصیب یقینی خنثی را ٭ بشمولش
دوباره کن تقدیر ٭ که زنش گیر وگاه مردش گیر ٭ آنچه در هر دو حالتش برسد ٭ نصف هر دو بده بحصۀ خود ٭ عدد هر دو مسئله
بشمار ٭ نسبت هر دو را ملاحظه دار ٭ حاصل ضرب یک بوفق دگر ٭ بستانی توافق ست اگر ٭ حاصل ضرب یک بکل دگر ٭
در تباین بگیر ای لبیب ٭ هر چه در دست آیدت زینها ٭ بشمار دو حال زن آنرا ٭ آنچه حاصل شود ز ضرب اخیر ٭ پس همان مقسم
فریقین گیر ٭ باید دانست که علمای اهل سنت تخریج ابو یوسف و محمد رحمهما الله ضابطه بیان نکرده اکتفا بر تقسیم مثال مذکوره بالا نموده‌اند
زیرا که قول شعبی مختار ایشان نیست و باندک تامل پی بقاعدۀ آن توان برد لکن چون درین کتاب اختلاف فریقین مبین شده
و مذهب شیعه عین مذهب شعبی هست بعض علمای شیعه بر طریقۀ ابو یوسف رحمه الله رفته‌اند و اکثر علمای ایشان طریقۀ محمد رحمه الله
اختیار کرده‌اند لهذا ضوابط تخریج ابو یوسف و محمد رحمهما الله ضبط کردم که بر هر یکی استخراج مسئلۀ خنثی اسهل شود چنانچه ضابطۀ
تخریج ابو یوسف گذشت ضابطۀ تخریج برای محمد رحمه الله اینست که نصیب یقینی را که خنثی از آن فریق است بشمول خنثی و بار انفراده
باید نمود و درین و بار خنثی را یکبار در زمرۀ رجال داخل کرده تصحیح مسئلۀ فریقین باید پرداخت و بار دیگر خنثی را شامل فرقۀ نساء نموده
تصحیح مسئله باید ساخت هر چه درین هر دو حالت بخنثی برسد نصف هر دو نصیب خنثی در حق خود دهد و برای تصحیح مسئلۀ فریقیکه خنثی در آن است
اعداد هر یکی از هر دو مسئله جدا جدا شمار کنی و نسبت اعداد هر دو مسئله ملاحظه دار اگر در هر دو توافق هست وفق یکی را در کل دیگر ضرب کرده
حاصل ضرب بستانی و در صورت تباین کل یکی را در کل دیگری ضرب نموده حاصل ضربش بگیری الحاصل بتقدیر نسبتی هر چه درین هر دو
مسئله بدست آید خواه حاصل ضرب وفق یا کل یکی در کل دیگری آنرا در عدد که شمار هر دو حال مذکورست از وشت خنثی است ضرب
کنی و آنچه ازین ضرب اخیر حاصل شود همان حاصل را محل تقسیم سهام فریقین گیری یعنی تصحیح مسئله از آن شماری سه
در مثال گذشته درینحال ٭ بهر خنثی بود دو خمس مال ٭ لیک در حالت دگر او را ٭ ربع مال است حق یک انثی ٭ مسئله را

لکن از چهل تصحیح ❊ حصه هر یک بدان بدین توضیح ❊ سیزده زان بود حق خنثی ❊ بیست و هشت ابن و نه حق انثی ❊ هر چه از پنج یافته
هر کس ❊ ضرب آن در چهار باید و بس ❊ آنچه از چهار یافته هر یک ❊ ضرب در پنج بایدش بشک ❊ حاصل هر دو ضرب را ایجان ❊
حصهٔ هر یکی از آن میدان ❊ یعنی در مثال مذکور که ابن و بنت و خنثی ست بحال که حال ذکورت خنثی ست بملاحظهٔ رؤس ابن و
ابن و یک بنت مسئله از پنج باشد و دو خمس از اصل مسئله بخنثی مفروض الذکورة میرسد لکن در حالت دیگر که حالت انوثت خنثی ست بنظر
بر رؤس یک ابن و دو بنت مسئله از چهار باشد و ربع از اصل مسئله که حق یک انثی ست بخنثی میرسد و چون میان هر دو مسئله
تباین ست یکی را در دیگر ضرب کنند و حاصل ضرب را که بیست باشد در دو عدد حالتین ضرب نمایند چهل حاصل شود از آن تصحیح مسئله
کنند و حصهٔ هر یکی از این اشخاص ثلثه بدین توضیح بدانند که سیزده از آن حق خنثی ست و بیست و هشت حق ابن و نه حق انثی که بنت باشد و طریقه
دریافت این سهام آنست که از مسئلهٔ پنج هر سهمیکه بهر کس رسیده ضرب آن سهم در چهار بیاید و آنچه از مسئلهٔ چهار هر یک یافته ضرب
آن در پنج بیاید و حاصل هر دو ضرب حصهٔ آن کس دانی که سهمش ضرب کرده پس برای خنثی از پنج دو سهم بود بعد ضرب در چهار هشت شد
از چهار یک سهم بود بعد ضرب در پنج پنج شد و مجموع این هر دو حاصل سیزده ست و همچنین حصهٔ دیگران پی بری و اگر با وارث
خنثی ورثهٔ دیگر نیز شریک باشند باید که مخرج منفرد یا مشترک سهام آنها را در تصحیح مسئلهٔ خنثی ضرب کرده حاصل المخرج
سهام هر یکی قرار دهند و طریقهٔ دریافت حصص هر یکی آنست که سهام ذوی الفروض را که از اصل مسئله بآنها رسیده با
در تصحیح مسئلهٔ خنثی ضرب کرده حاصل ضرب را شمارند و سهام خنثی و هر یک از فریقش که از تصحیح مسئلهٔ خودش بوی رسیده در
اعداد دیگر از مسئلهٔ اهل فرض بعد اخراج سهام اهل فرض باقی ماند ضرب نموده حاصل ضرب را حصهٔ آنها شمارند مثال صورت توافق
آنست که ولد خنثی و یک بنت ست و بفرض ذکورت خنثی مسئله از شش کنی و بتقدیر انوثت آن از چهار و میان هر دو توافق
بالنصف ست پس نصف احد هما را در کل آخر ضرب کرده دوازده را که حاصل ضرب ست در عدد حالتین زده او بیست و چهار
تصحیح مسئله نموده چهارده بخنثی و ده به بنت رسانی لکن چون تقدیر مسئله از اقل مخارج سهام ورثه میباشد اصل این هر دو مسئله
از دو و سه که متباین اند خواهد بود و تصحیح از دوازده بیان حمل ❊ مدت حمل منتهاش کمال ❊ هست در بوحنیفه دو سال ❊
لیث بن سعد شد بسه قائل ❊ سوی چار ست شافعی مائل ❊ قول زهری مخالف اینهاست ❊ که بو هفت سال بی کم و کاست
لیک هر یک اقل مدت آن ❊ غیر شش مه نکرده ست بیان ❊ چون ز بیان وراثت خنثی مشکل فارغ شدم و در توریث
حمل نیز مثل خنثی تردد بود که ذکر قرار داده شود یا انثی ذکر احکام حمل بعد احکام خنثی مناسب نموده بدانکه منتهای کمال مدت
حمل که اکثر مدت عبارت از آن ست نزد ابوحنیفه و اصحاب او رحمهم الله دو سال ست و لیث ابن سعد فهمی قائل شده که
اکثر مدتش سه سال ست و امام شافعی رحمه الله مائل بدان ست که اکثرش چهار سال ست و قول زهری رحمه الله خلاف
این همه علما ست یعنی نزدش هفت سال کامل اکثر مدت حمل باشد و علمای امامیه اقصای مدت حمل را یکسال قرار
داده اند لکن هر یکی ازینها که اختلاف در اقصای مدت حمل کرده اقل مدت آنرا سوای شش ماه چیزی دیگر بیان نکرده است

هر نصیبی که آن بود اکثر
وز محمد دو قول شد مروی
قول ثانی که حصهٔ دو پسر
از ابو یوسف ست هم مروی
هست مروی که حق یک دختر
مگر اخذ کفیل هست ضرور

از حظ چار ابن یا دختر
زان یکی آنکه بهر حمل نهی
یا دو دختر هر انچه هست اکثر
دو مین قول لیک نیست قوی
یا حق یک پسر که هست اکثر
تا کند جبر نقص بعد ظهور

بو حنیفه برای حمل نهد
حصهٔ سه بنات یا سه پسر
نزد وی حمل و ده بقیهٔ آن
بلکه از وی مقوله اقوی
بایدش از برای حمل نهاد

دیگر انرا اقل حصه دهد
هر نصیبی که آن بود اکثر
ورثه را اقل حصهٔ شان
که درینجاست بر همان فتوی
ورثه را بقیه باید داد

باید دانست که بصورت اندراج حمل در ورثه بعض علما بر آن رفته اند که اگر مدت وضعش قریب باشد یعنی یکماه یا کمتر از ان بود با انتظار وضع حمل در تقسیم ترکه توقف کنند و اگر ضرورتی قبل آن داعی تقسیم شود قسمت نمایند و امام شافعی فرموده که زنهار تا وضع حمل تقسیم ترکه نکنند مدتش قریب باشد یا بعید مگر کسی که حصه اش بتعدد حمل و اختلاف حالتش متغیر و متبدل نمیشود اگر بدهند حرجی نیست بالجمله در صورتیکه قبل وضع حمل ضرورت تقسیم ترکه واقع شود امام ابو حنیفه رحمه الله سهام چهار ابن یا حصص چهار بنت هر چه ازین هر دو اکثر و زیاده باشد برای حمل می نهد و دیگر ورثه را اقل حصه شان میدهد و این روایت ابن المبارک از امام راویست و بعض علما همین را اخذ کرده اند و از محمد رحمه الله دو قول مرویست از ان هر دو یک قول که لیث بن سعد از وی روایت کرده آنست که برای حمل حصهٔ سه دختر یا حصهٔ سه پسر هر چه ازینها اکثر باشد باید نهاد و قول دوم محمد رحمه الله بروایت دیگر آنست که حصهٔ دو پسر یا دو دختر هر چه ازینها زیاده و اکثر باشد برای حمل نهند و از بقیهٔ ترکه دیگر ورثه را اقل حصهٔ آنها بدهند و همین است قول حسن رحمه الله و این قول ثانی محمد رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله هم بروایت هشام مرویست مگر قوتی ندارد بلکه قول اقوی از ابو یوسف رحمه الله که در باب حمل بر همان فتوی ست بروایت خصاف مروی شده که حق یکدختر یا حق یک پسر هر چه اکثر باشد برای حمل باید نهاد و باقی ترکه ورثه را باید داد لکن درینصورت گرفتن کفیلی از ورثه ضرورست تا آن کفیل جبر نقصان حق حمل بعد ظهور و تولدش نماید یعنی اگر از حمل زیاده از یک ولد پیدا شود کفیل استیفای حق این اولاد از ورثه کند و جبر نقصان اولاد نماید و مذهب اثنا عشریه آنست که برای حمل حصهٔ دو ذکر نهاده شود و بورثهٔ دیگر اصل حصهٔ آنها اگر وجود و عدم حمل را در تزیید و تنقیص نصیبهٔ آنها دخلی نبود بدهند و ورثه اقل حصهٔ ورثه را بآنها بدهند و باقی را امانت گذارند و اگر بعد تولد نقصانی در حق مولود واقع شود از ورثه آنرا باز ستانند

زوجهٔ میت ست حامل اگر
وارث میت و اقارب آن
وارث و مورثش همان زنهار

زاد بر ختم مدت اکثر
مورثشان هم آن ولد و آن
بعد مردن علوق آن اشمار

یا بکمتر ز اکثر مدت
زاد گر بعد اکثر مدت

نزد ما نیکه باقیست عدت
یا که بعد از گذشتن عدت

یعنی هر گاه یکی از ورثه حمل باشد باید دید که این حامله که حملش احد الورثه باشد زوجهٔ میت ست یا زوجهٔ کسی دیگر از اقربای میت ست پس اگر حامله زوجهٔ میت ست و بر وقت ختم اکثر مدت یعنی بدو سال نزد حنفیه و چهار سال نزد شافعیه و یکسال نزد امامیه بزاد یا بکمتر از اکثر مدت خواه شش ماه یا کم و زائد

تا زمانیکه باقرار زن هنوز عدت وفات یا طلاق منقضی نشده باشد بزاد این ولد فرزند میت و وارث میت است و اقربای میت اگر بمیرند وارث آنها نیز باشد و اگر خودش بمیرد مورثان اقارب میت اورا دانند و اقربای میت وارثش گردانند و اگر حامله بعد انقضای اکثر مدت حمل بزاد یا بعد اقرار بانقضای عدت بزاد آن ولد از آنها وارث و مورث احدی از میت و اقربایش نباید و نسبت بلکه علوق نطفه و انعقاد حمل بعد فوت زوج باید شمرد و سه بست حامل اگر زن دیگر بسر شش ماه زاد یا کمتر حظ میراثش برسد بولد و ورنه از آنها مستحق نشود یعنی اگر حامله زوجهٔ میت نباشد بلکه زوجهٔ دیگری از اقربای میت است بسر شش ماه یا کمتر ازان مع لود از وی متولد شد درینصورت نصیبه میراثش بولد مذکور میرسد زیراکه علوقش قبل الموت متیقن و متحقق شد و اگر اندرون شش ماه نزاد بلکه بعد شش ماه زاد آن ولد از آنها مستحق میراث نمیشود زیراکه تیقن علوقش قبل الموت بالبداهة نیست و وجودش در وقت موت شوهر زن حامله تقدیر نمودن اینجا ضروری نیست و در زوجهٔ میت ضروری بود تا نسب ولدش ثابت کرده شود چون آنجا نظر بر اکثر مدت کرده خواهد شد و نزد امامیه از حملی که داخل ورثه است از میت باشد یا از اقربای او و اگر اندرون شش ماه ولد متولد شود بلی شبهه وارث خواهد شد و اگر بر سر اکثر مدت که یکسال است متولد شود توریث آن مشروط بعدم وقوع وطی است که استناد حمل ازان بوطی ممکن باشد و اگر چنین وطی در مدت حمل واقع شود ولد حامله مستند باین وطی خواهد شد سه اگر اقل ولد بر آید و مرده حظ میراث نخواهد برد و اگر اکثرش گر بر آید و بمیرد حظ کامل از ارث میگیرد اگر خروجش بود از جانب سر معتبر سینه است در اکثر و خروجش بود از جانب پا ناف را اکثرش شمار آنجا تا اینجا بیان عدت حمل و تشخیص سهام و تعیین حامله بود و چون از شرائط توریث حمل حیات اوست و آن بعد تولد از حس و حرکت و گریه و خنده و عطسه و غیره ظاهر میشود احتیاج بیان ندا است لکن بحالت موتش هنگام زادن بیان تعیین بیان موت ضروری بود بنا علیه میگوید که اگر اقل ولد از بطن حامله بیرون آمده و مرده نصیبه میراث نخواهد برد و اگر اکثر ولد بر آید و بمیرد نصیبه ارث میگیرد و اعتبار اکثر مختلف است اگر خروج ولد از جانب سر باشد بر آمدنش تا تمام سینه در شمار اکثر است که اگر در حالت حیات تا تمام سینه بر آید بعد ازان بمیرد وارث خواهد شد و اگر خروج از جانب پا باشد آنجا بر آمدنش تا ناف در شمار اکثر است که اگر زنده تا ناف خارج شد پس بمیرد مستحق وراثت خواهد بود و اگر کمتر ازین زنده بر آید بعد ازان بمیرد وارث نمیشود و نزد امامیه اعتبار حیات و ممات بعد وضع حمل و خروج تمام ولد است که اگر بعد وضع حیاتش متحقق شود وارث خواهد شد مجرد حرکت مثل جنبش مضغه گوشت از آثار حیات نشمرده اند بلکه حرکت

ازاویه بنیه شرط کرده اند سه	علما راست در مسائل حمل	بهر تصحیح ضابطی ذی الشمل	حمل را از ذکور کرده شمار
ساز تصحیح مسئله یکبار	فرض کن بار دیگرش انثی	باز تصحیح ساز مسئله را	نسبت هر دو مسئله بنگر
تا چه بوده است ای خرد پرور	اکتفا در تماثل است بیک	در تداخل باکثرش بشناس	در میانش توافق است اگر
ضرب کن وفق یک بکل دگر	ور تباین بود همه یک را	در جمیع دگر بزن آنجا	حاصل ضرب هر یکی ای دلبر

قصیده تصحیح مسئلة الحمل — قاعده و ضابطه تصحیح مسائل حمل برای علما میگوید که بیان میکند و مستثنا ورثه و حمل که تصحیح مسئله عده قبل از اکنون

ست که شامل جمیع جزئیات باشد و آن قاعده بعینه قاعده تصحیح مسئله خنثی بمذهب عامر شعبی حسب تخریج محمد رحمه الله است بدین طریق که حمل را از ذکور شمار کرده یکبار تصحیح نمایند و بار دیگر حمل را انثی فرض کرده بار دیگر تصحیح مسئله سازند پس بنگرند که میان هردو مسئله کدام نسبت ست اگر تماثل ست بیکی ازین هردو مسئله اکتفا نمایند و اگر تداخل ست بمسئله که اعدادش اکثر باشد اکتفا کنند و اگر درمیان هردو مسئله توافق ست وفق یکی را در کل دیگری ضرب کنند و اگر هردو متباین بود کل یکی را در جمیع دیگری ضرب کنند وحاصل ضرب هر یکے درین دو صورت که توافق و تباین باشد عین تصحیح مسئله شمارند

پس سهام مسئله از ذکورت او	حصه هر کس ست ای نحو نخو	زن تصحیح کز انوثت او ست	در توافق بوفق ضرب نکوست
بعد ازان حصه انوثت گیر	زن تصحیح حالت تذکیر	یا بوفقش توافق ست اگر	حاصل ضرب هردو حال نگر
ده بهر وارث از نصیب او	هر چه کمتر بود ازین هردو	فضل هر وارثی نگهداری	مستحق را بوقت بسپاری
همه باقی پس از ظهور ولد	ده بوی گر همه حقش باشد	ور بود مستحق بعض ازان	ما بقی را بوارثان برسان

چون از قاعده تصحیح مسئله فراغ حاصل شد طریقه استخراج سهام هردو حالت بیان میکند که بعد از تصحیح مسئله سهام مسئله مسئله ذکورت حمل بحصه هر کس رسیده در کل تصحیحیکه از تقدیر انوثت حمل قرار یافته ست ضرب باید کرد و اگر میان هردو مسئله تباین باشد و اگر میان هردو مسئله توافق ست در وفق این تصحیح انوثت ضرب نمودن نیکوست بعد ازان سهام مسئله انوثت حمل هر یکے از ورثه رسیده در کل تصحیح حالت تذکیر اگر بین المسئلتین مباینت شد یا در وفق تصحیح حالت ذکورت اگر بین المسئلتین توافق ست ضرب کنند و در حاصل ضرب هردو حال ملاحظه کمی و بیشی نمایند پس بهر وارثی از هردو حصه او هر چه کمتر بود بدهند و فضل حصه ثانیه زائده هر وارث را نگاهدارند هر که مستحق آن فضل باشد بروقت وضع حمل و ظهور ولد آن فضل را بوی سپارند باین تفصیل که تمام باقی ترکه را از حصه حمل و فضل حصص ورثه بمولودیکه از حمل پیدا شده بدهند اگر آن مولود مستحق آن همه مال باشد و اگر ولد مذکور مستحق بعض از آن مال ست آنقدر بوی رسانیده ما بقی را بوارثان مستحق آن برسانند و هر قدر فضلیکه از حصه هر کسی موقوف بر ظهور حمل بوده بآنکس بدهند

گر ز شخصی بماند یک دختر	هم زن حامل و اب و مادر	گر بود حمل در شماره مرد	صحت از بست و چار باید کرد
ور بود در شماره انثی	صحت از بست و هفت آن آنجا	وفق یک زان بجمله دیگر	دو صد و شانزده شمار ثمر
بدهی بست چار زین حاصل	حصه کمتر زن حامل	هر یک از والدین را برسان	سی و دو کمترین حصه شان
سیزده سهم ده حق دختر	که همین ست حصه کمتر	یکصد و پانزده که میمانند	منقسم بعد وضع گردانند

هرگاه از بیان ضابطه تقسیم مسئله حمل پرداخته آمد مثالی برای توضیح بیان کرد که اگر شخصی در وارثی و یکدختر و یک زوجه حامله و پدر و مادر باقی ماند پس اگر حمل در شمار مرد باشد درینصورت بسبب اجتماع یک ثمن و دو سدس مسئله از بست و چهار تصحیح باید کرد سه حق زوجه و چهار حق هر یک از ابوین و سیزده حق دختر و حمل للذکر ضعف الانثی ست و اگر حمل در شمار انثی بود درینصورت باجتماع یک ثمن و دو سدس و دو ثلث مسئله منبریه گردید اصل از بست و چهار و عول بسوی بست و هفت باشد سه حق زوجه هشت حق ابوین و شانزده

حق بنت و حمل ست و در میان هر دو مسئله توافق بالثلث ست و ثلث مسئله اول هشت و ثلث مسئله ثانی نه باشد پس وفق
احد المسئلتین را در کل دیگر ضرب کرده و صد و شانزده حاصل ضربش شمارند و از همین حاصل ضرب مسئله تصحیح پذیرد و سه
سهام زوجه را از مسئله ذکورت چون در نه که وفق تصحیح انوثت ست ضرب کنند بست و هفت میشود و چهار سهام هر یک از
ابوین را از مسئله ذکورت در وفق تصحیح انوثت ضرب کنند سی و شش میشود و همچنین سه سهام زوجه را از مسئله انوثت در هشت
که وفق تصحیح ذکورت ست ضرب کنند بست و چهار میشود و چهار سهام کل واحد ابوین را از مسئله انوثت در وفق تصحیح ذکورت ضرب
کنند سی و دو میشود پس بست و چهار که حصه کمتر زن حامل ست او را بدهند و سه سهم از اکثر حصه وی بر ظهور حمل موقوف دارند و
سی و دو که کمتر حصه هر یک از والدین ست بهر یکی از آنها برسانند و چهار سهام فضل حصه هر یکی از آنها بر تولد حمل موقوف دارند
و چون بر مذهب امامیه حصه چهار ابن یا چهار بنت هر چه اکثر باشد باید نهاد و اینجا حصه چهار ابن اکثر ست که سیزده باقی از مسئله
ذکورت را بر چهار ابن و یک بنت تقسیم نمایند حق هر ابن دو سهم کامل و هشت تسع و حظ بنت یک سهم و چهار تسع باشد پس این
حصه دختر را در نه که وفق تصحیح انوثت ست ضرب کرده حاصل ضرب که سیزده میشود حق دختر بدهند که حصه کمتر دختر از دو صد و
شانزده همین سیزده ست و بعد تقسیم این همه سهام یکصد و پانزده سهام که باقی میمانند آنرا بعد وضع حمل منقسم گردانند و بمذهب
امامیه درین صورت اصل مسئله از بست و چهار ست کما مر و تصحیح از یکصد و بست بضرب اصل مسئله در پنج که عدد روس بنت و ابنین باشد
چهل از ان با بوین و پانزده بزوجه و سیزده به بنت دهند و باقی پنجاه و دو حق دو ابن برای حمل نگاه دارند اگر متولد شوند و اگر دختر
واحده یا زیاده از واحده اکثر جمله باقی را موقوف ست در نصیب بنات مصروف ست یعنی بعد تقسیم بورثه موجوده و نگاه داشت
مال باقی بحصه حمل احتمال چند صورت ست یکی آنکه از حمل دختری واحده یا اکثر از واحده متولد شود درینصورت تمام مال موقوف
که برای حمل نگاه داشته بودند در حصه بنات متولده و بنت سابقه مصروف خواهد شد زیرا که درینصورت حق بنات دو ثلث ست
و آن نیز مسئله انوثت شانزده بود و چون آنرا در هشت که وفق مسئله ذکورت ست ضرب کنند یکصد و بست و هشت حاصل میشود
و همین قسمه درین مسئله بعد ادای حقوق ابوین و زوجه باقی بود که سیزده از ان به بنت داده یکصد و پانزده نگاه داشته بودند پس سیزده
سهام حق بنت سابقه را با یکصد و پانزده موقوف جمع کرده مجموع یکصد و بست و هشت را بر بنات علی السویه تقسیم نمایند و
طریقه تقسیم همانست که اگر سهام ایشان بر روس بقسمت صحیح منقسم شود فبها ورنه بصورت توافق وفق روس را و بصورت تباین
کل روس را در اصل تصحیح مسئله ضرب کرده از حاصل ضرب تصحیح مسئله نموده بقسمت صحیح تقسیم کنند و نزد امامیه سیزده سهام بنت
سابقه موجوده را با پنجاه و دو که موقوف بوده شامل نموده مجموع شصت و پنج را بر بنات بطریقه مذکوره تقسیم نمایند و هر چند
که درین مسئله شان شصت و پنج در حصه بنات میباید لکن چون نزد مذهب ایشان عول جائز نیست نقصان بنات جائز
میدارند سوم آنکه از حمل گر پسر پیداشود فوق یک یا یکی بود تنها پس باقی سه بهره زوجه برآید بهر ابوین هم چهار چهار حق بنت و بقیه
لکن یکجا به کل برادرانش تقسیم فرمایند احتمال دوم آنست که اگر از حمل پسر پیدا شود و آن پسر فوق یک باشد یا یکی تنها بود درینصورت

از باقی موقوف سه سهام که فضل حصهٔ زوجه بود برای زوجه برآرند تا بست و هفت حصهٔ کامل وی شود و برای پدر و مادر
نیز چهار چهار سهم ازان باقی برآرند یعنی چهار ازان باقی که فضل حصهٔ پدر و چهار فضل حصهٔ مادر ست به پدر و مادر بدهند تا سی و
شش کامل حصهٔ هر یک ازان ابوین شود بعد ازان حق بنت را که سیزده بود با بقیه که یکصد و چهار باشد یکجا کنند و کل را که یکصد و هفده باشد
بر اولاد للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند و در صورت انکسار بطریقهٔ مذکوره تصحیح نمایند و نزد امامیه بقیه را بشمول حصهٔ بنت که مجموع
شصت و پنج باشد بر اولاد للذکر حظ الانثیین قسمت کنند سوم اگر بود حمل میت ببطن بدهد حق والدین هم حق زن بدهند آنچه موقوف
بر تولد بود پس بده حق دختر موجود بهر تکمیل نصف پنج و نود از تتمه نصیب بنت شود مابقی نه حق عصوبت دارد [illegible]
عصبه هست اب باو برسان حالا بیان احتمال سوم میکنند که اگر حمل میت ببطن پوشیده بود که چنین تولد موت او ظاهر شده
پس حق والدین که چهار سهام فضل حصهٔ هر یک ازان اب و ام و حق زن که سه سهم فضل حصه اش بوده بآنها از مالیکه موقوف
بر تولد بود مسترد کنند بعد ازان حق بنت واحدهٔ موجوده را که نصف ست بدهند و چون سیزده سهم بدختر موجوده رسیده است
برای تکمیل نصف که فرض بنت ست از تتمهٔ سهام موقوفه نود و پنج نصیب بنت باید شود تا یکصد و هشت که نصف دو صد و شانزده است
به بنت برسد و مابقی نه سهام از مال موقوف که حق عصوبت است به پدر باید رسانید که عصبه همانست و نزد علمای اثنا عشریه در
صورت ظهور میت از حمل تکمیل شصت سهام که نصف یکصد و بست باشد برای بنت نموده مابقی پنج را بر ابوین و بنت بقاعدهٔ
ردیه رد نمایند بدانکه اگر با حمل وارثی باشد که حمل را خللی در تغییر و تبدیل حق او نبود و تمام حصه اش بوی بدهند مثل پدر و
زوجهٔ حامله و پسر که حمل را در تغییر سدس پدر و ثمن زوجه خللی نیست و اگر وارثی گذشته است که در یکی از دو حال از ذکورت و انوثت
حمل محجوب از میراث تواند گردید چنین وارث را تا زمان تولد چیزی ندهند مثل زوجهٔ حامله و اخ یا عم میت که بصورت تولد ابن اخ

بیان مفقود

و عم از میراث محروم خواهد شد **بیان مفقود** وارث کس نمیشود مفقود و وارثش نیز کس نخواهد بود مال او را
نگاه باید داشت مدتی زنده بایدش انگاشت اختلافی بمدتش مرویست فوق صد و پنج یا که ده یا بیست چون
ز اقران او نماند کسی حکم مرگش نمودند بسی بعض گویند کز دم میلاد چون نود بگذرد نه کم نه زیاد حکم بر مرگ او بود
اولی علماراست بر همین فتوی مفقود عبارت از شخص غائب هست که خبرش منقطع شود و حال حیات و مماتش معلوم
نباشد و حکمش آنست که در استحقاق مال مورث خودش بمنزلهٔ میت است و وارث کسی نمیشود و در حق مال خودش مثل احیاست
که وارث مال او تا مدت معینه کسی نخواهد شد بلکه مالش را نگاه باید داشت تا مدتی معین او را زنده باید انگاشت و زوجه اش را نیز
تا آنمدت حکم تزوج نیست لکن اختلافی در مدت مذکوره مرویست ابو یوسف رحمه الله گفته که یکصد و پنج سال از وقت تولد است
و در اکثر روایات از وی یکصد سال آمده گویند که محمد بن سلمه بر همین روایت فتوی میداد لکن چون خودش یکصد و هفت سال
زندگانی کرد معترف خطای خود گردید و محمد رحمه الله گفته که مدت یکصد و ده سال از زمان میلاد مفقود ست و حسن بن زیاد
از ابو حنیفه رحمه الله روایت کرده که از هنگام ولادت یکصد و بست سال ست و بعضی از علما حکم مرگش آن وقت نموده اند

که از اقران و امثال او کسی زنده نماند و همچنین ست در ظاهر الروایة و بعض مجتهدین گویند که چون از وقت تولد نود سال بلا نقصان
و زیادت بگذرد حکم مرگ مفقود اولی باشد و علما بر همین قول اخیر فتوی داده اند و مذهب امامیه مدت انتظار مفقود اختلاف بسیار
هست از چهار سال و ده سال و نود سال و صد سال و یکصد و بست سال لکن اشهر و احوط انتظار تا آنمدتست که امثال و
اقرانش زنده نمانند * مال مفقود جمعی از اعلام * داشته وقف اجتهاد امام * لیکن از مال مورثان وی * حصهٔ وی برای شخص خود *
چونکه در مدتش نشد حاضر * حکم مرگش شرع شد صادر * مالش آن وارثان او ببرند * که دم حکم بر ز عمر خورند * بود مالیکه بهر او
موقوف * سازبر وارثی مصروف * که ز متروک اولی مفقود * مال در حیز توقف بود * یعنی جمعی از علمای اعلام تقسیم مال
مفقود را بر اجتهاد امام وقت و قاضی عهد موقوف داشته اند که هرگاه حاکم وقت بداند که تا اینمدت امثال مفقود زنده نتوانند ماند
مالش بر ورثهٔ او تقسیم نماید و همین ست مذهب امام شافعی رحمه الله و مال مفقود را اگرچه بر اجتهاد امام موقوف داشته اند لیکن از
مال مورثان مفقود که قبل انقضای مدت انتظار مفقود فوت شوند حصهٔ مفقود بدارند و مثل حمل هر کسی را که مفقود حاجب
خواهد بود و آنکس محجوب خواهد گردید خواه بحجب حرمان یا بحجب نقصان باو ورثهٔ دیگر اقل نصیب آنها خواهند داد و هرگاه که مفقود در مدت
انتظار حاضر نشده حکم مرگ او از طرف حاکم شرع صادر گردید مال ذاتی مفقود را آن وارثان مفقود خواهند برد که وقت حکم
مرگش از عمر برخورند یعنی زنده اند و مالیکه از برای مفقود از ترکهٔ مورثش موقوف بود بر ورثهٔ آنشخص مصروف باید ساخت که از ترکهٔ او
مال مذکور برای مفقود موقوف نهاده یعنی آن مال را بورثهٔ مورثش بدهند بالاتفاق بین الفریقین مانند حمل که اگر میت پیدا شود مالیکه
برایش نهاده اند بورثهٔ موجوده بدهند * اصل تصحیح مسئله که در آن * هست مفقود دانیش نیسان * زنده مفقود را بگیر اول *
آر تصحیح مسئله بعمل * بعد از آنش گرفته از اموات * باز تصحیح کن بحال وفات * نسبت هر دو مسئله بنگر * ضرب تصحیح هم چو حمل شمر *
یعنی قاعدهٔ تصحیح مسئله که احد الورثه در آن مفقود باشد چنین ست که اولاً مفقود را زنده فرض کرده تصحیح مسئله بعمل آرند و بعد از آن
مفقود را از اموات گرفته تصحیح مسئله بحالت وفات مفقود کنند و نسبت هر دو مسئله ملاحظه نمایند و ضرب این هر دو مسائل
باهم و تصحیح مسئلهٔ اخیره مثل حمل شمارند یعنی بصورت تماثل و تداخل اکتفا بیکی و باکثر نمایند و بحالت توافق و تباین هر دو مسئله
وفق یکی در کل دیگری و کل یکی در کل دیگری ضرب نموده حاصل ضرب را تصحیح مسئله شمارند پس هرچه کسی را از مسئلهٔ وفات
مفقود رسیده در وفق مسئلهٔ حیاتش یا کل آن ضرب کنند و آنچه هر واحد از مسئلهٔ حیاتش یافته در وفق مسئلهٔ وفاتش
یا کل آن بزنند از حاصل هر دو ضرب هرچه کمتر باشد بوارث موجود بدهند و باقی را بر ظهور حال مفقود موقوف دارند بعد
ظهور حالش هر که مستحق بقیهٔ موقوفه باشد بوی بدهند بالاتفاق بین الفریقین مثلاً زنی مرد و زوج و دو اخت عینیه حاضره
و یک اخ عینی مفقود گذاشت بتقدیر حیات مفقود بوجه نصف که فرض زوج ست مسئله از دو باشد یکی حق زوج و یکی حق اخ
و اختین ست و چون این یک بر رؤس اربعهٔ اینها مستقیم نیست رؤس را در اصل مسئله ضرب کرده تصحیح از هشت نمایند چهار بزوج و دو باخ و
و یک یک باخوات دهند و بر فرض ممات مفقود باجتماع نصف با ثلثین حق اخوات مسئله از شش باشد و عول بهفت پس تصحیح

اول

اول را بوجه تباین در ثانی ضرب کنند واز پنجاه وشش که حاصل ضرب ست تصحیح مسئله پردازند برای زوج از مسئلهٔ حیات چهار بود
بعد ضربش در مسئلهٔ وفات بست وهشت حاصل میشود وبرای اش از مسئلهٔ موت سه بود بعد ضربش در تصحیح حیات بست وچهار
میشود وهمین اقل ست که بوی بدهند وبرای هر دو اخت از مسئلهٔ حیات دو بود بعد ضربش در مسئلهٔ وفات چهارده میشود وبرای آنها
از مسئلهٔ ممات چهار بود بعد ضربش در مسئلهٔ حیات سی ودو میشود پس چهارده که اقل نصیبین ست بآنها داده شود باقی هجده
از تصحیح بانتظار مفقود نگاهدارند پس اگر بزندگی مفقود پی برند زوج را چهار سهم باقی وی بدهند که بست وهشت کامل بوی رسد
وچهارده باقی مانده حق مفقود دارند واگر حکم موت مفقود نفاذ یابد زوج را چیزی ندهند بلکه تمام هجده موقوف بهر دو اخت
سپارند ونزد اما بهر صورت مسئله از دو وتصحیح از هشت باشد چهار ازان بزوج دهند ودو حق اخ مفقود دارند ودو باختین
رسانند وبصورت ظهور موت مفقود حصهٔ مفقود بحالت نبودن وارثی دیگر غیر همین اختین باختین رسد بیان مرتد سے
میرد وکشته گر شود مرتد * یا که ملحق بدار حرب شود * کسب اسلام وردتش هر دو * دان حق وارثان مسلم او *
مذهب صاحبین ست همین * لیک نزد امام اعظم دین * هرچه مکسوب حال ردت اوست * موضعش بیت مال هست ایدوست
شافعی گفت هست بیت المال * موضع مال کسب هر دو حال * هرچه بعد لحوق کسب نمود * فیئی بالاتفاق خواهد بود *
مرتد آنست که از اسلام برگردد وبعد ایمان کلمات کفر بزبان آرد وحکم مرتد آنست که اگر مرتد بحالت ارتداد بمیرد یا از دست کسی
کشته شود یا از دار اسلام گریخته بدار الحرب ملحق شود وقاضی اسلام حکم لحاق آن بدار حرب نماید پس آنچه در حالت اسلام ودر حالت
ردت کسب نموده مال آن هر دو حال حق ورثهٔ مسلم اوست همین ست مذهب صاحبین رحمهما الله لیکن نزد امام اعظم دین
ابو حنیفه رحمه الله هرچه در حالت ردت کسب نموده جای وضعش بیت المال ست وهرچه در حال اسلام کسب کرده بود
لابد حق ورثهٔ مسلمین او باشد وامام شافعی فرموده که موضع کسب هر دو حال از اسلام وردت بیت المال ست پس مال
مرتد را داخل بیت المال نمایند ومرتد هرچه از اموال بعد لحوق بدار الحرب کسب نموده هست آنهمه باتفاق امام اعظم وصاحبین وشافعی
رحمهم الله فیئی یعنی غنیمت مسلمانان باشد وبورثهٔ او نمیرسد زیرا که مسلم از کافر حربی وارث نمیشود سے آنچه مرتده راست در
هر حال * وارث مسلمش برد آن مال * یعنی مالیکه زن مرتده مالک آنست در هر حالی خواه در حال اسلام کسب نموده
یا در حال ردت حاصل کرده بعد مرگش وارثان مسلمین وی آن مال خواهند یافت نزد امام ابوحنیفه واصحاب وی ووجه فرق در
مرتد ومرتده اینست که بر مرتد بعد ارتداد تا سه روز عرض اسلام نمایند اگر قبول اسلام کرد فبها ورنه او را بکشند پس حکم موتش
مستند بر ردت اوست که بمجرد ردت هالک گردیده ازینجاست که مکسوب حال ردتش نزد امام ابوحنیفه رحمه الله بورثه نمیرسد
اگرچه دوام حیوة بودن فی مالش از کسب هر دو حال لازم باشد ومرتده اگر از ارتداد برنگردد حکم قتل او نیست بلکه او را حبس کنند تا توبه
نماید یا بمیرد پس مکسوب هر دو حالتش از ملک او باشد وبورثهٔ مسلم او رسد واگر مرتده ملحق بدار حرب شود حکم مالش همان
مرتد است چون از بیان میراث مرتد ومرتده پرداخته آمد بیان وارثیت هر دو پرداخته میشود سے هر زن ومردکان

شود مرتد* وارث هیچکس نمیگردد* مرتد اگشته جمله اهل بلد* پس توارث میان شان باشد* یعنی هر زن و مرد که از اسلام
برگردد و مرتد شود وارث احدی از مورثان خود نمیشود و مسلم باشند یا مرتد مثل او مگر در یکصورت که اگر جمله اهل یک بلد مرتد
شوند پس توارث درمیان شان جاری خواهد شد که هرگاه کسی از آنها بمیرد ورثه او با قربای موجوده او اگرچه مرتد باشند خواهد رسید
و نزد علمای اثناعشریه مرتد و مرتده خواه فطری باشد یعنی هنگام انعقاد حملش احد الابوین او مسلم بودند و خودش بعد بلوغ از
اسلام برگشته و خواه ملی که اول از کفر خود برگشته مذهب اسلام اختیار کند بعد ازان از اسلام برگردد میراث وی بورثه مسلم او
اگرچه بعید القرابت باشند خواهد رسید و بوارث کافر گو اقرب باشد نخواهد رسید مثل مذهب اهل سنت و بصورت فقدان وارث مسلم
مال و بمذهب مختار ارث امام زمان ست چنانچه نزد اهل سنت موضع آن مال بیت المال ست و ازینجا لازم آمد که مرتد وارث
هیچکسی از مسلم و مرتد نمیتواند شد و با وجود ارتداد تمام اهل بلد توارث میانه آنها جاری نخواهد شد لکن مرتد وارث کافر تواند شد
و مرتد فطری نزد ایشان بمجرد ارتداد واجب القتل ست و مرتد ملی بعد امهال تا سه روز یا تا آن زمان که رجوع او بسوی اسلام
متیقن باشد لکن درینجا خلاف اهلسنت ست زیرا که نزد شان حکم بقتل مرتدی که اسلامش تبعی بوده نیست و در مذهب شان حکم
مرتد بمجرد ارتداد میان فریقین اختلافی نیست

بیان اسیر

مسلمی را اگر گرفته ببندد* کافران بسوی دار حرب ببندد* تا زمانیکه
مسلم ست اسیر* حکم او عین حکم مسلم گیر* و برگشت از طریقه اسلام* عین مرتد شناس در احکام* از آنجا که اسیر را در یکصورت
حکم مفقود و محمل ست لهذا بیان احکامش ضرور افتاد پس میگوید که اگر مسلمی را کافران گرفته بسوی دار حرب ببندد بر بند تا زمانیکه
اسیر مسلم ست حکم او عین حکم مسلم باید گرفت که وارث مورثان خود و مورث وارثان خود میشود و اگر اسیر از طریقه اسلام برگشت
و مرتد شد احکام او عین احکام مرتد شناسند باتفاق فریقین چنانکه گذشت سه گر ز اسلام و کفر نیست خبر* هم ز موت و
حیات نیست اثر* پس اسیر ست در چنین هنگام* مثل مفقود در همه احکام* یعنی اگر از اسلام و ردت اسیر اطلاعی نیست
و از موت و حیات او نشانی پیدا نیست درینوقت اسیر در همه احکام مثل مفقود ست بالاتفاق بین الفریقین هرگاه اسیر در
حکم مفقود باشد پس مالش را تقسیم نباید کرد و زوجه اش را تزویج با دیگری نمیرسد تا زمانیکه حالش دریافت نشود و اگر ورثه اش
دعوی ردتش نمایند دعوی شان مقبول نخواهد شد مگر آنکه دو مسلم عادل بران ادای شهادت نمایند در آنصورت
البته قاضی را میرسد که حکم بافتراق زوجه و تقسیم مال وی نافذ فرماید

بیان حرقی و غرقی

سه جمعی از اقربا که باهم شان
از قرابت توارث ست عیان* دفعة آن جماعه غرق شدند* یا همه مبتلای حرق شدند* شد و بالجمله آنچنان معلوم*
که نشد سبق مرگ کس مفهوم* هر قریبی که او بقید حیات* هست وارث شود ازین اموات* نشود وارثی یکی دیگر* زین جماعه
بمذهب اکثر* یعنی جماعتی از اقربا که باهم قرابتی داشتند که بسبب آن قرابت یکدیگر را وارث توانند شد آنجماعه دفعةً غرق شدند
که در یک کشتی بودند و آنها را غرقی گویند که منسوب بغرق اند یا همه آنها مبتلای حرق شدند که در خانه بودند و خانه را آتش
در گرفت و اینها را حرقی گویند منسوب بحرق یا با فتادن سقفی یا دیواری بر سر شان هلاک گردیدند و اینها هدمی هستند منسوب بهدم

و همچنین اگر در معرکه کشته شدند یا در وبای عام مردند بالجمله آنچنان معدوم شدند که سبقت مرگ یکی بر دیگری کسی معلوم نگشت
پس حکم این جماعه آنست که هر کس از اقربای شان که او بقید حیات است وارث این اموات خواهد شد و ازین جماعه اموات یکی وارث
دیگری نمیشود و مذهب اکثر صحابه چنانچه از ابوبکر صدیق رض در توریث اهل یمامه و از عمر فاروق رض در توریث اهل طاعون
عمواس و از علی مرتضی رض در توریث مقتولان جمل و صفین و از عثمان بن عفان و زید بن ثابت رض در بعض وقائع مروی شده
و مختار اکثر ائمه دین از ابوحنیفه و شافعی و مالک رحمهم الله همین است و بهمین رفته اند علمای اثنا عشریه در هالکان بحرق و هالکان
حتف الانف که عبارت از موت بلا سبب خارجی است و هالکان بامراض وبائیه و غیره سوی لیک قولیست از علی و
زبن مسعود هم شده مروی که بهم وارث اند این اموات در متاعیکه داشتند بذات و هر چه باهم رسیده ازین میراث
نیست بالکلیه محل توارث یعنی اگرچه از جناب مرتضوی و ابن مسعود رضی الله عنهما نیز اتفاق صحابه کبار مرویست لکن یک
قول دیگر هم از جناب علی مرتضی و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما بدین طریقه مروی شده که این اموات در متاع ذاتیه خود بالذات
وارث یکدیگر هستند که از هر متاعی که مملوکه ذاتی هر شخص این اموات است بدیگری ازین اموات که توارث میانه آنهاست بارث
خواهد رسید خواه تنها آن میت وارث شود یا با غیر خود از احیا و اموات و آنچه ازین توارث یکدیگر در حصه هر یکی ازین اموات رسیده آن مال ورثه
محل ارث یکدیگر نخواهد بود ورنه وراثت مال ذاتی خودش لازم خواهد آمد همین است مذهب امامیه در توریث کسانیکه بغرق یا بهدم سقف
دفعة بمیرند و سبق یا اقتران موت احدهما از آخر معلوم نباشد و علاقه وراثت از جانبین بود زیراکه بصورت علم تقدم و تاخر موت موخر
وارث باشد و بصورت ادعای اقتران موت احدهما وارث دیگری نخواهد شد و بحالت عدم توارث از جانبین مثل شوهر و برادر غریق که یکی
ازان حاجب دیگر است باهم متوارث نگردانند و طریقه تقسیم نزد این فرقه آنست که اولا اقوی را میت و اضعف را وارث میکنند و بعد
آن بالعکس مینمایند مثلا پسر و پدر دفعة غرق شدند از ورثه پسر غریق زوجه و یک ابن است و همچنان از وارثان پدر
غریق زوجه و یک ابن است و ترکه پدر غریق یکصد و بست و هشت دینار و ترکه پسر غریق چهل و هشت دینار درین صورت
بر مذهب اکثر اشهر ترکه هر یکی جداگانه تقسیم کرده از ترکه پسر غریق ثمنش که شش دینار است بزوجه و باقی چهل و دو به پسر
بدهند و از ترکه پدر غریق شده ثمنش که شانزده دینار است بزوجه و باقی یکصد و دوازده به پسر زنده او رسانند و بنابر روایت
ثانی که مختار امامیه است اولا پدر را میت و پسر را وارث قرار داده ثمن ترکه اش که شانزده دینار است بزوجه او دهند و باقی را
میان هر دو ابن حی و غریق تقسیم نمایند پنجاه و شش دینار بهر یکی خواهد رسید بعد ازان پسر را میت پدر را وارث فرض
کرده سدس ترکه اش که هشت دینار از مال ذاتی او باشد در حصه پدرش رسانیده ازان یکی بزوجه و هفت به پسر
زنده پدر غریق رسانند و ثمن ترکه پسر غریق که شش دینار باشد بزوجه و باقی سی و چهار دینار به پسر پسر غریق دهند و پنجاه
شش دینار که از ترکه پدر غریق بمیراث پسر غریق رسیده است ثمنش که هفت دینار باشد بزوجه و باقی چهل و نه دینار به پسر او رسانند پس
بزوجه پدر غریق هفده دینار و به پسر زنده اش شصت و سه دینار و بزوجه پسر غریق سیزده دینار و به پسرش هشتاد و سه

خاتمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در طریقه تقسیم ترکه بر ورثه

دینار میرسد و همچنین اگر پسر و برادر اخیافی و پسر یکی مادر و یکدختر و مولی گذاشته و ترکه هر یکی نود دینار است پس این مسئله
بجد سبب اشتهار از ترکهٔ پسر و لحد سدس آن که پانزده دینار باشد بمادر و هر یک را نصف آن که چهل و پنج دینار بود بدختر هر یک باقی سی دینار
بمولی هر یک میرسند و بجد سبب ابوتیه درین صورت تقسیم ترکه هر یکی بر مادر و دختر او فرضاً و رداً باشد که وجود بنت دختر شان حاجب جد
است و مولی هم با وجود وارث نسبی مستحق چیزی نیست لکن بروایت ثانیه از جناب مرتضوی و ابن مسعود اولا برادر اکبر است برادر
اصغر را وارث شمرده شصت دینار در سدس و نصف ام و بنت سانیده سی دینار باقی به برادر اصغر میرسند و همچنین ترکه برادر اصغر بعد
وضع نصیب ام و بنت او سی دینار به برادر اکبر رسانند و از این سی دینار پسر هر یک پنج بمادر و پانزده بدختر هر یک سانیده ده ده
بمولی هر یک میرسند پس بمادر هر یکی بست دینار و دختر هر یکی را شصت دینار و مولی هر یکی را ده دینار میرسد و الله اعلم بالصواب
فالحمد لله که کتاب سه ختم شد تکمله بحمد الله + از ابو المحامد جریده سیاه + دارم امید از خدای کریم + کرسد خلق زبان ...
از ختم شرح نظم فارغ شدم بذکر بعض مسائل متعلقه این فن بخاتمه میپردازم خاتمه و آن مشتمل است بر سه فصل فصل اول در
طریقه تقسیم ترکه بر ورثه و اوصیا بدانکه صورت نفاذ وصیت از ثلث احتیاج بدقت عمل نیست که اصل مسئله را از سه
فرض کنند یکی از آن حق موصی له است و دو باقی را با تصحیح مسئله ورثه ملاحظه کنند که کدام نسبت است اگر توافق است وفق تصحیح مسئله را
و اگر تباین است کل تصحیح مسئله را در سه ضرب کرده حاصل ضرب مخرج سهام موصی له و ورثه شمارند لکن در صورتیکه وصیت برای
اجنبی بمثل حصهٔ احدی از ورثه خود نمایند و ورثه بنفاذ وصیت اجازت دهند درین صورت باید که تصحیح مسئله ورثه نموده عدد
سهام وارثی را که برای موصی له بقدر حصهٔ آن وارث وصیت کرده است با تصحیح فزوده مبلغ را تصحیح شمارند و بطریقه عول تقسیم آن نمایند مثلاً
شخصی یک جده و یک اب و یک پسر گذاشت و برای عمرو وصیت نموده که مثل حصه پسر باو بدهند تصحیح مسئله از بست و چهار باشد
سهام جده چهار و اب چهار و پسر شانزده ... پس هفده بر بست و چهار افزوده از سی و یک تصحیح مسئله شمارند و در صورتیکه بعض ورثه
اجازت نفاذ وصیت دهند و بعض آخر اجازت ندهند درین صورت تصحیح مسئله خالی از دشواری نیست طریقه اش مثل طریقه تصحیح
مسائل حمل است که اولا بفرض اجازت وصیت تصحیح مسئله نمایند بعد آن بفرض عدم اجازت وصیت تصحیح مسئله نمایند در هر دو مسئله
ملاحظهٔ نسبت نموده بصورت توافق وفق احدهما در کل دیگر و بحالت تباین کل احدهما در کل دیگر ضرب کرده حاصل ضرب را مخرج
هر دو مسئله شمارند و حصهٔ مجیز را از مسئله اجازت در کل مسئله عدم اجازت بصورت تباین و در وفق آن بصورت توافق ضرب کرده حاصل
ضرب باو بدهند و سهام غیر مجیز را از مسئله عدم اجازت در کل مسئله اجازت یا در وفق آن ضرب کرده حاصلش بغیر مجیز دهند هر چه
باقی ماند بموصی له رسانند مثلاً شخصی مرد و اب و ام و ابن و موصی له بمثل حصهٔ ابن گذاشت پس بصورت اجازت جمله ورثه بنفاذ
وصیت مسئله از ده تصحیح مییابد و بحالت امتناع اب و ام از نفاذ وصیت زائد بر ثلث تصحیح مسئله از نه شمارند و بین المسئلتین تباین است
یکی را در دیگری ضرب کنند و حاصل ضرب را که نود باشد تصحیح مسئله دانند حصهٔ هر یک از اب و ام را که از مسئله عدم اجازت
یک بود بضرب آن در مسئله اجازت ده شود بهر یکی بدهند و حصهٔ ابن را که از مسئله اجازت چهار بود بضرب

آن در کل مسئله بعدم اجازت سی و شش میشود و بوی رسانند باقی سی و چهار بموصی له بدهند صورتش ...

اصل مسئله بصورت اجازت نفاذ وصیت ۶ تصحیح از ۱۰ — تصحیح اخیر از ۹۰

ابن	اب	ام	موصی له بمثل حصه ابن
زید			

اصل مسئله بصورت منع وصیت زائد بر ثلث ۳ تصحیح از ۹ — میان هر دو مسئله تباین

ابن	اب	ام	موصی له بمثل حصه ابن
زید			

فصل دوم در بعض مسائل متفرقه فرائض که برای تشحیذ اذهان سمت تحریر یافت مسئله کدام صورت است که شخصی مرد و زوجه حامله گذشت اگر زن شش پسر وا دختر یا فوق الواحد خواه همه آنها ذکر باشند خواه مختلط بذکر و انثی زاید جز ثمن حق او فی زوجیت چیزی نیابد و اگر یک دختر زاید مستحق نصف ترکه باشد و اگر فوق الواحد زاید یک ثلث از ترکه حق او باشد الجواب اگر زنی عبد خود را آزاد کرده با وی نکاح کند بصورت تولد یک پسر یا فوق آن زوجه ثمن ترکه بالاتفاق خواهد یافت و بصورت تولد یک دختر نصف ترکه که حق دختر باشد و از نصف باقی ثمن کل حق زوجیت و سه ثمن بولا زوجه را خواهد رسید و در حالت تولد زائد بر یک دختر ثلثان بدختران دهند و از ثلث باقی ثمن بزوجیت و باقی بولا زوجه را دهند نزد اهل سنت و درین هر دو صورت نزد امامیه زوجه را بجز ثمن چیزی نرسد باقی بدختران رد کرده شود که نزد شان وجود وارث نسبی حاجب استحقاق ولائی است اگر ولد مرده زاید زوجه بالاتفاق مستحق کل ترکه خواهد بود ثمن بزوجیت باقی بولا مسئله در کدام حالت زن حامله اگر پسر زاید آن پسر از ترکه میت وارث تواند شد اگر دختر زاید آن دختر از میراث محروم باشد الجواب در صورتیکه میت دو دختر و عم و زن حامله برادر خود گذاشته مسئله از سه دو از آن دختران و باقی یک برادر زاده بحالت ذکورت حق عصوبت خواهد رسید بحالت انوثت ذوی الارحام معدوم شد با بعم که عصبه است میرسد نزد امامیه بهر صورت همه ترکه حق دختران است مسئله اگر کسی از احد الورثه حمل باشد کدام صورت است که اگر پسر پیدا شود چیزی بآن پسر نرسد اگر دختر زاید آن دختر وارث شود الجواب در آنصورت که میت زوج و ابوین و یک بنت و زوجه پسر حامله بگذارد اصل مسئله از دوازده به تقدیر ذکورت حمل عول بسیزده حمل ذکر را چیزی نمیرسد که از ترکه حق عصوبت باقی نمانده و بر تقدیر انوثت حمل عول بپانزده رسد تصحیح که دو سهم به بنت الابن تکملة للثلثین میرسند درین مسئله نزد امامیه عول را ناجائز شمارند تصحیح مسئله از دوازده است حمل بهر دو صورت محروم و از اصل تصحیح سه بزوج و دو دو بهر یک از ابوین و پنج به بنت رسد مسئله در کدام صورت اگر از زن حامله پسر متولد شود وارث تمام ترکه میت باشد و بزن حامله چیزی نرسد اگر دختر متولد شود

تشحیذ بر وزن تفعیل از شحذ بشین معجمه و حای مهمله و ذال معجمه بمعنی تیز کردن ۱۲ منه

زن وارث تمام ترکه باشد و به دختر چیزی نرسد الجواب در صورتیکه زن غلام خود را آزاد کرده با برادر غلام مذکور تزوج نموده
حامله شده او لا زوجش مرد بعد از آن عبد معتق درگذشت پس بحالت تولد پسر آن پسر وارث عبد معتق باشد که ابن الاخ و عصبه او ست
و در صورت تولد دختر زن بحق ولا وارث خواهد شد و دختر را که از ذوی الارحام ست چیزی نخواهد رسید نزد امامیه بهر دو صورت بنت الاخ
وارث ست مسئله کدام صورت است که اگر بشمول ورثه دیگر پسر میت بودی از ترکه دو هزار دینار یافتی و اگر بجای پسر اخ یا عم میت بودی چهار هزار
دینار یافتی الجواب بصورتیکه میت سه دختر گذاشت و ترکه اش دوازده هزار دینار ست و نزد امامیه فرضاً و رداً همه بدختران رسد
اخ و عم را حقی نیست مسئله کدام صورت است که شخصی چهار زوجه گذاشت و زوجه اولی نصف ترکه و نصف ثمن ترکه و زوجه ثانیه ربع ال
متروک و نصف ثمن آن و زوجه ثالثه و رابعه هر یک نصف ثمن یابند الجواب در آنصورت که میت جز زوجات اربعه وارثی ندارد
زوجه اولی بنت عمه او و زوجه ثانیه بنت خاله اش باشد و ثالثه و رابعه قرابت نسبی با وی ندارد پس مسئله از شانزده باشد یک
سهم بثالثه و رابعه رسد و نه سهم حق زوجه اولی ست یک بزوجیت و هشت بقرابت رحمی ابویه و پنج سهام نصیب زوجه ثانیه
یک بزوجیت و چهار بقرابت رحمی امیه بالاتفاق فریقین مسئله چگونه متصور ست که شخصی در ترکه میتی دعوی کند که زوجه تو ام
من اگر زنده است وارث نیست و الا وارث باشد و من محروم و اگر مرده است من وارث باشم الجواب صورتش آنست که میت مادر و
دو خواهر عیانیه و یک خواهر اخیافیه و یک برادر علاتی که همان شخص هر خواهر اخیافیه و ست گذاشت مسئله از شش یک از آن حق مادر ست و چهار
حصه هر دو اخت عیانیه باقی یک سهم بحالت حیات خواهر اخیافیه فریضه و ست بصورت مماتش نصیبه زوج او بصورت باشد
که برادر علاتی میت ست و نزد امامیه بصورت جز مادر دیگری را وراثت نرسد مسئله زنی مرد و سه بنای عم خود گذاشت کدام
صورت یکی از آنها ثلثین بالانفراد و دو دیگر یک ثلث بالاشتراک خواهند یافت الجواب بصورتیکه یکی از آنها شوهر آن زن باشد که
نصف بزوجیت و سدس بعصوبت گیرد و باقی دو سدس بهر دو برادر دیگر رسد بالاتفاق بین الفریقین مسئله در کدام صورت
برادر زوجه میت وارث شود و برادر عیانی میت را حاجب باشد الجواب بحالتی که شخصی با زنی نکاح کرد و پسر آن شخص با او
این زن ازدواج نمود و از وی پسر تولد یافت که برادر اخیافی زوجه جد خود بود و بعد فوت پدر خود وارث ترکه جد خود شود و برادر عیانی
جد را حاجب باشد بالاتفاق مسئله کدام صورت است که هفت برادر با اخت اخیافیه خود در میراث متساویه السهام باشند الجواب
وقتیکه پسر شخصی با مادر زوجه پدر خود نکاح کرده از وی هفت فرزند گذاشته بمرد بعدش جد این بنای سبعه وفات یافته ورثه
خود اینها را با زوجه خود که اخت اخیافیه اینهاست گذاشت پس ثمن بزوجه از باقی اثمان سبعه یک یک ثمن بهر یک از بنای سبعه
میرسد بالاتفاق مسئله مرد و پسرش در ما و رای صورت ولا چگونه بالمناصفه وارث ترکه میتی توانند شد الجواب
صورتش اینست که زنی در نکاح ابن العم خود در آمده درگذشت و همین عم و ابنش را که زوج میت باشد گذاشت بالاتفاق
مسئله در کدام حالت بغیر صورت ولا زنی و پسرش مال میت را بالمناصفه مورث توانند شد الجواب بصورتیکه شخصی دختر خود را
به برادرزاده خود متزوج کرد و از وی یک پسر متولد شده این شخص بعد فوت برادرزاده خود درگذشت پس نصف ترکه بفرضیه

دختر ش و نصف باقی به پسر دخترش که نبیرهٔ برادر اوست بعصوبت خواهد رسید و نزد امامیه جملهٔ ترکه جز دختر بدیگری نرسد
مسئله یکی از دو برادر اعیانی در کدام صورت وارث سه ربع مال میت و آن دیگر مستحق یک ربع ترکه تواند شد الجواب
چون یکی ازان دو اخوان با دختر عم خود نکاح کند و آن زن بمیرد نصف مالش بزوجیت و ربع آن بعصوبت حق اوست و ربع باقی
حق برادر دیگر است بالاتفاق مسئله در کدام صورت از سه دختر میت یکی وارث ثلثین و دیگری وارث یک ثلث و سومی محروم از
میراث باشد الجواب در صورتیکه عبدی با حرهٔ نکاح کرد و ازوی دو دختر حره متولد شدند و بعد ازان با کنیزی تزوج نمود و ازوی
یکدختر رقیقه بوجود آمد بعد ازان یکی از دختران حره اش پدر خود را از مولایش خرید پس پدرش مرد در ینصورت بنت حرهٔ مشتریه
مستحقه ثلث بالفرض و ثلث بالولا و بنت حرهٔ دیگر وارث یک ثلث بالفرض است و بنت رقیقه از میراث حظی نخواهد برد و نزد اثنا عشریه
هر دو دختر حره تمام ترکه بالاشتراک اقتسام خواهند نمود و مشتریه استحقاق ولا ندارد مسئله شخصی هفده دینار و هفده تن زنان
وارثهٔ مختلفة السهام گذاشته درگذشت بکدام طریقه بهر زنی را ازان زنان یک دینار رسید الجواب طریقش آنست که میت سه زوجه
و دو جده و چهار اخوات اخیافیه و هشت اخوات اعیانیه گذارد در ینصورت مسئله از دوازده و عول بهفده باشد و از هفده دینار
متروکه سه حق هر سه زوجات و دو دینار حق هر دو جده و چهار حق هر چهار اخوات اخیافیه و هشت دینار حق هشت اخوات اعیانیه
و در صحیح اثنا عشریه که عول را جائز ندانند نقصان را باخوات عائد گردانند پس بطریقهٔ شان ربع مال که چهار دینار و یک ربع
باشد بزوجات اربعه و دو دینار و پنج سدس بهر دو جده و پنج دینار و دو ثلث باخوات اخیافیه اربعه و باقی چهار دینار و یک ربع
باخوات اعیانیه ثمانیه رسد مسئله خال اخیافی میت کدام صورت وارث گردیده عم اعیانیش را حاجب باشد الجواب صورتیکه
برادر علاتی شخصی ام الام آن شخص بعد التزویج یک پسر گذاشته درگذرد پس این شخص هم عم اعیانی و هم ابن الاخ که خال اخیافی اوست گذاشته
بمیرد عم اعیانی از میراث محروم خواهد ماند و ترکه اش بالکلیه بخال اخیافی که برادرزادهٔ اوست خواهد رسید بالاتفاق مسئله کسی وصیت کرد
که بعد گذشتنم ازین جهان با بنای خمسه من منجمله مال من بیکی را دو دینار و سدس بقیهٔ مال و دومین را چهار دینار و سدس باقی و سومین را
شش دینار و سدس مابقی و چهارمین را هشت دینار و سدس بقیه و پنجمین را هر چه باقی ماند بدهند تا بهر یکی دنانیر صحاح بلاکسر بطریق
ارث شرعی برسد پس همه مال چند دینار است الجواب پنجاه دینار که بهر یکی از ابنا خمسه ده دینار میرسد مسئله میتواند شد که یکی عم
دیگری باشد و آن دیگر خال همین عم خود بود الجواب آری اگر یک شخصی با دختر زوجهٔ پسر خود و پسرش نکاح کند و از هر یکی ازین ابن پسری
متولد شود این الابن عم علاتی ابن الابن باشد و آن ابن الابن خال اخیافی ابن الاب بود مسئله امکان دارد که یک شخص هم عم و هم خال شخصی
دیگر باشد و آن دیگر ابن العم و ابن الخال کسی باشد الجواب بلی اگر دو برادر علاتی با اخت اخیافیه یکدیگر تاهل نمایند ازین هر دو یک ولد متولد
ولد هر یک برای آن برادر دیگر عم علاتی و خال اخیافی باشد و هر یکی از اولادین هر دو برادر علاتی ابن العم و ابن الخال یکدیگر باشند
مسئله شخصی ابن العم و خال یکدیگر میتواند شد الجواب البته در صورتیکه از دو برادران اعیانیه برادر اکبر با زنی نکاح کند و برادر
اصغر با ربیبهٔ برادر اکبر خود نکاح کند پس برادر اکبر ازین زن فرزند رسید که از تخمهٔ برادر اصغر بوجود آمده هم خال باشد و هم ابن العم

مسئله شخصی اول روز از پیش زن خود برای حاجتی بیرون رفت چون آخر روز باز آمد کسی پیش وجه خویش دید پرسید که این کیست زن گفت که شوهر منست و تو بنده او هستی این صورت اگر ممکن الوقوع است بینوا توجروا الجواب نعم باینطریق که مرد دختر خود را بنکاح غلام خود در آورد و آن دختر از آن بنده حامله گردید یوم المیلاد قبل وضع حمل بنده مذکور بحاجتی رفته بود که پدر زنش وفات یافت و وارثی جز آن دختر نگذاشت پس دختر مذکوره بالارث مالک غلام گردید و نکاحش فسخ گشت بعد از آن بوضع حمل عدتش منقضی شد و بهماندم با دیگری نکاح کرد و غلام را بدست همین زوج خود فروخت هر چند این مسئله از مسائل مستغرب از شنیدنیست لکن چون شگفت افزای طبائع و حیرت انداز اذهان بود و بمیراث هم تعلق داشت برای تنشیط خواطر سمت تحریر یافت

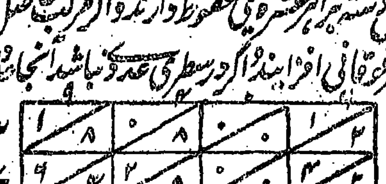
فصل سوم چون درین علم ضرورت ضرب و قسمت بسیار است لهذا بعض قواعد آن در دو اصل بنگارم می سپارم اصل اول بدانکه ضرب تکرار عددیست بشمار آحاد عدد دیگر و آن بر شش نوع است یکی ضرب آحاد در آحاد دوم ضرب آحاد در عقود که عبارت از عشرات و مئات و الوف باشد سوم ضرب آحاد در مرکبات مثل یازده و دوازده و غیر آن چهارم ضرب عقود در عقود پنجم ضرب عقود در مرکبات ششم ضرب مرکبات در مرکبات برای دریافت قسم اول ازین اقسام سته این مثلث کافیست

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
								۱
							۴	۲
						۹	۶	۳
					۱۶	۱۲	۸	۴
				۲۵	۲۰	۱۵	۱۰	۵
			۳۶	۳۰	۲۴	۱۸	۱۲	۶
		۴۹	۴۲	۳۵	۲۸	۲۱	۱۴	۷
	۶۴	۵۶	۴۸	۴۰	۳۲	۲۴	۱۶	۸
۸۱	۷۲	۶۳	۵۴	۴۵	۳۶	۲۷	۱۸	۹

و طریقهٔ ضرب آحاد در عقود و ضرب عقود در عقود نیز راجع بطرف ضرب آحاد در آحاد است که صورت جدول مضروب بیان در آخر

فصل سوم در ضرب اصل اول

ضرب نموده حاصل ضرب محفوظ داشته مراتب مضروبین باهم جمع کنند و از جملهٔ آن یک مرتبه را طرح نموده در انتهای بقیهٔ
مراتب مجموع عدد اول عدد حاصل ضرب نویسند و بعد آن هیچ یکی اگر باشد و در مرتبه یا مراتب باقیه ماقبل صفر گذارند مثالش
۸۰ / ۷ ضرب هفت در هشتاد که بضرب صورت اول در صورت ثانی پنجاه و شش میشود و مرتبه هفت یکست مرتبه هشتاد دو
مجموع سه شدند بعد طرح یکی از آن دو باقی ماندند پس شش را در مرتبه دوم نوشتیم و پنجاه را بعد از آن و در مرتبه اول صفر گذاشتیم
پانصد و شصت شدند و همچنین ۹۰۰ / ۶۰ ضرب شصت در نهصد که حاصل ضرب صورت اول در صورت ثانی پنجاه و چهار است و مجموع
مراتب پنج که بعد اسقاط یک چهار میماند پس چهار را که اول اعداد حاصل ضرب است در مرتبه چهارم و پنجاه را بعد آن نوشتیم و در
مرتبه اول و ثانی و ثالث اصفار گذاشتیم مجموع پنجاه و چهار هزار شوند و طریقهٔ ضرب آحاد در مرکبات و ضرب عقود در مرکبات اینست که اول مرکبات را
در سطری نویسند و آحاد یا عقود را زیر آن بمرتبه او نویسند و زیر آن خطی عرضی کشیده اولاً آحاد یا عقود را در مرتبه اولی عدد مرکبه ضرب
کرده حاصل ضرب را اگر کمتر از عشره باشد در مرتبه آحاد زیر خط عرضی نویسند و اگر زائد بر عشره بود آحاد زیر خط نگاشته برای هر
عشره واحد محفوظ دارند بعده همان آحاد یا عقود را در مرتبه ثانیه مرکبات ضرب کنند و بر حاصل ضرب عدد محفوظ افزوده آنچه
حاصل شود اگر مرکب است آحاد آن در مرتبه ثانیه نوشته برای هر عشره یکی محفوظ دارند و اگر در مرتبه ثانیه مضروب فیه صفر باشد
اعداد محفوظه سابقه را در انجا نویسند و اگر چیزی از سابق محفوظ نباشد آنجا صفر گذارند بعد آن در مرتبه سوم همچنین ضرب کنند
مثالش ضرب شش در هفت هزار و سی و دو بدین صورت ۷۰۳۲ / ۶ / ۴۲۱۹۲ همچنین ضرب پنجاه در هشتاد هزار و ششصد و
هفتاد و پنج بدین صورت ۸۰۶۷۵ / ۵۰ / ۴۰۳۳۷۵۰ و طریق ضرب مرکبات بسیار است لکن اسهل از همه طریقهٔ شبکه است که شکلی
مربع کشیده طول آن را بمراتب احد المضروبین و عرض آن را بمراتب مضروب آخر بمربعات صغار منقسم سازند و هر مربع صغیر را
بخط مورب دو مثلث کنند بعده احد المضروبین بالای مربعات فوقانیه بلحاظ مراتب نویسند و مضروب آخر را طرف
چپ نگارند بطرزیکه عشرات بالای آحاد و مئات بالای عشرات و الوف بالای مئات باشند پس صورت هر یکی از مضروب اول در مضروب فیه
ضرب کرده از حاصل ضرب هر یک مقابل هر دو ست آحاد بمثلث زیرین و عشرات بمثلث بالائی نویسند و در مرتبه که
صفر باشد مربعات مقابل او را خالی گذارند و بعد تمام شدن عمل جمع اعداد نمایند هر چه در مثلث زیرین مربع
تحتانیه جانب یمین هست اولاً آنرا نویسند بعده اعداد یکه مابین سطور موربه بالائیش واقع است جمع کرده بطریقهٔ جمع نگارند
و اگر عشره حاصل شود صفر بجایش نوشته برای هر عشره یکی محفوظ دارند و اگر مرکب حاصل شود آحاد در آن مرتبه گذاشته برای
هر عشره یکی محفوظ کنند و آنرا در سطر فوقانی افزایند و اگر در سطری عددی نباشد آنجا محفوظ نویسند اگر باشد ورنه صفر گذارند و صورتش این است



فطریقه امتحان صحت و سقم نسبت که میزان مفروضین که عبارت از تقیه آنها ست بعد طرح نه نه گرفته و در یکدیگر ضرب کرده حاصل
با میزان سطر مجموع به بینند اگر میان هر دو تماثل نیست خطا در عمل ست **فصل دوم** بدانکه قسمت تجزیه اعداد مقسوم ست برا
مقسوم علیه و در قسمت مقسوم یا مساوی مقسوم علیه ست یا کمتر از مقسوم علیه یا زائد بران در صورت اول خارج قسمت واحد و در صورت
مقسوم را بمقسوم علیه نسبت کنند حاصل نسبت خارج قسمت باشد مثلاً مقسوم هفت ست و مقسوم علیه هشت اول را با ثانی نسبت
ثمن ست همان خارج قسمت باشد و همچنین پانزده مقسوم را با سی مقسوم علیه نسبت نصف ست که همان خارج قسمت شده و در
ثالث عددی ثالث را طلب کنند که اگر آنرا در مقسوم علیه ضرب نمایند مساوی مقسوم شود یا کمتر از مقسوم علیه کم باشد
اگر مساوی مقسوم حاصل شود همین عدد ثالث خارج قسمت باشد و اگر کم از مقسوم بکمتر از مقسوم علیه حاصل شود آنرا خارج
دانند و هرچه از مقسوم باقی مانده است آنرا با مقسوم علیه نسبت کنند و حاصل نسبت را با خارج صحیح ضم کرده همه را خارج
دانند مثلاً یکهزار و هشتصد و پنجاه و دو را بر بیست و شش قسمت کنند خارج قسمت هفتاد و یک صحیح و شش جزو کسر از بیست و شش جزو باشد

الکتاب	۲۶ / ۱۸۵۲ / ۷۱ ۱۸۲ ۳۲ ۲۶ ۶	خاتمة

هذا الجدول المثلثی خاتم ما اردنا ایراده فی هذا الکتاب اللهم لا مانع لما منحت انت الموفق للصواب لا
لفضلک انت المفضی لمغلقات الابواب علیک التعویل و الاتکال اذ عالت الامور الصعاب و انت خیر الوارث
لیس وراءک الملجأ و المآب اشکر لک شکرا لا ینبغی لاحد سواک یا ایها الکریم الوهاب علی توفیقک
ایای لختم الکتاب شرح نظم الفرائض المستطاب الجامع المشتمل لخلاف احکام مواریث
اهل السنة و الامامیة فی کل باب و الناسخ اکثر صحف الفن لاحتوائه علی فوائد ذخائر الفرائض
و الحساب التی خلت عنها تلک الکتب مع کثرة الفصول و الابواب و لسبع خلون من اولی
الجمادیین قد استتم و استراح من تسویده المکتاب سنة الف و مائتین و تسعة
سبعین من هجرة مضاعف الحسنات مقیل السیئات ابی القاسم الحبیب المجاب المرسل الی الثقلین
بالحکمة و فصل الخطاب صلی الله و سلم علیه و علی آله و اصحابه و ورثة الانبیاء خیر آل و اصحاب و قد
انشد من خاسنة ختامه بلسان العجم عالی الجناب الحبر العلامة قدوة اولی الالباب الاعظم
بالمجد العلی و الافخم بالفضل الجلی مولانا مولوی هادی علی اللکهنوی سلمه الله

قطعه جمع کرد این کتاب فیض نصاب بهمه آسان شد مشکل میراث گفت هادی بسال تاریخش شد جلی مسائل میراث

خاتمة الطبع الحمد لله و المنة که رساله فتاوی المیراث از تصنیفات عمدة العلماء الکرام مولوی محمد یوسف علی ... الحاج
سلمه الواحد در مطبع فیض منبع منشی نول کشور صاحب بمقام لکهنو باه رجب المرجب ۱۲۹۶ هجری مطابق ماه ستمبر ۱۸۷۹ء بار دوم حلیه طبع در